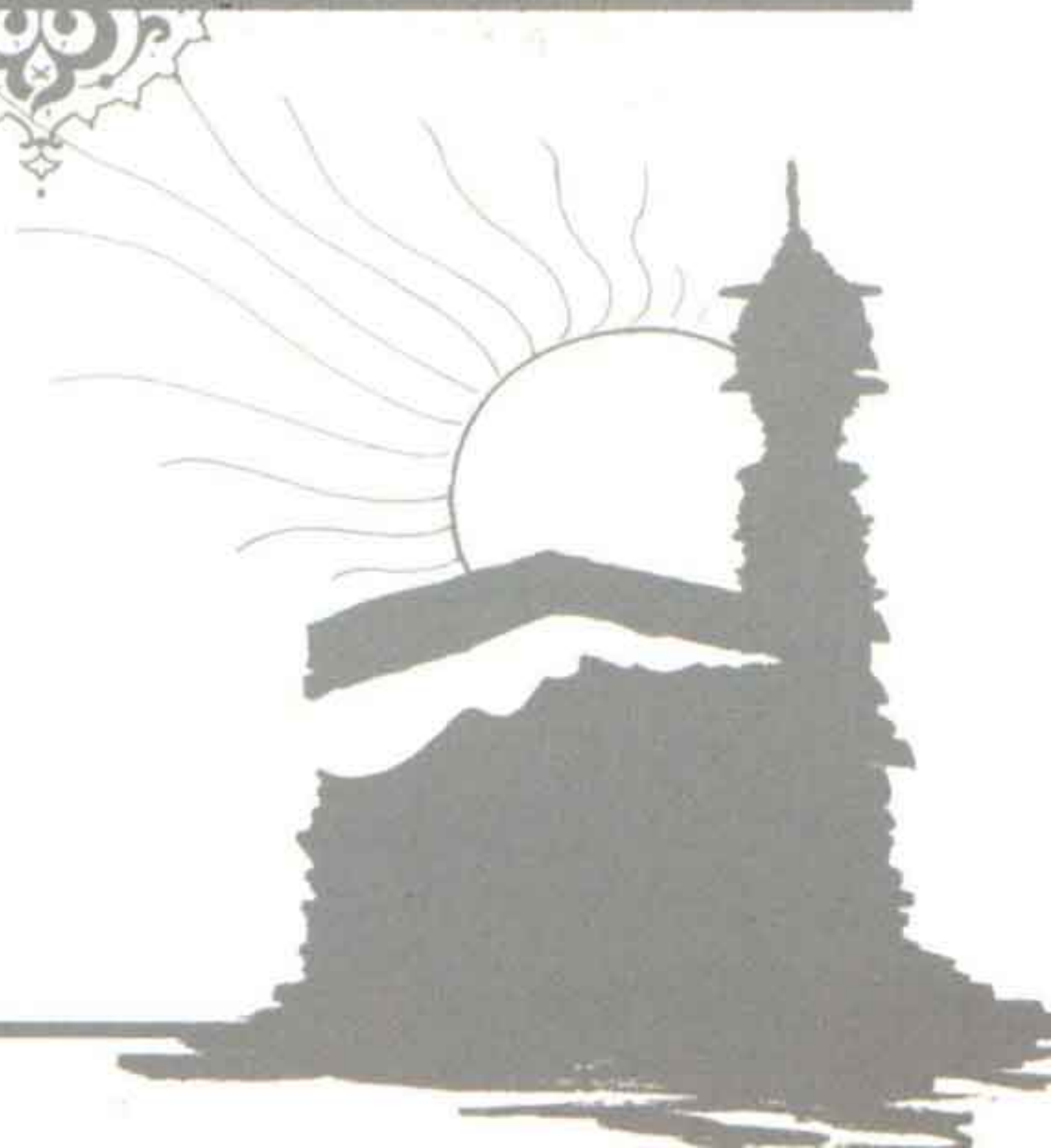




سراب

مجموعه مقالات آشنایی با فرق انحرافی



سراب

مجموعه مقالات آشنایی با فرق انحرافی

دفتر فصلنامه انتظار موعود

| | |
|-------------------------|--|
| عنوان و نام پدیدآور | : سراب: مجموعه مقالات آشنایی با فرق انحرافی / دفتر فصلنامه انتظار موعود. |
| مشخصات نشر | : قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، ۱۳۹۲. |
| مشخصات ظاهری | : ۲۹۳ص. |
| شابک | : ۶۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۷۹-۶ |
| وضعیت فهرست نویسی: فیبا | |
| عنوان دیگر | : مجموعه مقالات آشنایی با فرق انحرافی. |
| موضوع | : بهائیکری -- مقاله‌ها و خطابه‌ها |
| موضوع | : بهائیکری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها |
| موضوع | : بابیکری -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها |
| موضوع | : شیخیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها |
| موضوع | : شیعه -- فرقه‌ها -- عقاید |
| شناسه افزوده | : بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج). دفتر فصلنامه انتظار موعود |
| شناسه افزوده | : بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج) |
| رده بندی کنکره | : ۱۳۹۲/۲۶۵۵۲/س۳ |
| رده بندی دیویی | : ۵۶۲/۳۹۷ |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۳۱۰۶۶۲۱ |



سراب (مجموعه مقالات آشنایی با فرق انحرافی)

- مؤلف: دفتر فصلنامه انتظار موعود
- ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)
- نوبت چاپ: اول / بهار ۹۲
- شابک: ۶۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۷۹-۶
- شمارگان: دو هزار نسخه
- قیمت: ۷۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان/ ص.پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۷۷۴۹۵۶۵ و ۷۳۷۸۰۱ (داخلی ۱۱۷ و ۱۱۶)/ ۷۸۴۱۱۳۰/ (فروش)/ ۷۸۴۱۱۳۱ (مدیریت)/ فاکس: ۷۳۷۱۶۰ و ۷۴۴۲۷۳

○ تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ: ۱۵۶۵۵-۳۵۵

○ www.mahdi۳۱۳.com

با قدردانی و تشکر از همکاری که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

اعضای محترم شورای کتاب حجج اسلام مجتبی کلباسی، محمدصابر جعفری، مهدی یوسفیان، محمدرضا فزادیان، محمدرضا نصوری، دفتر فصلنامه انتظار و آقایان احمد مسعودیان (مدیر داخلی)، عبدا... شریفی (مدیر فروش)، مرتضی دانش طلب (مدیر مالی)، رضا فریدی (صفحه آرا)، عباس فریدی (طراح جلد) و کلیه کسانی که ما را یاری نمودند.

مدیر مسئول انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)

حسین احمدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

- شیخیه بستر پیدایش بائیت و بهائیت (۱) ۹
□ عزالدین رضانژاد
- شیخیه بستر پیدایش بائیت و بهائیت (۲) ۳۷
□ عزالدین رضانژاد
- از شیخی‌گری تا بابی‌گری ۵۳
□ عزالدین رضانژاد
- مهدویت و فرقه‌های انحرافی (فرقه شیخیه) ۸۵
□ احمد عابدی
- خاتمیت نفی بائیت ۱۰۱
□ عزالدین رضانژاد
- باب و جریان انحرافی بائیت ۱۲۷
□ عزالدین رضانژاد
- از بابی‌گری تا بهایی‌گری ۱۴۳
□ عزالدین رضانژاد
- نقد و بررسی آیین بهائیت ۱۷۷
□ عزالدین رضانژاد
- دلیل‌گرایی ادوارد براون به تحقیق درباره فرقه بائیت و بهائیت ۱۹۹
□ سید رضی گیلانی
- پیوند و همکاری متقابل بهائیت و صهیونیسم ۲۱۵
□ محمدرضا نصوری
- پیوند و همکاری بهائیت با رژیم پهلوی ۲۵۳
□ محمدرضا نصوری

مقدمه

در طول تاریخ اسلام همواره مذهب تشیع به عوامل گوناگون دچار آسیب بوده؛ به طوری که با شهادت هر امام علیه السلام فرقه‌ای به وجود آمده و برخی با برداشت‌های غلط و انحرافی در مقابل هنجار اصلی دین و مذهب ایستادگی می‌کردند و خود را بر حق می‌دانستند و با بدعت‌ها جامعه اسلامی را به انحراف می‌کشاندند و همواره با هجمه‌های فکری و اعتقادی از درون جامعه اسلامی زمینه برای فرقه‌ای نو فراهم می‌کردند. در این فضا عوامل بیرون جامعه اسلامی هم دست به کار می‌شدند و به مذهب‌سازی و فرقه‌سازی با اهداف کم‌رنگ کردن موازین و مبناهای اسلامی و اختلاف بین صفوف مؤمنین اقداماتی انجام می‌دادند.

در طول دوران غیبت کبری با روی کار آمدن حکومت‌ها و دولت‌های متعدد و با اختلافات درون جامعه اسلامی و حمایت‌های مخالفین اسلام در بیرون جامعه اسلامی باعث بروز و ظهور فرقه‌های متعدد با انگیزه‌های متفاوت گردید، این جریان ادامه داشت تا در زمان قاجاریه فرقه شیخیه به وجود آمد و بستری برای ظهور فرقه بابیه گردید و در نهایت فرقه ضاله بهائیت با رهبری حسینعلی نوری تشکیل شد. او که تحت تأثیر فرقه شیخیه قرار داشت و نیز مدت قابل توجهی در مسلک صوفیان و دراویش حضور داشت، با در هم آمیختن آموزه‌های دینی مختلف مدعی شریعت جدیدی شد و با استفاده از تاویلات غلط در پی مثبت جلوه دادن تفکرات خود برای پیروانش بر آمد که بعد از او افراد دیگری با همان گرایشات غلط مروج افکار او گردیدند.

بهائیان با ارائه احکام و اعتقادات نو و ایجاد تشکیلات پیچیده اداری شامل تأسیس بیت العدل و محافل ملی و محلی و استقرار در کشورهای مختلف به خصوص در زمان پهلوی اول و دوم در ایران جای پای خود را محکم کرده و به ترویج آئین خود پرداختند و با پناهنده شدن به قدرت‌های زورگوی دنیا مثل روسیه، انگلستان، آمریکا و در نهایت رژیم اشغال‌گر قدس برنامه‌های خود را توسعه بخشیدند. البته بعد از پیروزی با عظمت جمهوری اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی علیه السلام این فرقه ضاله دچار یک سردرگمی گردید و هر روز سعی می‌کند با ارائه برنامه‌ها و نقشه‌های چندساله با مظلوم‌نمایی و تظلم‌خواهی اظهار وجود کند. و به این طریق مریدانی را برای خود جذب کنند و خود را در قالب جامعه دینی به دنیا معرفی نمایند در حالی که هیچ‌یک از شاخصه‌ها و آموزه‌های دینی در این فرقه ساختگی دیده نمی‌شود.

کتاب پیش‌رو مجموعه مقالات ارزشمند از اساتید و کارشناسان عرصه دینی است که در فصل‌نامه علمی - ترویجی «انتظار موعود» چاپ شده و افکار و اعتقادات این فرقه‌ها مورد نقد و بررسی قرار گرفته است؛ گرچه با توجه به شبهات و انحرافات جدید نیاز به پالایش دارد که انشاء الله با تدوین و ارائه مقالات بعدی به این مجموعه گرانسنگ اضافه خواهد شد.

مرکز تخصصی مهدویت
حوزه علمیه قم
دفتر فصلنامه انتظار موعود

شیخیه بستر پیدایش بابیت و بهائیت (۱)

□ عزالدین رضائزاد

شیخیه

فرقه شیخیه، بر اساس تعالیم عالم شیعی، شیخ احمد احسائی، در نیمه اول قرن سیزدهم به وجود آمد. پیروان این فرقه مجموعاً از مردم بصره، حله، کربلا، قطیف، بحرین و بعضی از شهرهای ایران بودند.^۱

اساس این مذهب، مبتنی بر ترکیب «تعبیرات فلسفی قدیم» متأثر از آثار سهروردی با اخبار آل محمد علیهم السلام است.^۲ آموزه‌های ویژه بنیان‌گذار این فرقه، غیر از آن که مایه انشعاب داخلی فرقه شد؛ زمینه ساز پیدایش دو فرقه منحرف «باییت» و «بهائیت» نیز گردید.

نام دیگر این گروه «کشفیه» است. کشفیه، کنایه از کشف و الهامی است که رهبران این فرقه، برای خود قائل بودند. مدعی جانشینی شیخ، فردی به نام «سید کاظم رشتی» بود. وی در خصوص نام‌گذاری شیخیه به «کشفیه»

۱. ر.ک: معجم الفرق الاسلامیه، ص ۱۴۹.

۲. ر.ک: فرهنگ فرقه‌های اسلامی، ص ۲۶۶.

می نویسد:

خداوند سبحان، حجاب جهل و کوری دین را از بصیرت‌ها و چشم‌های ایشان برداشته و ظلمت شک و ریب را از قلوب و ضمائر آنها برطرف کرده است. (رشتی، بی‌تا: ص ۱۰-۱۱)

این فرقه به «پایین سری» - در مقابل «بالاسری» - نیز نامیده شده است. علت نام‌گذاری آن ممنوع دانستن زیارت و اقامه نماز در بالاسر قبر امام معصوم علیه السلام می‌باشد.

شیخ احمد احسایی

شناخت شیخیه، با شناسایی «شیخ احمد» گره خورده است؛ چه این که شیخیه، به او منسوب‌اند و اساس تعالیم خود را، از او گرفته‌اند. مشرب و سیره شیخ احمد، دامنه تأثیر او را به پس از حیاتش رسانده، و تحولاتی را در تاریخ امامیه - از قرن سیزده به بعد - به بار آورده است. از این رو، دانستن شرح حال او^۱ و ذکر ویژگی‌های علمی و عملی وی، ضرورت دارد.

-
۱. منابع عمده شرح حال شیخ احمد احسایی عبارت است از:
 - الف) رساله‌ای کوتاه که وی به درخواست فرزند بزرگش محمد تقی نگاشته و در آن از سال‌های نخست زندگی و احوال درونی خود گفته است.
 - ب) اثری است از فرزندش شیخ عبدالله.
 بخش‌هایی از کتاب «دلیل المتحیرین» شاگرد و مدعی جانشینی او سید کاظم رشتی که حاوی مطالبی است افزون بر دو مأخذ پیشین.
 - در این گفتار، بخش‌هایی از مقاله آقای زین‌العابدین ابراهیمی که در دائرة المعارف بزرگ اسلامی ذیل احسایی با استناد به مدارک و منابع مذکور آمده، استفاده شده است، چنان که مصادر دیگر هم مورد توجه قرار گرفت.

شیخ احمد، مشهور به «احسائی»؛ فرزند زین الدین بن ابراهیم است که در رجب ۱۱۶۶ به دنیا آمد و در ذی‌قعدة سال ۱۲۴۱ به دیار باقی شتافت. وی را «عالم»، «حکیم» و «فقیه» نام‌داری خوانده‌اند که با اظهار بعضی از عقاید و برداشت‌های فلسفی - عرفانی، مخالفت عده‌ای از فقیهان و متکلمان را برانگیخت تا جایی که برخی به «کفر» او شهادت دادند.

زادگاه شیخ احمد احسائی، روستای «مُطیرِفی» واقع در منطقه «احساء» در شرق عربستان است. به گفته احسائی، سابقه تشیع در نیاکان وی، به جدّ چهارم او «داغر» باز می‌گردد. «داغر»، نخستین کس از خاندان او بود که بادیه‌نشینی را رها کرد و در «مطیرفی» اقامت گزید.^۱ وی پس از مهاجرت، به تشیع گروید و نسل او همگی بر این مذهب بودند.

دوران کودکی

شیخ احمد احسائی، در ذکر وقایع دوران کودکی خود، از چند حادثه طبیعی و سیاسی یاد می‌کند که در سرزمینشان رخ داده و او را سخت به اندیشه درناپایداری دنیا، وا داشته بود.^۲

خاندان او، مانند دیگر مردم دیارشان، به سب دوری از شهر و نداشتن فردی عالم در میان خود، از معرفت احکام دین بی‌بهره بودند. او خود

۱. میان «داغر» و پدرش رمضان، نزاعی درگرفت و «داغر» منطقه زندگی پدر را ترک گفت و در مطیرفی (یکی از روستاهای احساء) سکونت گزید. اجداد شیخ احمد، تا داغر چنین است: احمد بن زین الدین بن ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر. ر.ک: شیخی‌گری بابی‌گری از نظر فلسفه، تاریخ و اجتماع، ص ۷.

۲. ر.ک: شرح احوال شیخ احمد احسائی، ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

می گوید:

اهل منطقه ما به غفلت گرد هم می آمدند و به لهو و طرب سرگرم می شدند و من در عین خردسالی، به سیره آنان دلبستگی زیادی داشتم؛ تا آن که خداوند خواست که مرا از آن حالات رهایی بخشد.^۱

دوران تحصیل و رؤیاهای احساسی

روزی یکی از خویشاوندان شیخ احمد، نزد او از علم نحو نام برد و گفت: کسی که «نحو» نداند، به معرفت شعر راه نمی یابد. این سخن، شوق آموختن را در وی برانگیخت. پدرش از عزم او آگاه شده، وی را به روستای «قَرین» در (یک فرسنگی زادگاهش) نزد یکی از خویشاوندان (به نام شیخ محمد بن شیخ محسن) فرستاد و احساسی، مقدمات ادبیات عرب را، از او فرا گرفت. شیخ احمد، از رؤیایی در ایام تحصیل خود یاد می کند که در آن، شخصی تفسیر عمیقی از دو آیه قرآن به او ارائه کرده بود:

این رؤیا، مرا از دنیا و آن درسی که می خواندم، روی گردان ساخت. از زبان هیچ بزرگی که به مجلس او می رفتم، نظیر سخنان آن مرد را نشنیده بودم و از آن پس تنها تنم، در میان مردم بود.^۲

این حالت، سرآغاز تحوّل معنوی، در زندگی احساسی بود که رؤیاهای الهام بخش دیگری را در پی آورد! او یک سلسله از این رؤیاها را برای فرزندش، بازگو کرده است:

پس از آن که به دلالت یکی از رؤیاها، به عبادت و اندیشه بسیار

۱. رک: همان، ص ۱۳۴.

۲. رک: همان، ص ۱۳۴ - ۱۳۶.

پرداخته است، پاسخ مسائل خود را در خواب از ائمه اطهار علیهم السلام دریافت می‌داشته و در بیداری به درستی و مطابقت آن پاسخ‌ها با احادیث پی می‌برده است.^۱

گزارش احساسی، جنبه‌های بارزی از مشرب او را نشان می‌دهد که نوعی گرایش به «باطن شریعت» و تأکید بر مرتبه «قدسی امام» است. همین گرایش، موجب برداشت ویژه او، نسبت به بعضی از مفاهیم دینی گردیده، وی حتی پای استدلال را بست و بدون اقامه دلیل، ادعاهای خویش را نشر داد؛ چنان که در هنگام مباحث علمی، هرگاه بر آرای وی ایرادی وارد می‌شد، می‌گفت: «در طریق من مکاشفه و شهود است نه برهان و استدلال...».^۲

بدیهی است که چنین طرز تلقی، خطرناک بوده و جایگاهی در ارائه نظریات علمی نخواهد داشت و چه بسا سر از شرک و کفر در آورد. به عنوان مثال، حکیم متأله حاجی سبزواری در حواشی بحث «اصالت وجود» می‌نویسد:

از معاصران ما، برخی قواعد حکمت را قبول ندارند و به «اصالت وجود و ماهیت» قائل شدند و در بعضی از تألیفات آورده‌اند: «وجود»، منشأ کارهای خیر و «ماهیت»، منشأ کارهای شر است و همه این آثار، اصیل‌اند. پس منشأ صدور آنها، به طریق اولی اصیل خواهد بود؛ در حالی که شر، عدم ملکه است و *عَلَهُ الْعَدَمُ*، عدم و ماهیت اعتباری را تولید می‌کند.

۱. ر.ک: همان، ص ۱۳۹ - ۱۴۱.

۲. ر.ک: *قصص العلماء*، ص ۳۵.

علاّمه حسن زاده آملی در تعلیقه بر این سخن، آورده است:

شیخ احمد احسائی که قائل به اصالت وجود و ماهیت است و قواعد فلسفی را معتبر نمی‌داند، بدون آن که متوجه باشد، در گرداب ثنویت افتاده است که قائل به یزدان و اهریمن هستند و سهمی از توحید ندارند.... (حسن زاده آملی، بی تا: ج ۲، ص ۶۵)

سفرهای گوناگون و پی‌درپی

احسائی، در پی شیوع بیماری طاعون، در عراق، به وطنش (احساء) بازگشت و پس از اقامتی چهار ساله، در سال ۱۲۱۲ ه. ق رهسپار عتبات شد. در بازگشت، بعد از مدتی اقامت در بصره، به «ذورق» در نزدیکی بصره رفت و تا سال ۱۲۱۶ ه. ق در آن جا ماند. پس از آن نیز تا ۱۲۲۱ ه. ق چندین بار به طور موقت در بصره و روستاهای اطراف آن اقامت داشت. در این سال به عتبات رفت و از آن جا عازم زیارت مشهد رضوی شد و بین راه، در یزد توقیفی کرد. اهل یزد، از او استقبال گرمی به عمل آوردند و وی به اصرار ایشان، پس از بازگشت از مشهد، در یزد مقیم شد.^۱

در این زمان که آوازه احسائی در ایران پیچیده بود، فتحعلی شاه قاجار،^۲ باب نامه نگاری را با او گشود و از وی برای ملاقات در تهران، دعوت به عمل آورد.^۳ احسائی برای آن که دعوت شاه را نپذیرد، بهانه می‌آورد تا آن که شاه در نامه‌ای دیگر، بدو نوشت که آمدنش به یزد با قشون بسیار،

۱. ر.ک: شرح احوال شیخ احمد احسائی، ص ۱۹ - ۲۳.

۲. وی از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ ه. ق سلطنت کرد.

۳. برای متن یکی از نامه‌ها ر.ک: فهرست کتاب مشایخ عظام، ص ۱۶۶.

تهدیدی برای ارزاق مردم آن جا خواهد بود و بار دیگر خواستار آمدن احساسایی به تهران شد. وی بالاخره به تهران رفت ولی اصرار شاه را مبنی بر مقیم شدن در تهران نپذیرفت و در سال ۱۲۲۳ ه. ق به همراه خانواده‌اش به یزد بازگشت.

احساسی در سال ۱۲۲۹ ه. ق در راه زیارت عتبات، به کرمانشاه وارد شد و با استقبال مردم و شاهزاده محمد علی میرزای دولت شاه (حاکم کرمانشاه) روبه‌رو گشت. حاکم اصرار به ملاقات وی، در کرمانشاه داشت و با تعهدی که در مورد تدارک سفر هر ساله او به عتبات داد، وی را به اقامت راضی کرد. این اقامت در کرمانشاه - به جز سفری دو ساله به حج و عتبات - حدود ده سال به طول کشید. سپس به مشهد، یزد، اصفهان و کرمانشاه رفت و پس از یک سال اقامت در کرمانشاه، رهسپار عتبات شد و چندی بعد آن جا را نیز به عزم مکه ترک کرد؛ اما در دو منزلی مدینه، در گذشت و در قبرستان بقیع، دفن گردید.^۱

مقام علمی و اجازه روایت

شیخ احمد تا بیست سالگی در «احساء» علوم دینی متداول را فرا گرفت؛ اما جز درس آغازین او، از زندگی تحصیلی وی چیزی در دسترس نیست، لذا برخی بر این عقیده‌اند: وی در مراحل بعد، استاد خاصی نداشت و استفاده‌های او، از مجالس درس عالمان، تحصیل به معنای متعارف نبود. به ویژه آن که او در جایی از آثارش، به کسی به عنوان استاد، استناد نکرده

۱. ر.ک: شرح احوال شیخ احمد احساسی، ص ۲۶ - ۴۰.

است.^۱

البته مهاجرت او به کربلا و نجف و حضور در درس استادان بزرگ و کسب اجازه روایت، نشان گر حضور تحصیلی او است؛ گرچه مدت آن کم بوده است.

احسایی در سال ۱۱۸۶ ه. ق، مقارن با آشوب‌های ناشی از حملات عبدالعزیز حاکم سعودی به «احساء»، به کربلا و نجف مهاجرت کرد و در درس عالمانی چون سید مهدی بحر العلوم و آقا محمدباقر وحید بهبهانی، حضور یافت و مورد توجه آنان قرار گرفت.

وی در مدت اقامت در عتبات، اجازه‌های متعدد روایی، از مشاهیر عالمان دریافت کرد. حسین علی محفوظ مجموعه‌ای از این اجازه‌ها را - که حاوی آگاهی‌های سودمند رجالی است - جداگانه انتشار داده است. یکی از کسانی که به احسایی، اجازه روایت داده است، شیخ جعفر کاشف‌الغطا است. او براساس دو اثری که از احسایی، در فقه و عقاید دیده بود، مقام علمی وی را در اجازه‌اش ستوده است.^۲

دیگر مشایخ اجازه احسایی عبارت‌اند از: سید مهدی بحر العلوم، میرزا محمد مهدی شهرستانی، آقا سید علی طباطبایی (معروف به صاحب ریاض)، شیخ احمد بحرانی دهستانی، شیخ موسی فرزند شیخ جعفر کاشف‌الغطاء، شیخ حسین آل عصفور و برادر او شیخ احمد.^۳

۱. ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۲.

۲. ر.ک: همان، ص ۶۶۳ به نقل از: اجازات الشيخ احمد الأحسایی، صص ۳۷ - ۴۰.

۳. ر.ک: همان، به نقل از: انوار البدرین، ص ۴۰۶ - ۴۰۷؛ «چند اجازه»، ص ۱ و ۲، ۷؛

از آثار به جای مانده احسایی، برمی آید که وی علاوه بر فقه و دیگر علوم دینی متداول، در فلسفه تبخّر داشته و به دانش‌های گوناگون، مانند ریاضیات، طبیعیات قدیم و علوم غریبه، (علم حروف، اعداد و طلسمات) نیز آگاه بوده است. تعبیری که مشایخ اجازه‌اش، درباره او به کار برده‌اند، از دانش گسترده وی در فقه و حدیث، حکایت می‌کند.

شاگردان و دریافت کنندگان اجازه از احسایی

برای شناخت فرقه شیخیه و انشعاب‌های به وجود آمده در آن، آشنایی با شاگردان احسایی ضروری است. البته ما در این جا در صدد برشمردن همه شاگردان وی نیستیم؛ چنان که در صدد بیان همه اساتید وی نبودیم.

احسایی، شاگردان بسیار داشت که از میان ایشان، سید کاظم رشتی (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ ه. ق)، پس از وفات احسایی در بسط و ترویج افکار او، کوشید و در حکم جانشین وی بود.^۱

دیگر شاگرد او، میرزا حسن گوهر، نیز مشرب وی را داشت و احسایی، پاسخ برخی از نامه‌ها را بدو واگذار می‌کرد.^۲ برخی دیگر از افرادی که از احسایی، اجازه دریافت داشته‌اند، عبارت بودند از:

شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر؛^۳
حاج محمد ابراهیم کلباسی؛^۴

دلیل المتحیرین، صص ۵۱ - ۵۵.

۱. ر.ک: فهرست کتب مشایخ عظام، ص ۱۱۵ و ...

۲. ر.ک: «اللغات»، صص ۳۹ - ۴۰.

۳. ر.ک: انوار البدرین، ص ۴۰۷.

۴. ر.ک: لباب الألقاب، ص ۵۴.

میرزا محمد تقی نوری؛^۱
 شیخ اسد الله کاظمی شوشتری؛
 ملا علی برغانی؛^۲
 آقا رجبعلی یزدی؛^۳
 ملا علی بن آقا عبدالله سمنانی؛
 علی بن درویش کاظمی؛^۴
 محمد تقی فرزند احسایی؛
 علی نقی فرزند احسایی؛^۵
 و دیگران.^۶

انتقاد و تکفیر احسایی

شیخ احمد احسایی، هر چند به وارستگی و تلاش در عبادات و ریاضت‌های شرعی، ستوده شده و به برخورداری از علوم مختلف و تربیت شاگردانی چند شهرت یافته بود؛ لیکن آراء و نظریاتش، مصون از خطا و اشتباه نبود و گاهی برخی از عالمان و اندیشمندان معروف آن عصر، با انتقاد جدی از اندیشه‌ها و لغزش‌های وی، او را «غالی»، «منحرف» و حتی «کافر»

-
۱. ر.ک: الذریعة، ج ۱۱، ص ۱۸.
 ۲. ر.ک: فهرست تصانیف شیخ احمد الاحسایی، ج ۱، ص ۲۹.
 ۳. ر.ک: مقدمه بر شرح الزیارة، ص ۲۴.
 ۴. ر.ک: چند اجازه، ص ۱ و ۶.
 ۵. ر.ک: الذریعة، ج ۱، ص ۱۴۱؛ کشف الحجب و الأستار، ص ۲۰.
 ۶. ر.ک: رسالة فی ترجمة الشيخ علی نقی الأحسانی، صص ۹۵ - ۹۶.

می خواندند. احساسی خود می گوید:

محمد بن حسین آل عصفور بحرانی - که پدرش از مشایخ اجازه او بوده است - در بحثی رویارو، بر وی انکار آورد.^۱

نخستین مخالف آشکار با احساسی، از جانب محمد تقی برغانی، از عالمان با نفوذ قزوین صورت گرفت. زمان این رویداد به سال‌های آخر زندگی احساسی باز می‌گردد، وی در زمانی که از کرمانشاه عازم مشهد بود، (سال ۱۲۳۷ ه. ق)، گویا در میانه راه، چندی در قزوین توقف داشت.

مفصل‌ترین گزارش در این باره در *قصص العلماء تنکابنی* نگارش یافته است: برغانی در آغاز، مانند دیگر بزرگان قزوین، حرمت احساسی را نگاه می‌داشت؛ اما در مجلسی که احساسی به بازدید او رفته بود، از روی آگاهی، عقیده خاص وی را در باب «معاد جسمانی» جویا شد. پس از شنیدن پاسخ به وی اعتراض کرد و آن مجلس با جدال اطرافیان، به پایان رسید. این رویارویی، به میان مردم کشیده شد و جمعی از عالمان، از احساسی کناره جستند. رکن الدولة، علینقی میرزا، حاکم قزوین، محفلی برای آشتی عالمان، با حضور آن دو ترتیب داد؛ اما این بار گفت‌وگو، به تکفیر احساسی از جانب برغانی انجامید و انتشار این تکفیر، توقف بیشتر احساسی را در شهر، دشوار ساخت. (تنکابنی، بی تا: صص ۳۰-۶۱)

احساسی پس از ترک قزوین، در سفرهایش به مشهد، یزد و اصفهان - با همه معارضه‌هایی که علیه او شد - کمابیش از پایگاه مردمی برخوردار بود. اما تلاش برغانی در تأکید بر تکفیر او و نامه‌هایی که در این باره نوشت، از

۱. ر.ک: فهرست کتب مشایخ عظام، ص ۱۴۱.

عواملی بود که عرصه را بر احساسی، در واپسین سفرش به کربلا تنگ کرد و او را از نیت ماندگار شدن در آن جا، منصرف ساخت. خاصه آن که در این میان گروهی نیز عقاید غلوآمیزی، به وی نسبت دادند و در تحریک عالمان کربلا و سران دولت عثمانی کوشیدند.

حکم تکفیر شیخ، در میان عوام و خواص، در شهرهای مختلف ایران، عراق و عربستان، نشر یافت. عده‌ای به دفاع برخاستند؛ گروهی سکوت کردند و برخی دیگر با مطالعه آثار وی، حکم تکفیر را تأیید و اعلام نمودند. عده‌ای از عالمان و فقیهان که شیخ و پیروان عقاید او را تکفیر کردند، عبارت‌اند از:

حلاج ملا محمد تقی قزوینی، معروف به شهید سوم؛

آقا سید مهدی فرزند صاحب ریاض؛

حاج ملا محمد جعفر استر آبادی؛

آخوند ملا آقا دربندی، مؤلف کتاب اسرار الشهادة؛

شریف العلماء مازندرانی، استاد شیخ انصاری؛

آقا سید ابراهیم قزوینی، مؤلف کتاب ضوابط الاصول؛

شیخ محمد حسن، صاحب جواهر الکلام؛

شیخ محمد حسین، صاحب فصول. (همان، ص ۴۴)

البته گروهی، دشمنی با شیخ را روا نمی‌شمردند؛ از آن جمله فقیه نامدار حاج ابراهیم کلباسی بود. وی آسان فهم نبودن پاره‌ای از آراء و تعبیرات احساسی را، باعث سوء تفاهمات و تکفیرها می‌دانست و آرای احساسی را، در چارچوب عقاید امامیه، تلقی کرده، او را از علمای امامیه می‌دانست.

برخی نیز جانب احتیاط را در پیش گرفتند. صاحب اعیان‌الشیعه معتقد

است:

«شیخ و پیروانش، شطحیاتی (نظیر شطحیات برخی از صوفیه) و سخنان معماگونه و خرافاتی دارند. کتاب شرح جامعه کبیره (که وی خود آن را دیده بود و خوانده بود) یکی از همین قبیل آثار است. مسلک اینان مایه ضلالت بسیاری از عوام الناس شده است. به ویژه آن که بیشتر فساد و گمراهی از ناحیه شاگردش سید کاظم رشتی است. سخنان و مطالبی که وی آورده است، بعید دانسته شد که خود شیخ قائل به آن باشد. (امین، بی تا: ج ۲، ص ۵۹۰)

انحرافات عقیدتی شیخیه

تبیین و نقد و بررسی تمامی عقاید و آرای کلامی شیخ احمد احسایی و شاگردان و پیروان او، در این مختصر نمی گنجد. پیش از بیان یکی از آرای «غلوآمیز» وی، متذکر می گردد وصف کلی اندیشه احسایی را می توان در این خلاصه کرد:

«وی علوم و حقایق را به تمامی، نزد پیامبر و امامان می دانست و از دیدگاه او، حکمت - که علم به حقایق اشیاست - با باطن شریعت و نیز با ظاهر آن، از هر جهت سازگاری دارد».

او معتقد است:

عقل آن گاه می تواند به ادراک امور نایل شود که از انوار اهل بیت علیهم السلام روشنی گیرد و این شرط در شناخت های نظری و عملی یکسان وجود دارد. درست است که اندیشه در اصول و معارف دین واجب است، اما از آن جا که حقیقت با اهل بیت علیهم السلام همراهی دارد، صدق احکام عقل، در گرو نوری است که از ایشان می گیرد. (احسایی، ۱۳۵۵ش: ج ۳، ص ۲۱۷-۲۱۹)

گرایش وی به امور باطنی شریعت، به گونه ای است که موضع اهل ظاهر را در اکتفا به ظاهر شریعت، نمی پذیرد و معتقد است: «تمسکش به اهل

بیت علیه السلام، در دریافت حقایق، سبب شده است که در بعضی از مسایل، با بسیاری از حکیمان و متکلمان، مخالفت کند. از این رو، عقاید وی و پیروانش درباره «معاد و اطوار جسم»، در «معراج پیامبر اسلام»، «وجود امام عصر علیه السلام»، «مقام ائمه اطهار علیهم السلام»، «نیابت خاصه»، و «اعتقاد به رکن رابع» مورد اعتراض، و انکار و نقد اندیشمندان و فقیهان بزرگ قرار گرفت. اینک، ضمن اشاره به عقاید احسایی در باب «جایگاه امام در آفرینش»، نوشته‌های غلوآمیز وی را در این باره نقد خواهیم کرد.

جایگاه امام در آفرینش

احسایی در آثار خود، توجه زیادی به مباحث امامت داشته است که نمونه آن را در شرح مبسوط وی بر زیارت جامعه کبیره می‌توان دید. شاخص اندیشه او در این زمینه، توجه خاصی است که به جنبه‌های تکوینی مقام امام نشان می‌دهد؛ از جمله در بازگو کردن این عقیده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان، برترین مخلوقات خداوند و واسطه فیض او هستند. وی آنان را علل اربعه کائنات (علت‌های فاعلی، مادی، صوری و غایی) معرفی می‌کند. در فلسفه ارسطویی و حکمت اسلامی، هر یک از این اقسام چهارگانه، گویای جنبه‌ای از نیازمندی پدیده به علت است. احسایی به استناد مضامین حدیثی، کمال هر یک از چهار جنبه علیت را در وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام نشان می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که آنان «علل اربعه کائنات» اند.^۱

۱. ر.ک: شرح الزيارة الجامعة الكبيرة، ج ۳، صص ۶۵، ۲۹۶ - ۲۹۸؛ ج ۴، صص ۴۷ و ۴۸،

۷۸ - ۸۰؛ مجموعة الرسائل، ص ۳۲۳.

به اعتقاد وی پیشوایان معصوم علیهم السلام واسطه فیض خدا هستند؛ یعنی، پس از آن که خداوند آنان را خلق کرد، ایشان به اذن و مشیت الهی، موجودات دیگر را آفریدند. معصومان علیهم السلام محل مشیت و اراده خداوند هستند و اراده آنان به اراده او است. از این رو، آنان علت‌های فاعلی موجودات جهان‌اند.^۱

تنکابنی می‌نویسد:

بدان که شیخ احمد «رساله» ای نوشته است در باب این که مصلی، باید در «ایاک نعبد» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را قصد کند، زیرا که خداوند مجهول الکنه است و آنچه در ذهن درآید، مخلوق ذهن است؛ چنان که حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کلما میزتموه باوہامکم بأدق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم». پس باید «وجه الله» را اراده نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام است. (تنکابنی، بی‌تا: ص ۵۵)

همو آورده است:

شیخ [احمد] می‌گوید: خلق کردن خداوند، عالم را و خلق کردن امام، عالم را مانند این آیه خواهد بود: «فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم» و ائمه علیهم السلام ید الله می‌باشند... چرا استبعاد در خالقیت ائمه می‌نمایند و حال این که «تبارک الله احسن الخالقین» گواه بر آن است که به جز خداوند، خالق دیگر هست و قول خدای تعالی در باب حضرت عیسی روح الله (و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر)، شاهد این معنا است و قول امیرالمؤمنین علیه السلام (أنا خالق السموات و الأرض) دلیل بر این مطلب است و این که اگر خداوند کسی را خلق کند که او آسمان و زمین را به اذن او خلق نماید و قدرت آن داشته باشد، این دخل در لطف و ادل بر کمال قدرت خدا است و مردم بیشتر اذعان به این معنا

می‌کنند. همین تقریر را این فقیر (تنکابنی) مؤلف کتاب «قصص العلماء» از حاج سید کاظم رشتی [از شاگردان شیخ احساسی و جانشین او] شفاهاً شنیدم؛ چون مدتی به مجلس درس او حاضر می‌شدم.... (همان، ص ۴۸)

تنکابنی، سپس نقدی بر این اعتقادات نگاشته است. (همان، صص ۴۸-۵۰) غیر از این دو مورد، مسایل دیگری شبیه این، در کتاب «شرح العرشیه» از سوی شیخ احمد احساسی مطرح گردیده است.^۱ البته اعتقاد به «خالقیت»، «رازقیت» و «حقیقت مشیة الله» بودن معصومان علیهم‌السلام، به قدری مشهور است که بارها میان شیخیه و مخالفانشان، مناظره و نزاع در گرفت و موجب تکفیر آنان گردید.

به عنوان نمونه، گفت‌وگویی میان شیخ عبدالرحیم بروجردی، با حاج محمد کریم خان (پیشوای شیخیه کرمان) انجام گرفت. در این گفت‌وگو و مناظره، کریم خان گفت: امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر بالای منبر فرمود: «انا خالق السموات و الارض»، شیخ عبدالرحیم به او گفت: «در آن عهد برخی حضرت علی را کافر می‌دانستند، مانند اهل شام. عده‌ای نیز او را خلیفه چهارم و گروهی او را خلیفه بلافصل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانستند. در چنین عصری چگونه ممکن است علی علیه‌السلام چنین ادعایی کرده باشد و مردم هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان نداده باشند؟ و کریمخان سکوت کرد.^۲

۱. ر.ک: شرح العرشیه، ص ۳۲۴.

۲. برای توضیح بیشتر این قصه ر.ک: قصص العلماء، ص ۵۰.

نقد و بررسی

در تاریخ فرقه‌ها و مذاهب کلامی از فرقه‌ای به نام «مفوضه» نام برده شده است.

عقاید آنان، خلاف تعالیم دینی و نصوص کتاب و سنت اتفاق عام مسلمانان است. از آن جا که عقاید شیخیه در این بخش، همان عقاید «مفوضه» است، جهت تحلیل و بررسی، از تفویض و معانی مختلف آن و سپس تاریخچه اجمالی فرقه «مفوضه» و بالاخره برخورد ائمه علیهم‌السلام با «مفوضه» سخن خواهیم گفت.

تفویض و معانی مختلف آن

«تفویض» در لغت، به معنای واگذار کردن کاری به دیگری و حاکم گردانیدن او در آن کار است. (زبیدی، بی تا: ج ۵، ص ۷۱)

در اصطلاح علم کلام، عبارت است از: «اعتقاد به این که خداوند متعال، پس از آفرینش بندگان، آنان را به خود وا گذاشت تا هر کاری که می‌خواهند بکنند؛ بدون این که در اعمال آنان، نقشی داشته باشد».

البته آن چه مورد بحث ما است، تفویض در معنای دیگری، غیر از نزاع معروف معتزله و اشاعره در باب جبر و اختیار است. هم‌چنین غیر از اصطلاح «مفوضه» در باب «صفات خبری» است که معتقدند: «صفاتی مانند «ید» برای خدا ثابت است؛ لیکن برای گرفتار نشدن در دام «تجسیم و تعطیل» و «تأویل» باید معنای آن را به خود خداوند واگذار (تفویض) کرد.

از این رو، تفویض در احادیث شیعه، در معانی مختلفی وارد شده که مرحوم علامه مجلسی، آن‌ها را در شش معنا، جمع بندی کرده است که فهرست آن چنین است:

۱. تفویض در امر دین:

این نوع از تفویض، می‌تواند دو معنا داشته باشد:

الف) خداوند، کلیه امور دین را به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام واگذار کرده است، تا هر چه بخواهند، حلال کنند و هر چه بخواهند، حرام نمایند، بدون این که این احکام را از وحی بگیرند. مسلماً این معنا، با آموزه‌های صریح قرآن، مخالف است؛ چه این که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از روی هوا و هوس، سخن نمی‌گوید و هر چه می‌گوید، وحی است: «و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى» (نجم: ۳ و ۴)

ب) خداوند، چون پیامبرش را به کمال رساند و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مقامی رسید که جز حق و صواب را انتخاب نمی‌کرد؛ پس اختیار بعضی از امور (مثل تعیین مستحبات در نماز و روزه و...) را به او واگذار کرد و سپس آن حضرت را با وحی تأیید کرد.

این معنا نادرست نیست و روایاتی در تأیید آن، وارد شده است.^۱

۲. تفویض اداره جامعه:

به این معنا که امور اجتماعی مردم (مانند امور سیاسی، تعلیم و تربیت و امثال آن) از سوی خداوند متعال، به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام واگذار شد و بندگان، به اطاعت از آنان مأمور شدند.

این معنا با نصوص کتاب و سنت، سازگاری دارد؛ چنان که خداوند می‌فرماید: «ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا»؛ «آنچه را

۱. ر.ک: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۱۲؛ ج ۳، ص ۳۴۴؛ ج ۱۰۱، ص ۳۴۲.

پیامبر ﷺ برای شما آورده [و به آن فرمان داده] آن را دریافت نمایید، و آن چه از آن نهی کرده، بازایستید».

۳. تفویض بیان علوم و احکام:

به این معنا که هر گاه، صلاح دانستند احکام را برای بندگان، بیان کنند و هر گاه مصلحت ندانستند، بیان نکنند تا وقت آن فرا رسد. بدیهی است یکی از لیست‌های بزرگ پیامبر ﷺ، تبیین و تشریح دین است که بنا بر اعتقاد شیعه، پس از پیامبر ﷺ، این مهم بر عهده امام معصوم علیه السلام است تا ضمن بیان علوم دینی، از هر گونه تفسیر به رأی و تحریف جلوگیری گردد.

۴. تفویض در کیفیت حکم:

یعنی این اختیار، به آنان و گذار شده که در مسائل مختلف، طبق ظاهر شرع حکم کنند، یا از علم خدادادی خود استفاده کرده، آن را در کیفیت حکم لحاظ نمایند.

۵. تفویض در بخشش:

سرپرستی امر خمس، انفال و بعضی دیگر از امور مالی حکومتی، به آنان واگذار شده و این اختیار نیز به آنان داده شده است که در موارد مختلف، هر چه را صلاح دیدند به دیگران ببخشند، یا این که آنان را از بخشش محروم کنند.^۱

۱. ر.ک: همان، صص ۳۲۶ - ۳۵۰.

۶. تفویض در آفرینش:

خداوند، پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام را آفرید و خلقت، روزی رساندن، تربیت، میراندن و زنده کردن بندگان را به آنان واگذار کرد.

این مسأله ممکن است، به یکی از دو معنا باشد؛

الف) پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام، همه این کارها را با قدرت و اراده خودشان - بدون هیچ دخالتی از سوی خداوند - انجام می‌دهند.

این دیدگاه، کفری است صریح و ادله عقلی و نقلی، بر بطلان آن گواهی می‌دهند

ب) خداوند، این کارها را، مقارن با اراده ایشان، انجام می‌دهد (مانند این که موسی اراده می‌کند و مقارن آن، خداوند عصا را تبدیل به مار می‌کند)، تا بدین وسیله، صدق و راست گویی آنان را به اثبات رساند.

این معنا اگرچه عقلاً محال نیست؛ اما روایات ردّ «تفویض»، آن را مردود می‌شمارد؛ مگر در هنگام ظهور معجزات^۱.

البته در همین موارد نیز استناد حقیقی فعل، به خداوند متعال است و آورندگان معجزه، به اذن و فرمان او کاری را انجام می‌دهند و در این گونه امور، خودشان را به جای «خالق» نمی‌گذارند.

«تفویض» مورد نزاع، قسمت اول از معنای ششم است.

گروهی از غلات، تفویض به این معنا را مطرح می‌کردند که به نام «مفوضه» شهرت یافتند. آنان همواره مورد انکار و اعتراض ائمه علیهم السلام و اصحاب آنان بوده‌اند. عالمان، فقیهان و متکلمان اسلام نیز آنان را طرد نموده،

۱. ر.ک: همان، صص ۳۴۷ - ۳۵۰.

در زمره مشرکان و کافران قلمداد می کردند.

فرقه‌شناسی «مفوضه»

چنان که گذشت، «مفوضه» به کسانی اطلاق می شد که خلق، رزق، زنده کردن و میراندن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نسبت داده، معتقد بودند: خداوند همه امور عالم را به آنان واگذار کرده است. این که «مفوضه» گروهی از «غلات» اند یا جدای از آنها؛ چند دیدگاه مطرح است. در بخشی از روایات، مفوضه به عنوان گروهی جدای از غالیان قلمداد شده‌اند. در زمان ائمه علیهم السلام - به ویژه در زمان امام رضا علیه السلام - نوعاً از این گروه فراوان نام برده شده است.^۱ در میان متکلمان و نویسندگان فرق و مذاهب، مفوضه - چه به شکل یک گروه مستقل یا گروهی از غلات - حکم یکسانی با غالیان دارند و بر آنان، حکم شرک و کفر جاری شده است. چه بسا بی‌اشکال باشد که گفته شود: «غلات مفوضه» به صورت مضاف و مضاف الیه، وصفی در زبان فارسی و وصف تبیینی در زبان عربی است. گواه این مدعا بخشی از زیارت حضرت حجت علیه السلام است که در آن آمده است:

الحمد لله الذي هدانا لهذا... ولم يجعلنا من المعاندين الناصيين ولا من

الغلاة المفوضين... (همان، ج ۱۰۲، ص ۱۰۳)

شیخ مفید رحمته الله، مفوضه را جزء غالیان می داند؛ اما فرقی بین آنان و غلات دیگر قائل می شود؛ به این که مفوضه، اعتراف دارند که ائمه علیهم السلام حادث و مخلوق اند نه قدیم، اما با این حال آنان را خالق موجودات و رازق آنان

۱. ر.ک: همان، ص ۲۷۳، ۲۲۸، ۳۳۷؛ ج ۴۴، ص ۲۷۱.

می‌دائند و مدعی‌اند که خداوند، فقط آنان را خلق کرد. سپس کار خلقت جهان و همه کارهای آن را، به آنان واگذار کرد.^۱

شیخ صدوق علیه السلام بدون آن که فرقی میان مخالفان مفوضه قائل شود، هر دو گروه را ذکر کرده و آنان را کافر و بدتر از یهود، نصارا و مجوس دانسته است.^۲

نویسندگان فرق و مذاهب هم آورده‌اند:

«مفوضه، اعتقاد دارند که خداوند واحد ازلی، شخص کاملی که بدون کم و زیاد بود، به جای خود گذاشت و تدبیر و خلقت عالم را به او واگذار کرد. این شخص، همان محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین و بقیه ائمه هستند که در معنا یکی می‌باشند. آنان گمان می‌کنند که معرفت خدای قدیم ازلی، لازم نیست و باید محمد صلی الله علیه و آله را شناخت که خالق است که امر خلق به او واگذار شده است و او خالق آسمان‌ها و زمین، و کوه‌ها، انسان‌ها، جن و هر آن چه در عالم هست، می‌باشد».^۳

یادآوری این نکته نیز لازم است که مفوضه، مخالفان عقاید خود را به نام «مقصّر»؛ یعنی، کوتاهی کنندگان در معرفت پیامبر و ائمه علیهم السلام می‌شناختند و می‌گفتند:

«چون آنان به این نکته نرسیدند که محمد خالق است و امر به او واگذار شده است، باید مراقب حلال و حرام باشند و اعمال مقرر در فقه اسلامی را

۱. ر.ک: مصنفات الشیخ المفید، تصحیح الاعتقاد، ج ۵، صص ۱۳۳ - ۱۳۴.

۲. ر.ک: الاعتقادات، ص ۹۷.

۳. ر.ک: المقالات و الفرق، صص ۶۰ - ۶۱؛ مقالات الاسلامیین، ص ۱۴.

انجام دهند که در حقیقت این اعمال، غُل هایی است برای آنان، به منظور عقوبت آن‌ها در کوتاهی در معرفت.^۱

نتیجه

«شیخیه» ادعاهایی را مطرح کرده‌اند که پیش از آن‌ها، گروه‌های دیگر از زمان ائمه علیهم‌السلام به بعد آن را مطرح کرده بودند و مورد تکفیر قرار گرفتند. چنین دیدگاه غلوآمیزی، علاوه بر آن که خود گناه بزرگی است، زمینه پیدایش افکار دیگری (مثل ادعای الوهیت، تجلی ذات حق، و حلول حق تعالی در افراد و...) شده است.

مفوضه از دیدگاه پیشوایان معصوم علیهم‌السلام

در پایان این گفتار، جهت تبیین علت صدور حکم تکفیر شیخ احمد احسایی و پیروان وی، از سوی عالمان بزرگ آن عصر و نیز نتیجه‌گیری از مطالب گذشته بایسته است که موضع پیشوایان معصوم علیهم‌السلام را مطرح کنیم تا اتمام حجت و تذکری برای گروندگان به تفویض باشد و نیز با حفظ مقام و شأن پیشوایان دین، آنان را از هر گونه مقام الوهیتی منزّه داریم:

۱. امام صادق علیه‌السلام در ردّ کسانی که می‌گفتند: «ائمه رزق و روزی بندگان را اندازه‌گیری می‌کنند» فرمود:

به خداوند سوگند! ارزاق ما را جز خداوند، تقدیر و اندازه‌گیری نمی‌کند. من خود، به غدایی که برای خانواده‌ام احتیاج داشتم، سینه‌ام

۱. ر.ک: *العقالات و الفرق*، ص ۹۲؛ *فرق الشیعه*، ص ۹۳؛ و نیز کاربرد «مقصّر» و «تقصیر» نسبت به عده‌ای از محدثان، ر.ک: *بحار الانوار*، ج ۲۵، صص ۳۴۵ - ۳۴۶.

تنگ و فکرم مشغول شد، تا این که رزق آنان را، تأمین کردم و نفسی به راحتی کشیدم. (مجلسی، بی تا: ج ۲۵، ص ۳۰۱)

۲. امام رضا علیه السلام وقتی که شنید برخی، صفات خداوند رب العالمین را به حضرت علی علیه السلام نسبت می دهند، بدنش لرزید و عرق از سر و رویش جریان پیدا کرد و فرمود:

منزه است خداوند! منزّه است خداوند از آن چه ظالمان و کافران درباره او می گویند! آیا علی علیه السلام خورنده‌ای در میان خورندگان، نوشنده‌ای در میان نوشندگان، ازدواج کننده‌ای در میان ازدواج کنندگان و گوینده‌ای در میان گویندگان نبود؟

آیا او نبود که در مقابل پروردگار خود، در حالی که خاضع و ذلیل بود، به نماز می ایستاد و به سوی او، راز و نیاز می کرد؟ آیا کسی که این صفات را دارد، خدا است؟ اگر چنین است پس باید همه شما خدا باشید؛ چون در این صفات، با علی علیه السلام مشترک می باشید؛ صفاتی که همه آنها، دلالت بر حدوث موصوف آنها دارد.

آن گاه در جواب پرسش راوی - که معجزات آن حضرت علیه السلام را دلیل غالیان برای الوهیت او ذکر کرده بود - فرمود:

اما معجزاتی که از او به ظهور رسیده، فعل خودش نبوده؛ بلکه فعل قادری بود که شباهت به مخلوق‌ها نداشت... (همان، صص ۲۷۶-۲۷۷)

۳. از امام رضا علیه السلام درباره غالیان و مفوضه سؤال شد؛ آن حضرت در جواب فرمود: «غلات، کافراند و مفوضه، مشرک.»

سپس هرگونه ارتباطی با آنها - حتی کمک کردن به وسیله یک کلمه - را موجب خروج از ولایت خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام دانستند. (همان، ص ۳۲۸)

۴. امام رضا علیه السلام، در حدیثی فرمود:

کسی که گمان کند، خداوند عزوجل کار آفرینش و روزی را، به حجت‌های خود (پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام) واگذار کرده است، قائل به تفویض شده و مشرک گردیده است. (همان، ص ۳۲۹)

۵. و نیز از آن حضرت درباره تفویض سؤال شد، امام در پاسخ فرمود:

خداوند متعال، امر دینش را به پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار کرد و فرمود: ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾؛ (حشر، ۷) «هر آن چه را رسول به شما فرمان می‌دهد، بگیرید و از آن چه شما را باز دارد، بازایستید»؛ اما امر خلق و رزق را به او واگذار نکرد.

سپس با تصریح به آفریدگاری خداوند، آیه ۴۰ سوره «روم» را یادآور شد، و بدین وسیله به شرک مفوضه اشاره فرمود. (مجلسی، همان، ص ۳۲۸)

مقام والای پیامبر و پیشوایان معصوم علیهم السلام، در عبودیت ذات حق تجلی پیدا کرده است. اشرف مخلوقات و افضل پیامبران، با وصف «عبده و رسوله» ستوده شده است. ما نیز باید آنان را به گونه‌ای بستاییم که خودشان راضی باشند و از هر گونه غلو و زیاده‌روی پرهیز کنیم. گروه‌های زیادی در تاریخ اسلام، به «غلو» کشیده شده و از این طریق، به بیراهه رفته‌اند. شیخیه و شیخیگری، از این گونه بیراهه‌ها است که جمعی، در گرداب آن فرو رفته‌اند و به جای «توحید»، به «شرک» و «کفر» گراییده‌اند. افکار شرک‌آلود آنان، زمینه ساز پیدایش مدعیان دروغین نیابت خاصه حضرت ولی عصر عجل الله فرجه گشته است. (چنان که سید کاظم رشتی مدعی آن بود). و برخی نیز در ادامه راه، ادعای «بابیت» و سپس «مهدویت» و «رسالت» را سردادند (مانند سید علی محمد باب).

بر همه ماست که با مراقبت، دوران‌دیشی و مطالعه مباحث غلو و غالیان^۱ مواظب باشیم به نام دفاع از اولیای الهی و خودسازی و تصفیه باطن، به چنین دام‌هایی گرفتار نیایم.

۱. خوانندگان گرامی را به مطالعه کتاب تحقیقی «غالیان یا کاوشی در جریان‌ها و برآیندها» نوشته نعمت‌الله صفری فروشانی، توصیه می‌کنیم. چنان‌که ما در برخی مباحث از فصل دوم و سوم آن بهره گرفتیم.

شیخیه بستر پیدایش بائیت و بهائیت (۲)

□ عزالدین رضائزاد

مروری بر گذشته

در قسمت پیشین، از شیخ احمد احسائی به عنوان پایه گذار مکتب فکری کفر آمیز و صاحب اندیشه‌ای پر هياهو در قرن سیزدهم هجری، سخن رفت که مبدأ پیدایش فرقه‌ای نامیمون به نام «شیخیه» شده است.

نگارنده، مدّعی است که اندیشه و قرائت‌های غیر مقبول «شیخیه» از بعضی از تعالیم دینی، انحرافات گوناگونی در جامعه‌ی تشیع پدید آورد که از مهم‌ترین آن‌ها، بستر سازی پیدایش فرقه‌ی «بایّت» است. برای ارایه‌ی کثر اندیشی‌های شیخیه از دوران کودکی و ایام تحصیل و رؤیاهای احسائی و سفرهای گوناگون و پی در پی او، و مقام علمی و تربیت شاگردان و دریافت کنندگان اجازه‌ی نقل روایت از او، سخن گفتیم. از سوی دیگر، انحرافات عقیدتی شیخیه، از جمله دیدگاه آنان در باب «جایگاه امام در آفرینش»، و نیز نقد و بررسی «تفویض» و «مفوضه» از دیدگاه پیشوایان معصوم علیهم‌السلام مطرح گردیده است.

در این بخش از مقاله، سایر افکار نقدپذیر احسائی و نقش سید کاظم رشتی در ایجاد افکار انحرافی میان این فرقه و بستر سازی فکر «بایّت» را ملاحظه خواهیم کرد.

عقاید و آرای احسایی

نشر عقاید احسایی، با اعتراض و انتقاد جدی و پیگیر عالمان بزرگ قرن سیزدهم هجری رو به رو شد. چون ذکر همه‌ی آرای وی در این سلسله نوشتار، میسر نیست، به ناچار، به اهمّ آن‌ها اشاره خواهیم کرد. پیش از آن، وصف کلی اندیشه‌ی احسایی را یادآور می‌شویم. نوشته‌اند:

شیخ احمد احسایی، علوم و حقایق را، به تمامی، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام می‌داند و از دیدگاه او، حکمت - که علم به حقایق اشیاء است - با باطن شریعت و نیز با ظاهر آن، از هر جهت سازگاری دارد. او، معتقد است که عقل، آن گاه می‌تواند به ادراک امور بنیادین شود که از نور اهل بیت علیهم السلام روشنی گیرد و این شرط، در شناخت‌های نظری و عملی، یکسان وجود دارد. درست است که تعقل در اصول و معارف دین، واجب است، اما از آن جا که حقیقت با اهل بیت علیهم السلام همراهی دارد، صدق احکام عقل در گرو نوری است که از ایشان می‌گیرد.^۱

شیخ احمد احسایی، در بسیاری از موارد، در تألیفات خود، مخصوصاً شرح زیارت جامعه‌ی کبیره می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام شنیدم» و در برخی از موارد می‌گوید: «شفاهاً از او شنیدم». مراد او، از این عبارات، این نیست که در عالم بیداری از ائمه شنیده است، بلکه مرادش، چیزی است که در رساله‌ی جداگانه‌ای نوشته است.

او می‌گوید:

۱. ر.ک: شرح الزيارة الجامعة الکبيرة، ج ۳، صص ۲۱۷ - ۲۱۹؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۴.

در آغاز کار، به ریاضت مشغول بودم.

شبی، در عالم خواب دیدم که دوازده امام، در یک جا جمع بودند. من، به دامان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام متوسل شدم و عرض کردم: «مرا چیزی تعلیم کنید تا هر وقت که مشکلی روی داد، و خواستم یکی از شما را در خواب ببینم، تا آن مشکل را پرسش کنیم، بتوانم». آن جناب، شعاری فرمود که بخوان. بیدار شدم. بعضی از اشعار را فراموش کردم. بار دیگر به خواب رفتم. باز همان مجمع و امامان را در خواب دیدم و آن ابیات را مداومت و مواظبت کردم تا این که از تأییدات ایزدی و الهام ربّانی دانستم، مراد آن حضرت، مداومت در قرائت الفاظ آن اشعار نیست، بلکه باید به مضمون آن متّصف شد. پس کوشش خود را به کار بردم و همت گماشتم و خود را به معانی آن متخلّق و معتقد ساختم. هر زمانی که یکی از امامان را قصد می‌کردم، در عالم رؤیا، به دیدار او مشرف می‌گشتم و حلّ مشکلات مسایل از ایشان می‌کردم. تا آن که مرا به دیار ایران گذر افتاد و با شاهنشاه قاجار و حاکمان، آمیزش شد. اعتباری یافتم. خوراک ایشان را خوردم پس از آن، حالت نخستین از من رفت. اکنون، کم‌تر، ائمه علیهم السلام را در خواب می‌بینم. (مدرس چهاردهی، ۱۳۴۵ش: ص ۱۶)

به راستی آیا با این ادّعا، می‌توان سخن از عقاید گوناگون به میان آورد و جعل اصطلاح کرد!

احسایی، بر آن است که تمسّک‌اش به اهل بیت علیهم السلام در دریافت حقایق، سبب شده است که در برخی مسایل، با بسیاری از حکما و متکلمان، مخالفت کند. وی، در عین احاطه بر آرای حکما، مبانی فلسفی را تا آن جا پذیرفته است که از دید او با باطن تعالیم شریعت، در تعارض نباشد. در نتیجه، اصطلاحاتی هم که به کار برده است، در مواردی، با آن چه از این

اصطلاحات در حکمت رایج فهمیده می‌شود، تفاوت دارد. شاید از همین رو باشد که برخی گمان کرده‌اند، آن چه در نظر عدّه‌ای، احساسی را بنیانگذار مکتبی بیرون از جریان مقبول امامیه نمایانده است، می‌تواند ناشی از دو عامل باشد: یکی، آسان فهم نبودن پاره‌ای از آراء، و دیگر، تندروی‌هایی از هر دو جانب مخالف و موافق او که گاه با شناخت لازم نیز همراه نبوده است.^۱

این تعلیل، سبب نمی‌شود که هر عقیده‌ی خلاف واقع و ناموزون وی، مورد اعتراض قرار نگیرد و احیاناً، آن دسته از عالمان بزرگ که به نقد و بررسی افکار وی پرداخته‌اند، به تندروی یا عدم فهم درست اصطلاحات به کار گرفته از سوی احساسی، متهم گردند. همان طور که پیش از این یادآور شدیم، نظریه‌ی «تفویض» و طرح «جایگاه امام در آفرینش» نکته‌ای نیست که فهم آن آسان نباشد، بلکه موضوعی است که پیش از وی، رواج داشت و از سوی پیشوایان معصوم علیهم‌السلام مورد مذمت قرار گرفته است. علاوه بر آن، برخی از مدافعان احساسی، ضمن اعتراف به وجود تشابهات، در کلام احساسی، و توصیه به دیگران نسبت به اخذ محکّمات کلمات وی، اظهار داشته است:

ما نمی‌گوییم حتماً کلام متشابه شیخ احساسی و یا دیگران را تأویل صحیح کنند. اگر چه وظیفه‌ی هر مسلمان، این است که گفته‌ی متشابه مسلمانان را تا هفتاد مرتبه تا آن جا که می‌تواند، توجیه کند و به محمل‌های صحیح حمل کند، ولی لااقل، آن متشابه را به محکّمات

۱. ر.ک: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۶۶۴.

کلام خود او برگردانند. (احقاقی، ۱۳۳۴ش: صص ۱۳-۱۴)
 راستی، اگر سخنان هر نویسنده‌ای، تا هفتاد مرتبه توجیه گردد، هیچ
 مخالف و معاندی تمیز داده خواهد شد؟!
 با تذکاری که گذشت، به پاره‌ای دیگر از آرای احساسی اشاره می‌شود:

الف) معاد جسمانی

معروف‌ترین رأی احساسی، درباره‌ی کیفیت معاد جسمانی است. همین
 نظریه، دلیل اصلی تکفیر او از سوی برخی علماء، از جمله ملا محمد تقی
 برغانی بود که گزارش آن را تنکابنی^۱ و دیگران آورده‌اند.
 احساسی، اصل «معاد جسمانی» را که در آیات قرآنی و احادیث مستفیض،
 بر آن تأکید شده، می‌پذیرد، اما تفسیر ویژه‌ای از جسم ارایه می‌دهد که
 مقبول دانشمندان مسلمان نیست. معنای متداول و عرفی معاد جسمانی، این
 است که آدمی، در حیات اخروی، مانند حیات دنیوی، دارای کالبد ظاهری
 مرکب از عناصر طبیعی است. بدن، در شرای آخرت، محشور گردیده و
 نفس، بار دیگر، به آن تعلق می‌پذیرد، و پاداش‌ها و کیفرها و لذات و آلامی
 که جنبه‌ی جزئی و حسی دارند و تحقق آن‌ها بدون بدن و قوای حسی
 امکان‌پذیر نیستند، محقق می‌یابد.^۲

احساسی، معاد جسمانی را به این معنا، نمی‌پذیرد و بر آن است که این
 نحوه‌ی فهم با آن چه از تغیر و تباهی در کالبد ظاهری می‌شناسیم، سازگار
 نیست و باید پاسخ را در حقیقت جسم انسانی جست و جو کرد. وی، بحثی

۱. ر.ک: *قصص العلماء*، ص ۴۲ - ۴۳.

۲. ر.ک: *منشور عقاید امامیه*، ص ۱۸۹.

لغوی و حدیثی درباره‌ی «جسم» و «جسد» می‌آورد و توجه می‌دهد که معانی این هر دو واژه از آن چه به ذهن متبادر می‌شود، گسترده‌تر است.^۱

بر این اساس می‌گویید، آدمی، دو جسد و دو جسم دارد: جسد اول، کالبد ظاهری ما است که از عناصر زمانی تشکیل یافته و از عوارض حیات دنیوی است، پیدا است که این جسد، در بردارنده‌ی حقیقت انسانی نیست؛ زیرا، در عین کاهش و افزایشی که در آن روی می‌دهد، حقیقت فرد و صحیفه‌ی اعمال او کاهش و افزایش نمی‌یابد. جسد اول، در واقع، به منزله‌ی جامه‌ای است که بر تن داریم. این جسد، در قبر، تجزیه و زوال می‌پذیرد و سرانجام، به عناصر تشکیل دهنده‌ی خود در طبیعت باز می‌گردد.^۲

آدمی را جسد دومی نیز هست به نام جسد هورقلیایی^۳ که ویژگی‌های فناپذیر جسد اول را ندارد و در قیامت برانگیخته می‌شود. در حدیث آمده است که «طینت» آدمی، در قبر، به صورت «مستدیر» باقی می‌ماند. این طینت، همان جسد دوم است. معنای مستدیر ماندن آن، این است که هیئت پیکری و ترتیب اندام‌ها را در دل خاک از دست نمی‌دهد. این جسد، مرکب از عناصر

۱. ر.ک: شرح الزيارة الجامعة، ج ۴، ص ۲۴ - ۲۶؛ شرح العرشیه، ج ۱، ص ۲۶۷ - ۲۶۸.

۲. ر.ک: شرح الزيارة الجامعة، ج ۴، ص ۲۶ - ۲۷، ۲۹؛ شرح العرشیه، ج ۲، ص ۱۸۹.
 ۳. عالم هورقلیا، در یک تفسیر، همان عالم برزخی است که حدّ وسط میان عالم مُلک (عالم مادی) و عالم ملکوت (عالم مجرد) است و نیز به آن «عالم مثال» می‌گویند. توضیحات بیشتر درباره‌ی «هورقلیا» را در شماره‌ی دوم همین فصلنامه، ص ۲۹۷ - ۳۰۵ بخوانید.

مثالی و لطیف زمین هورقلیا است که عناصری برتر از عناصر دنیا هستند.^۱ جسد دوم، پیش از مرگ، در باطن جسد اول نهفته است و پس از زوال آن در خاک، خلوص یافته، در قبر بر جا می ماند، اما به سبب لطافت اش، قابل رؤیت نیست.^۲

مرگ آدمی، مفارقت روح از این دو جسد است و این مفارقت، با جسم اول صورت می گیرد که حامل روح در عالم برزخ است. جسم اول، جسمی است لطیف و اثری که صورت دهنده ی آثار و قوای روح در حیات برزخی انسان است، همچنان که جسد مادی، صورت دهنده ی آثار حیات دنیوی او است.^۳ آن چه در همه ی این نشئات، هویت شخص را ثابت می دارد، جسم اصلی و حقیقی او است (جسم دوم) که جز در فاصله ی دو نفخه ی صور، از روح جدا نیست.^۴ با دمیدن نفخه ی نخست (نفخه ی صعق) جسم اول، از روح جدا می گردد و از میان می رود و آن چه پس از نفخه ی دوم (نفخه ی بعث) حشر می یابد، جسم دوم به همراه جسد دوم است.^۵

۱. ر.ک: *مجموعه الرسائل الحکمیة*، ص ۳۰۸ - ۳۰۹.

۲. وی، در این باره آورده است: «... إن الإنسان له جسدان و جسمان: فأما الجسد الأول فهو ما تألف من العناصر الزماتية. و هذا الجسد كالثوب يلبسه الإنسان و يخلصه و لا لذة له و لا ألم و لا طاعة و لا معصية... و أما الجسد الثاني فهو الجسد الباقي و هو طبيته التي خلق منها... و هذا الجسد الباقي هو من أرض هورقلیا و هو الجسد الثاني الذي فيه يحشرون و يدخلون به الجنة و النار.» (شرح الزيارة، ج ۴، ص ۲۵ - ۲۸؛ شرح العرشية، ج ۲، ص ۱۸۹ - ۱۹۰).

۳. ر.ک: شرح العرشية، ج ۲، ص ۱۹۰ - ۱۹۱؛ شرح الزيارة، ج ۴، ص ۲۹ - ۳۰.

۴. ر.ک: *مجموعه الرسائل الحکمیة*، ص ۱۱۰ - ۱۱۱.

۵. ر.ک: شرح الزيارة الجامعة، ج ۴، ص ۲۹ - ۳۰؛ *مجموعه الرسائل الحکمیة*، ص ۳۱۰.

احسایی، تأکید می‌کند که بدن اخروی انسان - که عبارت از مجموع جسم دوم و جسد دوم است - همان بدن دنیوی انسان است، با این تفاوت که بدن دنیوی، کثیف و متراکم است، اما بدن اخروی، از تصفیه‌های متعدد عبور کرده و لطیف و خالص شده است.

وی، از همین جا نتیجه می‌گیرد که به معاد جسمانی معتقد است.

ب) کالبد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در قبر

بر اساس مبنایی که احسایی درباره‌ی جسم و جسد، اختیار کرد، می‌گوید، حکم تباهی کالبد در قبر، درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام نیز صادق است، اما این کالبد، از جسم اصلی ایشان که در غایت لطافت است، جدا است و امری است عارضی که دیدار و استفاده‌ی خلق را از ایشان امکان‌پذیر ساخته است. زمانی که خداوند در ابقای صورت ملموس آنان، مصلحتی ببیند، قالب خاکی با مرگ تجزیه می‌شود و از میان می‌رود. پس اگر در احادیث از بقای اجساد امامان علیهم السلام در قبر سخن رفته است، مقصود جسدی است بدون صورت عنصری، یعنی همان جسد هورقلیایی که این جسد تنها برای امامان دیگر قابل مشاهده است.^۱

ج) معراج پیامبر صلی الله علیه و آله

همان گونه که ملاحظه شد، قول به جسد هورقلیایی در تفکر احسایی، تبیین‌کننده‌ی معاد جسمانی به شمار رفت و بر همین اساس، در نظام اعتقادی شیخیه، مبنای تبیین مسئله‌ی معراج پیامبر صلی الله علیه و آله نیز قرار گرفته است. احسایی،

۱. ر.ک: شرح الزیارة الجامعة، ح ۳، صص ۱۲۷ - ۱۲۹.

معتقد بود که معراج جسمانی، طبق برداشت از ظاهر آیات و روایات و فهم متعارف مسلمانان، مستلزم خرق و التیام است و خرق و التیام نیز محال است. در نتیجه، پیامبر اسلام ﷺ در هر فلکی، جسمی متناسب با آن را داشتند.^۱ البته، شاید سخن شیخ احمد احسایی در شرح جمله «مستجیر بکم» از زیارت جامعه، دلالت بر تجدید نظر و برگشت وی از نظریه سابق در باب معراج جسمانی پیامبر ﷺ باشد، چنان که آورده است:

... ولهذا صعد النبي ﷺ ليلة المعراج بجسمه الشريف مع ما فيه من البشرية الكثيفة و بشيابه التي عليه و لم يمنعه ذلك عن اختراق السماوات والحجب و حجب الأنوار، لقلّة ما فيه من الكثافة. ألا تراه يقف في الشمس ولا يكون له ظلّ مع أنّ ثيابه عليه كاضمحلالها في عظيم نوريته و كذلك حكم أهل بيته عليهم السلام.

در هر حال، این سخنان، مخالف قول مشهور و برداشت عمومی و عرفی از مسئله‌ی معراج پیامبر اکرم ﷺ و کیفیت زندگی ظاهری آن حضرت است.

(د) زندگی و غیبت امام زمان علیه السلام

از دیگر آرای ویژه‌ی احسایی، آن است که وی درباره‌ی زندگی امام زمان علیه السلام معتقد است که آن حضرت، در عالم هورقلیا، به سر می‌برند و هر گاه بخواهند به اقلیم سبعة تشریف بیاورند، صورتی از صورت‌های اهل این اقلیم را می‌پوشند جسم و زمان و مکان ایشان، لطیف‌تر از عالم اجسام، و از عالم مثال است. و به جهت آن که نفس ایشان، حقیقت هر چیز را می‌بیند و

۱. ر.ک: شیخی گری، بایی گری.

از تخیلات و تصوّرات به دور است، پس بهشت را بنفسه، نه با صورت آن بهشت، می بیند.^۱

علاوه بر آن، یکی از آثار مکتوب شیخ احمد احسائی، رساله‌ای است به نام حیاة النفس در باب اصول عقاید که به دست شاگردش، سید کاظم رشتی، به زبان فارسی ترجمه شد، در این کتاب، از وجود مبارک امام زمان علیه السلام و تولّد و نسب او و لزوم شناخت امام علیه السلام و عقیده به ظهور وی و... همانند آرای علمای معروف شیعه، سخن به میان آمده است، ولی اختلافاتی با اعتقادات شیعه وجود دارد. مثلاً، شیعه می گوید، امام دوازدهم، زنده است و با قالب جسمانی خود، مرور ایام می کند تا روزی که اراده کند و ظاهر شود، اما شیخی‌ها، با این عقیده مخالف هستند و می گویند، امام دوازدهم علیه السلام با قالب روحانی زنده است. آزادی او هم به دست خودش نیست، بلکه مانند سایر بندگان خدا، تقدیر و سرنوشت اش به دست ذات باری تعالی است.

در تعقیب این نظریه، شیخیه می گویند، روح امام دوازدهم، قابل انتقال است و اکنون از بدن یک نفر به بدن دیگری منتقل می شود. به این طریق که وقتی قالب جسمانی از بین رفت، روح آن امام، به جای این که محو شود، مکان دیگری، یعنی کالبد دیگری را برای خود انتخاب می کند و به این طریق زندگی اش را می گذراند و زنده است.^۲

۱. ر.ک: جوامع الکلم، رساله‌ی دوم؛ شیخیگری، بایبگری، ص ۷۴ (به نقل از: سید محمد هاشمی کرمانی، مؤلف کتاب تاریخ و مذاهب کرمان).

۲. ر.ک: شیخیگری، بایبگری، ص ۴۱ (به نقل از «کنت دوگوبینو» وزیر مختار اسبق دولت فرانسه در دربار ایران، در کتاب سه سال در ایران).

داوری پایانی

بخشی از عقاید قابل تأمل احساسی، ملاحظه شد و روشن گشت که آن‌ها، بر خلاف عقاید مسلم شیعه است. در عین حال، عدّه‌ای بر این عقیده‌اند که شیخ، مشکل عقیدتی نداشته است و آن چه را که به او نسبت می‌دهند، درست نیست. خوب است داوری پایانی در باب انحراف اعتقادی احساسی را از اسوه‌ی عارفان، آیت حق، سید علی آقا قاضی (۱۳۶۶ ه. ق) - استاد علامه طباطبایی، که می‌گفت، هر چه دارم از سید علی آقا قاضی دارم - بشنویم.

وقتی از وی پرسیدند: «نظر شما درباره‌ی شیخیه چیست؟». قاضی فرمود: «آن کتاب شرح زیارت شیخ احمد احساسی را بیاور و نزد من بخوان». او، آن کتاب را آورد و خواند. آقای قاضی فرمود: «این شیخ، می‌خواهد در این کتاب، ثابت کند که ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست و همه‌ی کارها که ایجاد می‌شود، مربوط به اسما و صفات خدا است و اتحادی میان اسما و صفات با ذات خدا وجود ندارد. بنابراین، شیخ احمد احساسی، ذات خدا را مفهومی پوچ و بی‌اثر و صرف نظر از اسما و صفات می‌خواند، و این، عین شرک است».^۱

وجود عقاید فاسد در میان نوشته‌های احساسی، نه تنها از سوی منتقدان مطرح بود، بلکه بعضی از کسانی که از وی اجازه‌ی روایت داشته‌اند، بی‌تمایل به نقد افکار او نبودند^۲ به عنوان مثال می‌توان از ملا محمد علی برغانی

۱. ر.ک: بابی گری و بهایی‌گری، ص ۳۵؛ روح مجرد، ص ۴۲۶ و ۴۴۷.

۲. جریان شهادت آقا سید مهدی و شرف العلماء مازندرانی و حاج ملا محمد جعفر

(۱۱۷۵ - ۱۲۶۹) فرزند ملا محمد ملائکه و برادر کهنتر شهید ثالث نام برد. وی پس از تحصیل در اصفهان و قم و عتبات، از درس عالمان بزرگ و نامدار، بهره برد و به اخذ اجازات روایی و اجتهاد نایل شده بود. او، سرانجام، شیفته‌ی شیخ احمد احسایی شد و از او اجازه‌ی روایت گرفت. به دلیل گرایش به آرای احسایی، در ماجرای اختلاف پیروان احسایی با مشرعه و نیز در مجلس مناظره‌ی شهید ثالث با احسایی، میانجی‌گری کرد و از احسایی خواست تا رساله‌ای در تعدیل نظریات خود بنویسد. احسایی، این خواسته را اجابت کرد و رساله‌ای مشهور به «توبه نامه» نوشت، ولی این تلاش، ثمری نداشت.^۱

سید کاظم رشتی جانشین احسایی

راهی که شیخ احمد احسایی آن را آغاز کرده بوده از سوی یکی از شاگردان‌اش تداوم یافت. آورده‌اند، شیخ احمد احسایی، از میان شاگردان خود، یک تن را برای جانشینی خویش برگزید و او، سید کاظم رشتی بود. شیخ احمد، به سید رشتی بسیار احترام می‌کرد و تا او در مجلس درس حاضر نمی‌شد، به درس گفتن شروع نمی‌کرد.

پس از وفات احسایی، پیروان وی، بی اختلاف کلمه، سید رشتی را نایب مناسب وی و پیشوای خویش دانستند. حوزه‌ی درس و ریاست شرعی او، قوت گرفت و در مقابل فقهای بزرگ عرب که در کربلا بودند و طریقه‌ی

استرآبادی و سید کاظم رشتی را مبنی بر وجود عبارت‌های کفرآمیز، در کتاب شیخی‌گری، ص ۱۹ و بررسی عقاید و ادیان، ص ۴۶۲، بنخوانید.
 ۱. ر.ک: دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۳، ص ۱۲۰.

شیخی را پسند نمی کردند، حوزه و مقام خود را نگاهداری کرد و چون نماز جماعت‌ها در کربلا، بیش‌تر در حرم امام حسین علیه السلام و اطراف آن برپا می شد، طایفه شیخی که در احترام کردن قبور ائمه‌ی دین، غلو داشتند، در بالای ضریح حسینی، نماز نمی گذاردند و آن مکان را فوق العاده تقدیس می کردند. مخالفان آنان، از روحانیان شیعه و پیروان آنان که در بالای سر ضریح امام حسین علیه السلام نماز می خواندند، در مقابل «شیخی»، «بالاسری» نامیده شدند.

خلاصه، جمعی کثیر از فضلالی شیخی، در حوزه‌ی درس سید رشتی، حاضر می شدند و هر چه در آن حوزه گفته و شنیده می شد، روی تعلیمات شیخ احساسی بود، با تحقیقاتی که نایب مناب او از روی بسط اطلاعات و آشنایی به اصطلاحات اهل فن بر آن‌ها می افزود.

دوره‌ی ریاست سید رشتی، شانزده سال طول کشید. طایفه‌ی شیخی، در همه جا، از روی تعلیمات شیخ احمد و حاج سید کاظم، معالم دین خود را به جای می آوردند و خود را از دیگر فرقه‌های شیعه ممتاز می دانستند.^۱

سید رشتی، زمانی به جای استاد نشست که کم‌تر از سی سال سن داشت. وی، به سبب نطق و قلم و تصنیف و تألیف کتاب، عهده دار انتشار افکار استاد خود گردید. او، در تمام مدت پیشوایی خود، به ایران سفر نکرد و مرکز خود را همان عتبات عالیات قرار داد و از آن جا، با هند و ممالک عثمانی و حجاز، رابطه داشت.^۲

۱. ر.ک: شیخی گری، ص ۱۹۴.

۲. ر.ک: همان، ص ۸۷ - ۸۸.

شخصیت ابهام‌آمیز سید کاظم رشتی

بر اساس گزارش مورخان شیخیه، اجداد سید کاظم، اهل حجاز بوده و به خاطر شیوع بیماری طاعون، مجبور به هجرت شده‌اند و شهر رشت (در شمال ایران) را به عنوان وطن خویش برگزیده‌اند. سید کاظم، در همین شهر به دنیا آمده است. این مطلب را آقای هانری کربن هم گزارش کرده است.^۱

برخی دیگر، هویت خانوادگی او را زیر سؤال برده، وی را به عنوان جاسوس «روس» معرفی کرده‌اند. درباره‌ی او گفته‌اند:

وی، به طور مخفیانه، از طرف قیصر روس، برای ایجاد فتنه در بلاد عثمانیه فرستاده شد. او، اصلاً، مسلمان نبود. اهل قیس، (شهری در ویلادستوک) بود و بعداً، اسم اش را «کاظم» گذاشت و ادعا کرد که از اهل رشت است.^۲

گرچه نمی‌توان با اسناد قطعی تاریخ، ادعای جاسوس بودن و بی‌هویتی وی را اثبات کرد، اما در بی‌اعتمادی و بدبینی عالمان بزرگ معاصرش نسبت به عقاید انحرافی او، جای هیچ‌گونه تردید نیست، علاوه آن که، نشر بسیاری از آرای باطل شیخیه، بدو منتسب است.^۳

۱. ر.ک: مکتب شیخیه، ص ۴۴ - ۴۵.

۲. ر.ک: الشیخیه، ص ۱۱۷ (به نقل از الاعتصام بحبل الله، شیخ محمد خالصی، ص ۸).

۳. علامه سید محسن امین، در این رابطه می‌نویسد: «... الطائفة الشیخیة فی هذا الزمان معروفة و لهم مذاهب فاسدة و أكثر الفساد نشأ من أحد تلامذته السید کاظم الرشتی والمنقول عن هذا السید مذاهب فاسدة لأظن أن يقول الشيخ بها...». (أعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰).

بدعت رکن رابع

از موضوعات جنجال برانگیز در عقاید شیخیه، اعتقاد به «رکن رابع» است.^۱ اکثراً، آن را به سید کاظم رشتی نسبت می‌دهند. مقصود از رکن رابع، آن است که در میان شیعیان، شیعه‌ی کاملی وجود دارد که واسطه‌ی فیض میان امام عصر علیه السلام و مردم است. آنان، اصول دین را چهار تا می‌دانند: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع. آنان، معاد و عدل را از اصول عقاید نمی‌شمارند؛ زیرا، اعتقاد به توحید و نبوت، خود، مستلزم اعتقاد به قرآن است و چون در قرآن عدالت خدا و معاد ذکر شده است، لزومی ندارد که این دو اصل را در کنار توحید و نبوت قرار دهیم.

همان گونه که ملاحظه شد، این عقیده، بر خلاف عقاید شیعه است و مسلمانان، به طور عموم، معاد را از اصول دین می‌دانند. شیعه، به خاطر برداشت‌های ناصواب عده‌ای از متکلمان، به عدل الهی، اهمیت ویژه‌ای می‌دهد. طرح «رکن رابع»، موجب اختلاف و انشعاب شیخیه گردید و پس از اندکی، دستاویزی برای ادعای جدید به نام «باییت» شد.

ادعای «باییت» از سوی یکی از شاگردان سید کاظم رشتی صورت گرفت که خود، سرآغاز فساد بزرگ میان مسلمانان به شمار می‌رود. در ادامه‌ی این نوشتار، ضمن اشاره به انشعابات فرقه شیخیه، از ادعاهای دروغین میرزا علی محمد شیرازی، ملقب به «باب» که پس از وفات سید کاظم رشتی، مدعی جانشینی او شد، سخن خواهیم گفت و در باب ادعای باییت امام غایب و سپس ادعای نبوت او، مطالبی را عرضه می‌کنیم.

۱. ر.ک: بررسی عقاید و ادیان، ص ۴۶۳ - ۴۶۶.

از شیخی گری قا بابی گری

□ عزالدین رضانتژاد

اشاره

پیروان فرقه‌ی شیخیّه، پس از مرگ شیخ احمد احسائی، پیرامون سید کاظم رشتی گرد آمدند. با مرگ سید کاظم رشتی، بر سر جانشینی او، اختلاف شد و این فرقه به گروه‌هایی مانند کریمخانیه، باقریه، ... تقسیم شد.

نوشتار حاضر، انشعاب این گروه‌ها و پیدایش فرقه‌ی بابیه از این میان را بررسی می‌کند و به زوایایی از زندگی علی محمد باب می‌پردازد.

یادآوری

مطالبی در شناسه‌ی فرقه‌ی شیخیه - از شیخ احمد احسائی به عنوان رهبر و مؤسس، و شاگرد و جانشینش سید کاظم رشتی - در دو قسمت از مقاله‌ی «شیخیه، بستر پیدایش بابیت و بهائیت» آمده بود. تعریف فرقه‌ی شیخیه، شرح حال، اعتقادات و افکار شیخ احمد احسائی، موضع‌گیری عالمان و فقیهان در

برابر انحرافات عقیدتی وی و نیز شخصیت ابهام‌آمیز سید کاظم رشتی و مسأله‌ی بدعت رکن رابع را ملاحظه کردیم. وعده داده بودیم که به انشعابات فرقه‌ی شیخیه و سپس ادعاهای دروغین میرزا علی محمد شیرازی ملقب به «باب» - یکی از مدعیان جانشینی سید کاظم رشتی - پرداخته شود که اینک، این موضوعات را پی می‌گیریم.

فرقه‌های شیخیه

گرچه پس از درگذشت شیخ احمد احسایی، پیروان او گرد سید کاظم رشتی حلقه زدند و جانشینی وی را پذیرفتند، ولی پس از وفات سید کاظم، بر سر جانشینی وی اختلافات چندی میان پیروان او به وجود آمد. اینک، با معرفی مهم‌ترین مدعیان جانشینی او، به انشعابات فرقه‌ی شیخیه، اشاره می‌کنیم. در ضمن این بحث، به بعضی از فرقه‌های معروف یا منسوب به شیخیه - که از انحرافات عقیدتی، تبری جسته‌اند - اشاره می‌شود و کیفیت بستر سازی شیخیه برای پیدایش «بایه»، روشن می‌گردد. در حقیقت، سیری اجمالی «از شیخ‌گیری تا بای‌گیری» صورت می‌گیرد.

الف) شیخیه‌ی کریم‌خانیه

پس از مرگ سید کاظم رشتی، مدت کمی بر سر جانشینی او اختلاف بود. در این میان، یکی از شاگردان وی به نام «محمد کریم خان کرمانی» (۱۲۲۵ - ۱۲۸۸ ق) با توجه به موقعیت ویژه‌ای که داشت، مدعی رهبری این فرقه شد و برخی نیز دور او جمع شدند. از ویژگی‌های برجسته‌ی او در میان شاگردان سید کاظم، یکی، نزدیکی او به استادش و دیگری، نزدیکی به دربار قاجار بوده است؛ زیرا، پدر او، حاج ابراهیم خان، مشهور به ظهیرالدوله، پسر عمو و داماد فتحعلی شاه و حاکم خراسان و کرمان بوده

است. وی، از دوستاناران شیخ احمد احسائی بود و در ترغیب شاه برای ملاقات با شیخ احمد، نقش مهمی داشته است. از این رو، محمد کریم خان، با عنایت به این موقعیت ویژه، توانست برای این فرقه، جایگاه محکم‌تری فراهم کند و به تبلیغ آن پردازد.

طرفداران محمد کریم خان به «شیخیه کرمانیه» معروف‌اند و به فرقه‌ی «کریمخانیه» نیز خوانده می‌شوند. مرکز شیخیه، در زمان محمد کریم خان، کرمان بود، اما وی، مبلغانی را برای مرام شیخیه به شهرهای مختلف فرستاد. هرچند وی، پسر خود، حاج محمد خان (۱۲۶۳ - ۱۳۲۴ ق) را به جانشینی نصب کرد، اما بر سر جانشینی وی، پس از مرگ‌اش در سال ۱۲۸۸ ه. ق از دو جهت، اختلاف روی داد:

اولاً، میان پسران‌اش، حاج رحیم خان و حاج زین العابدین خان و حاج محمد خان، بر سر جانشینی پدر اختلاف افتاد و علاوه بر محمد خان، رحیم خان هم مدعی نیابت پدر بود و طرفدارانی هم پیدا کرد. ثانیاً، در میان پیروان‌اش که شاید از موروثی شدن رهبری فرقه، ناخرسند بودند، اختلاف شد.

از این رو، انشعابات دیگری پس از مرگ حاج محمد کریم خان، در فرقه‌ی شیخیه رخ داد. فرقه‌ی «باقریه» از جمله‌ی آن‌ها است.

اکثریت شیخیه کرمانیه، پس از مرگ محمد خان، برادرش زین العابدین خان (۱۲۶۰ - ۱۳۷۶ ق.) را به رهبری خویش برگزیدند. پس از او، ابوالقاسم خان، و سپس عبدالرضا خان به ریاست شیخیه کرمانیه برگزیده

شدند. عبدالرضا خان، در سال ۱۳۵۸ ش ترور شد.^۱

ب) شیخیه‌ی «باقریه»

فرقه‌ی «باقریه» از فرق «شیخیه»، پیرو میرزا محمد باقر خندق آبادی دُرچهای هستند که بعداً به میرزا باقر همدانی معروف شد. وی، نماینده‌ی حاج محمد کریم خان کرمانی در همدان بود و پس از وی، دعوی جانشینی او را کرد و جنگ میان «شیخی» و «بالاسری» را در همدان به راه انداخت. میرزا محمد باقر، دارای تألیفات چندی است. وی، از کرمان، با میرزا ابوتراب - از مجتهدان «شیخیه» از طایفه‌ی نفیسی‌های کرمان - و عده‌ای دیگر مهاجرت کردند و در نایین و اصفهان و جندق و بیابانک و همدان، پیروانی یافتند و سلسله‌ی «باقریه» را در همدان تشکیل دادند.^۲

ج) شیخیه‌ی «آذربایجان»

در آذربایجان (ایران)، عالمان چندی به تبلیغ و ترویج آرای شیخ احمد احسائی پرداختند. سه طایفه‌ی مهم از آنان، قابل ذکرند که عبارت‌اند از:

۱- خانواده‌ی «حجة الاسلام»

بزرگ این خاندان، میرزا محمد مامقانی، معروف به حجة الاسلام (م ۱۲۶۹ ق) است. او، نخستین عالم و مجتهد شیخی آذربایجان است. وی، مدتی شاگرد شیخ احمد احسائی بود و از او اجازه‌ی روایت و اجتهاد دریافت کرد و نماینده‌ی وی در تبریز گشت.

۱. ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۶-۲۶۸.

۲. ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۹۷ - ۹۸؛ هفتاد و دو ملت، ص ۱۵۳-۱۵۵.

او، همان شخصی است که حکم تکفیر و اعدام «علی محمد باب» را در تبریز صادر کرد و بدین وسیله، ضمن باطل خواندن ادعاهای یکی از شاگردان سید کاظم، برائت فرقه‌ی شیخیه‌ی آذربایجان از بدعت ایجاد شده به دست علی محمد باب را اعلام کرده است.

«حجة الاسلام»، سه فرزند دانشمند داشت که هر سه، از مجتهدان شیخی تبریز به شمار می‌رفتند و به لقب «حجة الاسلام» معروف بودند.

فرزند ارشد او، میرزا محمد حسین حجة الاسلام (م ۱۳۱۳ ق) نام داشت و نزد سید کاظم رشتی تلمذ کرده بود.

وی، پس از وفات پدرش در سال ۱۲۶۹ ه ق، ریاست طایفه‌ی شیخیه را به دست گرفت و به جای پدر در کرسی تعلیم و تربیت پیروان طریقه‌ی شیخ احمد احسائی مستقر گردید.

فرزند دوم او، میرزا محمد تقی حجة الاسلام (۱۲۴۷ - ۱۳۱۲ ق) نام داشت. وی، از طبع شعر برخوردار بود. تخلص او «تیر» است و «دیوان اشعار» او هم نشر یافت.^۱

فرزند سوم او، میرزا اسماعیل حجة الاسلام (م ۱۳۱۷ ق) نام داشت. وی، از شاگردان میرزا محمد باقر اسکویی بود. او، پس از برادرش حجة الاسلام میرزا محمد تقی، در تبریز از مراجع بزرگ شیخیه بود.

فرزند میرزا محمد حسین حجة الاسلام، میرزا ابوالقاسم حجة الاسلام (م ۱۳۶۲ ق) آخرین فرد روحانی (و عالم دینی از) خانواده‌ی حجة الاسلام

۱. برای آشنایی بیش‌تر با دیوان اشعار و غزلیات او، به لغت نامی دهخدا، ج ۱۹، ص ۳۲۱-۳۲۴ مراجعه شود.

است. ۱

۲- خاندان «ثقة الاسلام»

دومین طایفه شیخیه آذربایجان، خانواده‌ی «ثقة الاسلام» اند. میرزاشفیع تبریزی، معروف به «ثقة الاسلام»، بزرگ این خاندان است. وی، از شاگردان شیخ احمد احسائی بود.

فرزند او، میرزا موسی ثقة الاسلام نیز از علمای شیخیه تبریز بود. وی، در سال ۱۳۳۰ ق، به جرم مشروطه خواهی و مبارزه با روس‌ها، به دست روس‌های تزاری، در تبریز به دار آویخته شد.

برادر او، میرزا محمد نیز از علمای شیخیه تبریز به شمار می‌رفت.

۳- خاندان «احقاقی»

سومین طایفه شیخیه آذربایجان، خاندان «احقاقی» اند. بزرگ این خانواده، میرزا محمد باقر اسکویی (۱۲۳۰ - ۱۳۰۱ ق) از مراجع تقلید و دارای رساله‌ی عملیه، بود. او، شاگرد میرزا حسن، مشهور به «گوهر» (م ۱۲۶۶ ق)، از شاگردان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، بود.

پسران سید کاظم رشتی، در کربلا، نزد او درس می‌خواندند. او، پس از درگذشت سید، دعوی جانشینی او را کرد.^۲

فرزند میرزا محمد باقر، میرزا موسی احقاقی (۱۲۷۹ - ۱۳۶۴ ق) نیز از علما و مراجع شیخیه است. او، کتابی به نام «احقاق الحق و إبطال الباطل» نگاشت

۱. برای توضیحات بیشتر خاندان حجة الاسلام، به لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۲۰ - ۳۲۵ مراجعه شود.

۲. ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۵.

و در آن، عقاید شیخیه را به تفصیل، بیان کرد. پس از این تاریخ، او و خاندان‌اش به احقاقی مشهور شدند. در این کتاب، برخی از آرای شیخیه‌ی کرمان و محمد کریم خان، مورد انتقاد و ابطال قرار گرفته است.^۱

از جمله فرزندان میرزا موسی احقاقی، میرزا علی، میرزا حسن، میرزا محمد باقر هستند که از علمای بزرگ شیخیه‌ی احقاقیه بودند. هم اینک، مرکز این گروه، کشور کویت است و ریاست آن را تا چندی قبل، میرزا حسن احقاقی بر عهده داشت که مرجع فقهی شیخیه‌ی آذربایجان و آسکو به شمار می‌رفت و پس از درگذشت وی، فرزندش عهده دار مسایل شرعی پیروان پدرش گردید.^۲

یاد آوری

یکی از عالمان و نویسندگان شیخیه‌ی احقاقیه، در کتابی به نام «حقایق شیعیان» به تعریف و تمجید شیخ احمد اجسایی پرداخته، اعتقادات باطلی که بدو منسوب است، را انکار کرده، و بر این عقیده است که دشمنان شیخ، به وی نسبت‌های ناروایی داده‌اند و ساحت شیخ از هر گونه عقیده‌ی خلاف مشهور بزرگان شیعه مبرا است. وی، انحراف فکری به وجود آمده پس از سید کاظم رشتی را به برخی از شاگردان فرومایه‌ی سید نسبت می‌دهد و مدعی است که شیخ و سید و طرفداران حقیقی آنان، از این نوع ادعاهای

۱. ر.ک: *إحقاق الحق*، ص ۱۶۷ - ۲۲۳.

۲. ر.ک: *قرنان من الاجتهاد والمرجعیه فی أسرة الإحقاقی*، مقدمه و حواشی «دیوان اشعار تبریزی» به قلم میرزا عبدالرسول احقاقی؛ آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۱۷۵ - ۱۷۸.

بیزارند و در حقیقت، خودِ علمای شیخیه بودند که به جنگ مدعیان «رکنیت» یا «ناطقیت» و «باییت» رفته‌اند.^۱

۱. ر.ک: حقایق شیعیان. برای آگاهی بیشتر تر خوانندگان از مطالب کتاب، فهرست مندرجات آن را نقل می‌کنیم: شیخ احسائی و قضاوت‌های تاریخ، شیخ احسائی و اصول الدین؛ شیخ احسائی و امام غایب؛ شیخ احسائی و طریقه‌ی اصولی و اخباری؛ شیخ احسائی و حکما و فلاسفه؛ شیخ احسائی و رکن رابع؛ عداوت بایته و بهایسه با شیخ احسائی و طرفداران حقیقی او؛ شیخ احسائی و شریعت مقدّس حضرت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه وآله، شیخ احسائی و کلی بودن امام؛ شیخ احسائی و نام شیخی و کشفی؛ شیخ احسائی و معاد جسمانی؛ شهادت دانشمندان بزرگ اسلام درباره‌ی حضرت شیخ بزرگوار. او، قسمتی از اجازه نامه‌های سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم و شیخ جعفر نجفی کبیر و شیخ حسین آل عصفور و میرزا مهدی شهرستانی و سید آقا علی طباطبائی و میرزا محمد باقر خوانساری را درباره‌ی شیخ احسائی آورده است و کتاب را با عنوان «پس از شیخ احسائی» و بر شمردن کتب و تألیفات شیخ، به پایان برده است.

نویسنده، در موضوع «پس از شیخ احسائی» نوشته است: «بعد از مرحوم شیخ احسائی، شاگردان و طرفداران وی، همگی، یک دل و یک زبان، در کمال اتحاد و اتفاق، از یک طرف، نظریه و مشرب شیخ را در حکمت الهی و فضایل و مناقب آل بیت اطهار علیهم السلام ترویج می‌دادند و از طرف دیگر، از جانب استاد بزرگوارشان مدافعه می‌کردند و بهتان و افترای مدعیان را رد می‌نمودند و در میان ایشان تا آخرین نفس، اختلافی پدید نیامد، به جهت این که صحبت واحد ناطق و رکن رابعی در بین نبود تا این که هر کدام، برای خود، رتبه و مقامی را ادعا بنمایند، بلکه عموم تلامذه‌ی آن بزرگوار، در عرض واحد، دارای رسائل و رأی و مریدانی بودند. مرحوم شیخ علینقی (فرزند شیخ) در کرمانشاه، مرحوم سید کاظم رشتی و مرحوم میرزا حسن گوهر، در کربلا، و مرحوم ملا محمد حجة الاسلام، در تبریز، و مرحوم ملا عبدالرحیم، در قلعه شیشه (قره‌باغ) و امثال ایشان، در انحای بلاد که هر کدام را حوزه و تابعی بود و در شهر و حومه‌ی

تفاوت آرا میان شیخیه‌ی کرمان و آذربایجان

شیخیه‌ی کرمان و آذربایجان، در اعتقادات، خود را پیرو آرای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی می‌دانند، اما در فروع دین و اعمال، با هم اختلاف نظر دارند. کرمانی‌ها، از شیوه‌ی اخباریگری پیروی می‌کنند و به تقلید از مراجع اعتقاد ندارند، اما شیخیه‌ی آذربایجان، به اجتهاد و تقلید معتقدند و از مراجع تقلید خودشان پیروی می‌کنند.

البته، در عقاید نیز شیخیه‌ی آذربایجان بر خلاف شیخیه‌ی کرمان، خود نیز به اجتهاد می‌پردازند و آرای شیخ احمد و سید کاظم را بر اساس تلقی خویش از احادیث تفسیر می‌کنند.

از دیگر اختلافات کرمانی‌ها و آذربایجانی‌ها، مسئله‌ی «رکن رابع» است. شیخیه‌ی کرمان، اصول دین را چهار اصل توحید و نبوت و امامت و رکن رابع می‌دانند، اما شیخیه‌ی آذربایجان، به شدت، منکر اعتقاد به رکن رابع هستند و اصول دین را پنج اصل توحید و نبوت و معاد و عدل و امامت

خویش، مرجع و پیشوا بودند. آری، در مرکز، یعنی کربلای معلی، مرحوم سید کاظم رشتی، حوزه‌ی علمیه‌اش بزرگ‌تر و احترام‌اش نزد همدوستان خود بیش‌تر بوده، اما پس از مرحوم سید کاظم رشتی، میان شاگردان او اختلاف شدید واقع شد. و علت‌اش، همان بروز عقیده‌ی باییت و رکنیت (ناطقیّت) بود که چند نفر از شاگردان فرومایه‌ی آن مرحوم ابتکار نموده، هر یک به عنوان خاصی، نیابت خاصه را ادعا کردند و هممه و غوغایی در جامعه‌ی تشیع انداختند و این سلسله‌ی پاک را آلوده ساختند...» ر.ک: حقایق شیعیان، ص ۵۴-۵۵.

خوانندگان محترم، توجه دارند که حتی به اعتراف این نویسنده‌ی شیخی مسلک نیز، شاگردان سید کاظم - که شیخی بودند - بستر پیدایش باییت و رکنیت شده‌اند.

می‌دانند. آنان، چنین استدلال می‌کنند که شیخ احمد احسائی، در ابتدای رساله‌ی حیاة‌النفس، و سید کاظم رشتی در اصول عقاید، اصول دین را پنج اصل مذکور می‌دانند و در هیچ یک از کتب و رسائل این دو نفر، نامی از رکن رابع برده نشده است.^۱

د) شیخیه‌ی «بایته»

از رویدادهای مهم در فرقه‌ی شیخیه پس از درگذشت سید کاظم رشتی، ادعای جانشینی وی از سوی میرزا علی محمد شیرازی و اعلام حمایت برخی از عالمان شیخی و شاگردان سید از او بوده است. آن ادعا و این اعلام حمایت نا میمون، منشأ بسیاری از انحرافات عقیدتی و کفر و ارتداد رییس گروه و سایر طرفداران وی گردیده است.

چنان که اشارت رفت، ادعای «شیعه‌ی کامل» یا «رکن رابع» و «ناطقیت» در میان فرقه‌ی شیخیه، زمینه ساز ادعای «بایت» و پذیرش آن از سوی جمعی از طرفداران این فرقه شد که خود، فرقه‌ی مستقلی دیگری را تشکیل دادند و به نام «بایت» شناخته شده‌اند.

ادعای دروغین «بایت»، هر از چند گاهی، از زمان ائمه علیهم‌السلام تا قرن حاضر، کم و بیش رواج داشته است، اما هیچ یک از مدعیان دروغین آن، به اندازه‌ی میرزا علی محمد باب، جامعه‌ی اسلامی را به انحراف نکشاند. علاوه بر آن - چنان که خواهد آمد - میرزا علی محمد باب، غیر از ادعای دروغین بایت،

۱. ر.ک: حقایق شیعیان، ص ۷ - ۴۷؛ کلمه‌ای از هزار، ص ۶۴ - ۶۶ (نقل از: آشنایی با فرق و مذاهب، ص ۱۷۸ - ۱۷۹).

ادعای دیگری را مطرح کرد که زمینه ساز فرقه‌ی دیگری به نام «بهائیت» شد.

به توفیق الهی، در ادامه‌ی این سلسله مقاله‌ها، جوانب موضوع را پیگیری می‌کنیم. اینک به معرفی فرقه‌ی «باییه» می‌پردازیم.

بنیانگذار فرقه‌ی «باییه»

فرقه‌ی «باییه» به دست میرزا علی محمد شیرازی، ملقب به «باب» تأسیس شد. باییه، او را «حضرت اعلی» و «نقطه‌ی اولی» هم لقب داده‌اند. وی، فرزند سید رضای بزّاز است.^۱ او، در یکم محرم سال ۱۲۳۵ هجری، مطابق با ۱۳ اکتبر ۱۸۱۹ میلادی، در شیراز به دنیا آمد.^۲ مادر او، فاطمه بیگم نام داشت. در طفولیت، پدرش وفات کرد و او تحت حمایت عموی خود حاجی سید علی تربیت یافت.

وی، تحصیلات ابتدایی‌اش را در شیراز آغاز کرد و در نوجوانی به بوشهر رفت و نزد شخصی به نام شیخ محمد که به «شیخ عابد» شهرت داشت، به

۱. در کتاب *آیین باب*، ص ۴، آمده است: «پدر سید علی محمد، سید علی رضا و نام جدش سید ابراهیم پسر سید فتح الله است. و خود «باب» هم در کتاب *بین الحرمین*، نام خود و نیاکان‌اش را چنین نوشته است.

۲. باب «در کتاب *بین الحرمین*، درباره‌ی زمان ولادت‌اش آورده است: «و آنه لعبد قد ولد فی یوم اول المحرم من سنه ۱۲۳۵...». بعضی هم نوشته‌اند که میرزا علی محمد شیرازی، در یکم محرم ۱۲۳۶ هجری قمری (نهم اکتبر ۱۸۲۰ میلادی) در شیراز به دنیا آمد و در ۲۷ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری (نهم ژوئیه سال ۱۸۵۰ میلادی) در نزدیکی ارگ تبریز، در سن سی سالگی، تیرباران شده است. ر.ک: *لغت نامہی دهخدا*، ج ۹، ص ۳۲.

تحصیل پرداخت^۱

شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی بود^۲ در بوشهر (ایران) به تعلیم و تربیت و تدریس اشتغال داشت. سید علی محمد، نزد او، به خواندن و نوشتن پرداخت و قسمتی از ادبیات فارسی و عربی و کلیات مطالب و آموزه‌های شیخیه را آموخت و بدین ترتیب از همان دوران، با نام رؤسای شیخیه (احسایی و رشتی) آشنا شد.

تحصیل و تجارت «باب»

تحصیلات سید علی محمد، اندک بود. او، در نوشتن مطالب به زبان فارسی و بویژه عربی، دچار اشتباهات فاحش شده که نشانه‌ی عدم اطلاع کافی وی از ادبیات زبان عربی و فارسی است. او، پس از مدتی کوتاه که به تحصیل پرداخته بود، دست از آن کشید و در هفده سالگی، همراه دایی خویش، میرزا سید علی تاجر، شغل پدر را پیشه‌ی خویش ساخت.^۳ وی، حدود پنج سال در «بوشهر» که دارای هوایی گرم است، اقامت گزید و با داد و ستد در بندر بوشهر، زندگی خویش را می‌گذراند.

۱. بعید نیست که مخاطب «باب» در این عبارت: «إِنَّ يَا مُحَمَّدَ مَعْلَمِي، لاتضربني فوق حدّ معین...»، معلم وی، همین شیخ محمد عابد باشد. (این عبارت در کتاب بیان عربی، ص ۲۵، آمده است.)

۲. ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۳ - ۶۴.

۳. ر.ک: مقاله‌ی سیاح، ص ۵. این کتاب، تألیف عباس افندی (پسر بزرگ حسینعلی بهاء) است که نام‌های دیگری هم مانند سرگذشت یک مسافر، روزنامه‌ی یک مسافر، شرح سیاح دارد. بنا به نقل مؤلف الکواکب الدریه، ص ۷، این کتاب در بمبئی (هندوستان) و نیز از سوی ادوارد براون در انگلستان به چاپ رسیده است.

برخی آورده‌اند، چون وی، مجذوب مسایل مذهبی بود، در پناه قیافه‌ی محجوب و چهره‌ی زیبا و حسن خلق و سلوک با مردم، توانست عده‌ای را به سوی خود جلب کند.^۱

حضور در مجلس درس سید کاظم رشتی

سید علی محمد، پس از توقف پنج ساله در بوشهر، با رها کردن تحصیل و تجارت، به شیراز بازگشت و از آن جا به مکه سفر کرد، سپس برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام و تحصیل علم، به کربلا رفت و در آن جا، به جهت سنخیت فکری و شنیدن آوازه‌ی سید کاظم رشتی - شاگرد و جانشین و مفسر آرای شیخ احمد احسائی - به وی گرایش پیدا کرد.

چنان که پیش از این آورده‌ایم، شیخ احمد احسائی، معتقدات باطل‌اش را به بعضی از شاگردان‌اش، از جمله سید کاظم رشتی انتقال داد. از مهم‌ترین آن افکار، در ارتباط با بحث ما، ترکیب معجونی از افکار غلوآمیز درباره‌ی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام و این که آنان «مظاهر تجسم یافته‌ی خدا» یا «خدایان مجسم» اند و این که لازم است در هر زمان، یک نفر میان مردم و امام زمان، «باب» و «واسطه‌ی فیض روحانی» باشد، می‌توان یاد کرد.

سید علی محمد، در مدت توقف خود در کربلا - که ظاهراً، دو یا سه سال طول کشید - در سلک شاگردان و مریدان سید کاظم رشتی در آمد و مورد توجه استادش قرار گرفت.^۲

۱. ر.ک: لغت نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۳۲.

۲. بعضی از نویسندگان بابی و بهایی، تحصیل سید علی محمد «باب» را جز از مکتب انکار کرده‌اند و نسبت «امی» به وی داده‌اند. به عنوان نمونه، حاجی میرزا جانی کاشانی،

وی، در مدتی که نزد سید کاظم رشتی شاگردی می‌کرد، با مسائل عرفانی، و تفسیر و تأویل آیات قرآن و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه، آشنا شد و از آرای شیخ احساسی هم آگاهی یافت.^۱ علاوه، هنگام اقامت در کربلا، از درس ملا صادق خراسانی که او نیز مذهب شیخی داشت، بهره گرفت و چندی نزد وی بعضی از کتب ادبی متداول آن ایام را فرا گرفت.^۲

سید علی محمد، در سال ۱۲۵۷ هجری قمری به شیراز بازگشت و هرگاه فرصت می‌یافت، کتاب‌های دینی را مطالعه می‌کرد. به گفته‌ی خودش:

و لقد طالعتُ سَنَابِرُقَ جَعْفَرِ العَلَوِي وَ شَاهَدْتُ بِوَاطِنِ آيَاتِهَا؛^۳

همانا، کتاب «سنابرق» اثر سید جعفر علوی [مشهور به کشفی] را خواندم و باطن آیات‌اش را مشاهده کردم.

ریاضت غیر شرعی، گام نخست انحراف

سید علی محمد شیرازی، پیش از ابراز ادعاهای دروغین خویش، به ریاضت‌های سخت و بی‌فایده مشغول گردید. وی، در ایامی که به تجارت

مؤلف «نقطة الكاف» ضمن ردّ شرکت «باب» در درس سید کاظم رشتی، ادعا کرده که وی گاهی به مجلس موعظه‌ی او می‌رفته است و حتی در صفحه‌ی ۱۰۹ تصریح می‌کند: «نفسی که امی بوده، یعنی سواد عربیت درستی نداشته [است]...»، ولی با توجه به اسناد تاریخی، جایی برای چنین ادعایی باقی نمی‌ماند.

۱. ر.ک: أسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۱۹۲ - ۱۹۳.

۲. ر.ک: همان، ج ۴، ص ۳۷۰.

۳. ر.ک: ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۷۹. این کتاب، از جمله کتاب‌های فرقه بهاییه است که در مصر به چاپ رسیده است.

پرداخته بود، کم کم، دست از آن کشید و در آن ایام، ذوق ریاضت و ذکر و فکر و مراقبه‌ی غیر شرعی که شیوه‌ی دراویش و صوفیه بود، در سرش افتاد و لذا به ریاضت‌های غیر شرعی و غیر معمول و طاقت فرسا پرداخت. شاید از همین رو باشد که بعضی گفته‌اند، انجام دادن ریاضت‌های سخت، اعتدال مزاج و حواس او را بر هم زد و اختلالی در افکارش پدیدار گردید. در این باره آورده‌اند:

روزها، در آن آفتاب گرم که حدّتی به شدّت دارد، سر برهنه ایستاده به دعوت عزائم، عزیمت تسخیر شمس داشتن، تا تأثیر حرارت شمس، رطوبت دماغ‌اش را به کلیه، زایل، به روز شمس‌ات‌اش نایل ساخت.^۱

از همان سنین نوجوانی، علامات عدم تعادل روحی در او آشکار بود. به کارهای غیر متعارف دست می‌زد، و طبیعتاً، خرافه گرا بود. به «اوراد» و «طلسمات» - که رمالان و افسونگران نادان و حرفه‌ای، جهت ارتزاق و گول زدن ساده لوحان به کار می‌بردند - سخت علاقه‌مند و پا بند بود و گاه با همین طلسمات بی اساس و اوراد - به زعم خود - به تسخیر جنّ و یا تسخیر «قوای فلکی» و «روح خورشیدی» می‌پرداخت! چنان که در هوای گرم تابستان بوشهر، هنگام بلندی آفتاب، بر بالای بام می‌ایستاد و برای تسخیر آفتاب، اوراد مجعوله می‌خواند و حرکات ریاضت کشان قدیم هندی را تقلید می‌نمود.^۲

پس وی، گذشته از دل بستگی به اندیشه‌های شیخی و باطنی، به «ریاضت

۱. ر.ک: روضة الصفاء ناصری، ج ۱۰، ص ۱۲۷۰-۱۲۷۴.

۲. ر.ک: خاتمیت پیامبر اسلام، ص ۴۱؛ تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۶.

کشی» نیز مایل بود و به هنگام اقامت در بوشهر، در هوای گرم تابستان، از سپیده دم تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر، بر بام خانه رو به خورشید، اورادی می‌خواند.^۱

این وضعیّت، تأثیر زیادی در روحیّی او باقی گذاشت و زمینه‌ی انحراف اعتقادی را فراهم ساخت.

ماجرای پیدایش فرقه‌ی «بابیه»

ادّعی «بابیّت» زمانی آغاز شد که سید کاظم رشتی از دنیا رفت و سید علی محمد شیرازی جانشین وی شد. همان گونه که در قسمت پیشین مقاله گفته شد، «شیخیه»، در معارف دینی، فقط به چهار رکن اعتقاد دارند: ۱- توحید؛ ۲- نبوت؛ ۳- امامت؛ ۴- اعتقاد به شیعه‌ی کامل (رکن رابع) که نیابت خاصّه‌ی امام زمان علیه السلام مخصوص او است.

آنان معتقدند که طریق نیابت خاصه، پس از نوّاب چهارگانه (۱- عثمان بن سعید عمروی؛ ۲- ابوجعفر محمد بن عثمان؛ ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛ ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمّری) برخلاف اعتقاد فقیهان و محدّثان شیعه، مسدود نشده و همچنان راه نیابت خاصّه، مفتوح است.

شیخیه، شیخ احمد و سپس سید کاظم رشتی را نایب خاصّ امام زمان علیه السلام می‌دانستند و نیز معتقد بودند که امام زمان علیه السلام در عالم موهومی به نام «هورقلیا» زیست می‌کند و آن گاه که پروردگار اراده فرماید، از آن جا نزول می‌کند و به وظیفه‌ی اصلاح عالم از مفسد، قیام می‌کند. این اعتقادات، نزد

۱. ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص ۶۷.

علمای امامیه باطل است. طبق نصوص قطعی، مهدی موعود علیه السلام در همین عالم خاکی و در بدن عنصری است و به زندگی طبیعی خود به حفظ الهی، ادامه‌ی حیات می‌دهد تا مشیت خداوند بر قیام و ظهور او تعلق گیرد.

بعد از وفات سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ یا ۱۲۶۰ هجری قمری، ابتدا معلوم نبود چه کسی جانشین وی در رکن رابع (یعنی «شیعه‌ی کامل») خواهد بود. از این رو، اغلب شاگردان وی، از قبیل ملا حسین بشرویه، ملا علی بسطامی، حاج محمد علی بارفروشی، آخوند ملا عبدالجلیل ترک، میرزا عبدالهادی، میرزا محمد هادی، آقا سید حسین یزدی، ملا حسن بجزستانی، ملا بشیر، ملا باقر ترک، ملا احمد ابدال، ... چهل روز در کوفه به سر بردند و در صدد بر آمدند که یک وجود فوق العاده را بیابند به گونه‌ای که اگر از استادشان بالاتر نباشد، لااقل با او برابری کند و جانشین وی گردد. بسیاری از این افراد، پیش از آن که از هم جدا شوند، هم پیمان و هم قسم گشتند که اگر به یافتن کسی که قرآن و استادشان سید کاظم رشتی خبر داده، موفق شدند، نتیجه‌ی تحقیقاتشان را به هم اطلاع دهند.^۱

از سوی دیگر، چند نفر نامزد چنین منصبی شدند که از جمله‌ی آنان، حاجی محمد کریم خان کرمانی، میرزا حسن گوهر، میرزا باقر، میرزا علی محمد شیرازی و ... بودند. این امر، سبب اختلاف و پراکندگی در فرقه‌ی شیخیه گردید.

در این میان، ملا حسین بشرویه - که مجذوب لباس زهد و پرهیزکاری (ظاهری) سید علی محمد شیرازی شده بود - قرار گذاشت که نام او را بلند

۱. ر.ک: لغت نامه‌ی دهخدا، ص ۳۳.

کند. بدین منظور، با عده‌ای از شاگردان سید کاظم صحبت کرد تا در تعیین شخص شایسته‌ای برای جانشینی سید کاظم کوشش کنند و خود اظهار داشت: «این کار، جز از راه مکاشفه به دست نخواهد آمد.» لذا به مسجد کوفه رفت و چله نشست و پس از یک اربعین بیرون آمد و گفت: «مکاشفه‌ای صورت نگرفت.» بار دیگر، چهل روز در مسجد کوفه به عبادت پرداخت و سپس از مسجد بیرون آمد و اظهار داشت: «مکاشفه، رخ داد و دریافتم که جانشین بحق سید کاظم رشتی، سید علی محمد است.»^۱

۱. این جریان، در *ناسخ التواریخ* (بخش قاجازیه) جلد سوم، با تفصیل بیش‌تری آمده است. ر.ک: *لغت نامه‌ی دهخدا*، ج ۹، ص ۵۱. علاوه بر آن، مؤلف «نقطه الکاف» در صفحه‌ی ۱۰۵، چنین آورده است:

«... بعد از آن که نجم وجود آن سید بزرگوار [حاج سید کاظم رشتی] غروب نمود، بعضی از اصحاب با صدق و وفاء آن سرور، نظر به فرمایش آن تیر اعظم، در مسجد کوفه، مدت یک اربعین، معتکف گردیده، ابواب ما تشتهی الأنفس را بر روی خود بسته، و روی طلب، بر خاک عجز و نیاز گذارده و دست الحاح به درگاه موجد کل فلاح بر آورده و به لسان سرّ و جهد در پیش گاه فضل حضرت رب المتعال عارض گردیده که: بارالها! ما گم شدگان در وادی طلب‌ایم، و از لسان محبوب موعود به ظهور محبوب‌ایم، و به جز حضرت تو مقصد و پناهی نداریم. اینک، از تموّج بحر بی کران‌ات مستدعی چنان‌ایم که حجاب غیریت را از میانه‌ی ما و ولی‌ات برداشته، تا چشم فؤاد ما به نور طلعت معرفت‌اش روشن گردد. دل سوخته‌ای ما را از آتش فراق آن سرور افندوی موخّدین، به آب وصال‌اش تسلی بخش. چون که فرمایش حضرت خداوند رحمان در این خطاب بود به عباد مقبلین خود که «أدعونی استجب لکم» و لهذا تیر دعای با صدق و اخلاص نقطه انداز پرده‌ی دعوت، به اجابت رسیده و در عالم اشراق، به تجلّی معرفت جمال غیبی آن شمس وحدت مرآت فؤادش، متجلّی گردیده و بیست طلوع‌اش را که کعبه‌ی حقیقت بود، عارف شده، و لهذا قدم طلب در سیل وصال‌اش، گذارده و

با انتشار این مطلب، عده‌ای از فرقه‌ی شیخیّه که با این نوع ادّعا مأنوس بودند، به سید علی محمد شیرازی گرایش بیش‌تری نشان دادند و وی هم در سال ۱۲۶۰ هـ ق در سنّ ۲۵ سالگی، جانشینی استادش سید کاظم رشتی را اعلام کرد.

ادّعی «بابیت»

پس از انتشار جانشین شدن سید علی محمد در سال ۱۲۶۰ هـ ق وی، فرصت را غنیمت شمرد، از استقبال عده‌ای از شیخیّه استفاده کرد، پای را از جانشینی استادش فراتر نهاد و در خانه‌ی خود، در شیراز، نخستین بار دعوت را به ملا حسین بشرویه آشکار ساخت و خود را «باب» امام دوازدهم شیعیان (یعنی واسطه‌ی میان مردم و امام زمان علیه السلام) معرفی کرد. بر این اعتقاد اصرار داشت که برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدّس ازلی و ابدی، باید مردم به ناچار از «در» بگذرند و به حقیقت رسند. لذا می‌گفت: «مردم، باید به من ایمان آورند تا به کمک من - که واقف به اسرار هستم - بر آن اسرار دست یابند.»

ادّعی سید علی محمد شیرازی، چون شگفت‌آورتر از دعاوی سایر رقیبان بود، واکنش بزرگ‌تری یافت و نظر گروهی از شیخیان به سوی او معطوف گشت تا آن که درمدّت پنج ماه، هجده تن - که اغلب آنان از شاگردان سید کاظم رشتی و همگی شیخی مذهب بودند - پیرامون‌اش را

گرفتند.^۱ بعدها، سید علی محمد، آنان را حروف «حی» نامید.
 سید علی محمد، غالباً، این حدیث مشهور را می‌خواند: «أنا مدينة العلم و
 علیّ بابها» و مقصودش این بود که همان گونه که رسیدن به خداوند، جز از
 طریق رسالت و ولایت ممکن نیست، رسیدن به این مراتب هم جز از طریق
 واسطه، مشکل و غیر ممکن است و او، همان واسطه‌ی کبرا است.^۲
 نویسنده‌ی بابی مسلک کتاب «نقطة الکاف» آورده است:
 [وی] در سنه‌ی اوّل، ادّعی‌ی باییت نمودند و در سنه‌ی دوم که ادّعی‌ی

۱. مؤلف *الکواکب الدرّیة*، اسامی هجده تن را چنین آورده است: حاجی ملا محمد علی
 بار فروشی (ملقب به «قدوس»); ملا حسین بشرویه (ملقب به «باب الباب»); آقا میرزا
 محمد باقر (از خویشان باب الباب که او را «میرزا باقر کوچک» گفتند. گویا، پسر
 خالوی باب الباب بوده است); آقا محمد حسن (برادر باب الباب); ملا علی بسطامی
 (که سبب ایمان حاج سید جواد کربلایی و مبشر و مبلغ در عراق عرب بود); قره العین
 طاهره؛ شیخ محمد ابدال؛ آقا سید حسین یزدی (ولد آقا سید احمد معروف به «کاتب
 وحی»); میرزا محمد روضه خوان یزدی؛ سعید هندی؛ ملا محمد خویی؛ ملا خدا بخش
 قوچانی (که به سبب کثرت علم و تحقیق، او را ملا علی رازی گفته‌اند); ملا جلیل
 ارومی؛ ملا باقر تبریزی (که حامل جعبه و قلم دان و الواح نقطه‌ی اولی به جهت بهاء‌الله
 توسط ملا عبدالکریم قزوینی بوده است.); ملا یوسف اردبیلی؛ میرزا هادی قزوینی؛ میرزا
 محمد علی قزوینی (این دو، برادر بودند و در قلعه‌ی طبرسی (در مازندران) کشته
 شدند); ملا حسین بجستانی (که بعد از قتل باب، دچار تزلزل شد).

ر.ک: *الکواکب الدرّیة فی مآثر البهائیة*، ج ۱، ص ۴۳. این کتاب، در ۵۷۵ صفحه در
 سال ۱۳۴۲ هجری قمری در مصر به چاپ رسید. مؤلف، پس از آن که از فرقه‌ی ضالّی
 بهائیت روی گردانید، ردّیه‌ای بر این کتاب و عقیده‌ی سابق خود نوشت که با نام *کشف
 الحیل*، در چهار جلد نشر یافته است.

۲. ر.ک: *دائرة المعارف الشیعیة العامّة*، ج ۶، ص ۲۰.

«ذکریت» فرمودند [!] [مقام باییت خود را مفوض به جناب آخوند ملا حسین [بشرویه] نمودند. لهذا ایشان، «باب» گردیدند و در سنه‌ی اول، «باب الباب» بودند. (کاشانی، ۱۳۲۸ق: ص ۱۸۱)

بر اساس بعضی از گزارش‌های دیگر، سید علی محمد شیرازی، پس از مراجعت از سفر مکه، به همراه یکی از مریدان‌اش به نام محمد علی بارفروشی، وقتی به بوشهر رسید، دستور داد تا در یکی از مساجد این شهر، عبارت «أشهد أن علياً قبل نبيل «باب» بقية الله» را در اذان داخل کنند؛ که تصریح دارد بر این که «علی» قبل از «نبیل» (علی نبیل) که به حساب جُمَل با «علی محمد» برابر می‌شود - باب امام زمان عليه السلام است.»

علی محمد شیرازی در تفسیر سوره‌ی یوسف، آورده است:

يا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَنَا بَابُ إِمَامِكُمُ الْمُنْتَظَرُ يَقُولُ مَنْ أَتَبَعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَدَّ لَهُ فِي الْقِيَامَةِ نَاراً مِنْ نَارِ حَدِيدٍ كَبِيراً. (شیرازی، علی محمد، بی تا: ذیل آیه ۵۵ از سوره یوسف)

و نیز آورده است:

يا عبادالله! اسمعوا نداء الحجّة من حول الباب... (همان)

ادعاهای دروغین دیگر

الف) ادعای «ذکریت»

سید علی محمد شیرازی، پس از آن که لقب «باب» را به طور رسمی یدک کشید، در آغاز امر، بخش‌هایی از قرآن کریم را با روشی که از مکتب شیخیه آموخته بود، تأویل و تصریح کرد که امام دوازدهم شیعیان، او

را مأمور داشته تا جهانیان را ارشاد کند و خویشان را «ذکر» نامید. مقام «ذکر» و «فؤاد»، بالاترین مراحل سلوک است. وی، در آغاز تفسیرش بر سوره‌ی یوسف می‌نویسد:

اللّٰهُ قَدْ قَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابَ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقِصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَلِيِّ عْتَبِدِهِ، لِيَكُونَ حِجَّةَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلِيِّ الْعَالَمِينَ بَلِيغًا؛ (همان، ص ۱) همانا، خدا مقدر کرده که این کتاب، از نزد محمد، پسر حسن، پسر علی، پسر محمد، پسر علی، پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین، پسر علی، پسر ابی‌طالب، بر بنده‌اش برون آید تا از سوی ذکر (سید علی محمد) حجت بالغه‌ی خدا بر جهانیان باشد.

ب) ادعای «مهدویت»

همین که از دعاوی «باییت» و «ذکریت» مدتی گذشت و گروهی نزد سید علی محمد شیرازی جمع شدند، وی ادعای خود را تغییر داد و از «مهدویت» سخن به میان آورد و گفت:

من ام آن کسی که هزار سال می‌باشد که منتظر آن می‌باشید. (کاشانی، ۱۳۲۸ق: ص ۱۳۵)

برخی آورده‌اند، خود «باب» از عراق به مکه رفت و چنان که بایان گفته‌اند، در آن جا دعوی مهدویت خود را علنی ساخت. در اخبار ظهور مهدی علیه السلام آمده است که او، ابتدا در مسجد الحرام، خود را معرفی می‌کند،

او نیز به مکه رفت. سپس به بوشهر بازگشت، رحل اقامت افکند. مدت دعوت قائمیت و مهدویت او، حدود دو سال و نیم در آخر زندگی اش بیش نبود و با وجود توبه نامه، در ادعای خویش ثبات قدم نداشته است.^۱ اندیشمندان مسلمان، اعم از شیعه و سنی، کتاب‌های بسیاری در رد این فرقه نوشته‌اند که در ادامه‌ی این سلسله نوشتار، تعدادی از آنها را یادآور خواهیم شد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

ج) ادعای «رسالت»

علی محمد شیرازی، به ادعاهای واهی «باییت»، «ذکریت» و «مهدویت» بسنده نکرد، و انحراف و گمراهی را به حدی رسانید که مقام ادعای مهدویت را به مرتبه‌ی «رسالت» تبدیل کرد و مدعی نزول کتاب جدید و دین نو گردید و به گمان خود، احکام جاودانه‌ی اسلام را با نوشتن کتاب بیان نسخ کرد! وی، در این باره نوشت:

در هر زمان، خداوند جل و عز، کتاب و حجّتی از برای خلق مقدر فرموده و می‌فرماید. در سنه‌ی هزار و دویست و هفتاد از بعثت رسول الله ﷺ کتاب بیان و حجّت را ذات حروف سبع [علی محمد که دارای هفت حرف است] قرار داد. (شیرازی، بی تا: ص ۳۹).

آری، بدین سان بود که انحراف کوچک «ادعای باییت»، به انحراف بزرگی چون «ادعای رسالت» منجر شد و عده‌ای به گمراهی و ضلالت روی آوردند.

وی، خود را برتر از همه‌ی انبیای الهی می‌انگاشت و مظهر نفس پروردگار

۱. ر.ک: دایرةالمعارف تشیع، ج ۳، ص ۴ - ۵.

می‌پنداشت^۱ و عقیده داشت که با ظهورش، آیین اسلام، منسوخ، و قیامت موعود در قرآن، به پا شده است.^۲

بدین ترتیب، علی محمد شیرازی، هر از چند گاهی، دعاوی خود را به مقامات بالاتری تغییر می‌داد و سخنان پیشین را برای یاران‌اش تأویل می‌کرد و آنان را در پی خود می‌کشید.

اعتراض و مناظره‌ی علما با میرزا علی محمد

اظهار دعاوی دروغین و تأویلات سخنان و ادعاهای متناقض، مورد اعتراض شدید علمای دین و بزرگان شیعه در آن عصر گردیده است. برای روشن شدن حقایق و آگاهی بیش‌تر مردم، جلسات نقد و بررسی و مناظره تشکیل شد که اجمالی از آن‌ها چنین است:

پس از مراجعت سید علی محمد از سفر مکه به بوشهر، زمانی که هنوز از ادعای «باییت» پا را فراتر نگذاشته بود، به خاطر اعتراض علما و مردم متدین، به دستور والی فارس، در ماه رمضان سال ۱۲۶۱ هجری قمری دستگیر و به شیراز فرستاده شد. در شیراز، پس از تنبیه، نزد امام جمعه‌ی آن شهر، اظهار ندامت و توبه کرد و به قول یکی از مریدان‌اش، بر فراز منبر در حضور مردم گفت:

لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند... (خاوری، بی‌تا: ص ۱۴۱)

۱. ر.ک: بیان، ص ۱.

۲. ر.ک: لوح هیکل‌الدین، ص ۱۸ (نسخه‌ی خطی).

پس از آن، شش ماه در خانه‌ی پدری خود، تحت نظر بود و از آن جا به اصفهان و سپس به قلعه‌ی ماکو تبعید شد. در زمان تبعید در قلعه، با مریدان‌اش ملاقات و مکاتبه داشت و از این که می‌شنید، آنان در کار تبلیغ دعاوی او سعی وافر دارند، به شوق می‌افتاد و سخنانی را به عنوان کلمات الهی به مریدان عرضه می‌داشت. وی، کتاب بیان را در همان قلعه نوشت^۱ و مدّعی شد که به وی وحی گردیده است.

دولت محمد شاه قاجار، برای آن که پیوند او را با مریدان‌اش قطع کند، در صفر ۱۲۶۴ وی را از قلعه‌ی «ماکو» به قلعه‌ی «چهریق» در نزدیکی ارومیه، منتقل کرد. در اواخر سلطنت محمد شاه، به دستور حاجی میرزا آغاسی (وزیر محمد شاه) سید علی محمد را از قلعه‌ی چهریق به تبریز بردند و با حضور ناصرالدین میرزا - که در آن وقت ولی عهد بود - و چندتن از علماء، مجلسی را ترتیب دادند و سید علی محمد را در آن مجلس حاضر کردند. علی محمد، در آن جلسه، آشکارا از مقام «مهدویت» خود سخن گفت و ادّعی «باییت» امام زمان را که پیش از آن، بدان تصریح کرده بود، به «باییت علم خداوند» تأویل کرد و چون از او درباره‌ی برخی مسایل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند.

در آن جلسه که ولی عهد و عدّه‌ای از علمای تبریز، از جمله حاجی ملا محمود و ملا محمد مامقانی و... حضور داشتند، آخوند ملا محمد گفت: «سید! از معجزه و کرامت چه داری؟». سید پاسخ داد: «اعجاز من، این است که برای عصای خود؛ آیه نازل می‌کنم.» و به خواندن این فقره آغاز کرد:

۱. ر.ک: نظر اجمالی در دیانت بهائیت، ص ۱۳.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سُبْحَانَ اللَّهِ الْقُدُّوسِ السَّبَّوحِ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كَمَا خَلَقَ هَذِهِ الْعَصَا آيَةً مِنْ آيَاتِهِ!»^۱
وی، اعراب برخی کلمات را غلط خواند. مثلاً «تاء» در «السماوات» را به
فتح قرائت کرد و چون به وی تذکر دادند که آن را به کسره بخواند، وی،
ضاد در «الأرض» را مکسور خواند!
در این میان، امیر اصلان خان که در مجلس حضور داشت گفت: «اگر این
قبیل فقرات از جمله‌ی آیات شمرده شود، من هم می‌توانم تلفیق کنم و
گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْعَصَا كَمَا خَلَقَ الصَّبَاحَ وَالْمَسَاءَ!»^۱

گزارش تفصیلی این جلسه، در منابع تاریخی آمده است. نیکلا، در تاریخ
خود، و نیز ناسخ التواریخ، با بسط بیش‌تری آن را آورده است.^۲

تنبیه و توبه‌ی «باب»

پس از آشکار شدن عجز سید علی محمد در اثبات ادعای خود، وی را
چوب زدند و تنبیه کردند. او، از دعاوی خویش تبرّی جست و اظهار
پشیمانی کرد. سپس توبه‌نامه‌ای تنظیم کرد و به قصد طلب عفو، برای شاه
ارسال داشت.

متن توبه‌نامه‌ی «باب» که نسخه‌ی اصلی آن در کتابخانه مجلس شورای
اسلامی ایران، نگهداری می‌شود و خطاب به شاه قاجار نوشته شده - و یکی

۱. ر.ک: ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۴.

۲. ر.ک: ناسخ التواریخ، بخش قاجاریه، ج ۲؛ شیخ‌گیری، بایبگری، ص ۲۰۵ - ۲۰۶؛ لغت

نامه‌ی دهخدا، ج ۹، ص ۴۴ - ۴۷.

از مریدان‌اش در کتاب خود آورده^۱ - به این شرح است:

فداک روحی. الحمد لله كما هو أهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه‌ی عباد خود شامل گردانیده. فحمداً له ثم حمداً که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفت‌اش عفو از بندگان و ستر بر مجرمان و ترحم به داعیان [یاغیان] فرموده. أشهد الله و من عنده که این بنده‌ی ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگرچه بنفسه، وجودم ذنبِ صیرف است، ولی چون قلبام، موقن به توحید خداوند، جل ذکره، و به نبوت رسول او و ولایت اهل ولایت او است، و لسانام، مقرر بر کلّ ما نزل من عند الله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً، خلاف رضای حق را نخواسته‌ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بود، از قلم جاری شده، غرضام عصیان نبوده و در هر حال، مستغفر و تائبام حضرت او را.

و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد و أستغفر الله ربی وأتوب إليه من أن ینسب إلیّ امر.

و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده، دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجه الله علیه و آله را محض ادعا مبطل [می‌دانم] و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر.

مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت، چنان است که این دعاگو را به الطاف و عنایات سلطانی و رأفت و رحمت خود، سرفراز فرمایند. والسلام

آشوب و قتل و غارت بایبان

بدین سان، سید علی محمد از دعاوی خود، بازگشت، ولی توبه‌ی او، صوری بود. پیش از توبه‌ی اخیر، در شیراز نیز بر فراز منبر و در برابر مردم، نیابت و باییت خود را انکار کرد، اما چیزی نگذشت که ادعاهای بالاتری را به میان آورد و از پیامبری و رسالت خویش سخن گفت.

در اواخر سلطنت محمد شاه و پس از مرگ او (۱۲۶۴) از سوی مریدان سید علی محمد، آشوب‌هایی در کشور پدید آمد که از جمله، رویداد قلعه‌ی شیخ طبرسی در مازندران بود. در این آشوب، جمعی از بایبان به رهبری ملا حسین بشرویه و ملا محمد علی بارفروشی، قلعه‌ی طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر، بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می‌کردند به جرم «ارتداد» هجوم آورده، به قتل و غارت ایشان می‌پرداختند. یکی از بایبان می‌نویسد:

جمعی رفتند و در شب، یورش برده، ده را گرفتند و یکصد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه، فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه‌ی ایشان را جمیعاً به قلعه بردند. (کاشانی، ۱۳۲۸ق: ص ۱۶۲)

آنان چنین می‌پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی، جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب، فرمانروایی می‌کنند. همان فرد می‌نویسد:

حضرت قدوس [محمد علی بارفروشی] می‌فرمودند که «ما هستیم سلطان بحق، و عالم، در زیر نگین ما می‌باشد و کل سلاطین مشرق و مغرب، به جهت ما خاضع خواهند گردید». (همان)

پس میان ایشان و نیروی دولتی جنگ در گرفت و فتنه‌ی آنان با پیروزی

قوای دولت و کشته شدن ملا محمد علی بارفروشی در جمادی الثانیه ۱۲۶۵ پایان گرفت.

در زنجان نیز شورشی به سرکردگی ملا محمد علی زنجان‌ی (در سال ۱۲۶۶ ه) پدید آمد که به شکست بایان انجامید.

در تهران نیز گروهی از بایان به رهبری علی ترشیزی بر آن شدند تا ناصرالدین شاه و امیر کبیر و امام جمعه‌ی تهران را به قتل رسانند، اما نقشه‌ی آنان کشف شد و سی و هشت تن از سران بایان، دستگیر و هفت تن از آنان کشته شدند.

شگفت آن که مریدان سید علی محمد، در جنگ‌های قلعه‌ی طبرسی و زنجان، از مسلمانی دم می‌زدند و نماز می‌گزاردند و از «باییت» سید علی محمد جانب‌داری می‌کردند.^۱

ظاهراً، در آن هنگام، هنوز ادعای مهدویت و نبوت وی به آنان نرسیده بود. از این رو، به اعتراف وقایع نگاران بایی، برخی از بایان به محض این که در «بدشت» از ادعای مهدویت سید علی محمد و تغییر احکام اسلام با خبر شدند، به شدت از او روی گرداندند.^۲

فتوای علما برای اعدام باب

پس از مرگ محمد شاه و بالا گرفتن فتنه‌ی باییه، میرزا تقی خان امیر کبیر (صدر اعظم ناصرالدین شاه) مسامحه در کار سید علی محمد باب را روا

۱. ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۹۵.

۲. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۳۰.

ندید و تصمیم گرفت او را در ملاء عام به قتل رساند و از این راه، آتش شورش‌ها را فرو نشاند و برای این کار، از برخی علما فتوا خواست، ولی به گفته‌ی ادوارد براون:

دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته‌های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون‌آمیز او، علما را بر آن داشت که به علت شبهه‌ی خبط دماغ، بر اعدام وی رأی ندهند.^۱

با وجود این، برخی از علما که احتمال خبط دماغ درباره‌ی سید علی محمد را نمی‌دادند و او را مردی دروغگو و ریاست طلب می‌شمردند، به قتل وی فتوا دادند و سید علی محمد به همراه یکی از پیروان‌اش، در بیست و هفتم شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد.^۲

با اعدام باب، همه‌ی قضایای این طایفه به پایان نرسید، بلکه عدّه‌ای از طرفداران، باز به تبلیغ این مرام ادامه دادند تا آن که سرانجام کارشان با ادّعای واهی شخص دیگری به نام حسین علی نوری گره خورد و مسلک «بهاییت» پی ریزی شد.

به توفیق الهی، موضوع «بهاییت» را با معرفی بخشی از کتاب‌هایی که در ردّ این فرقه‌ی ضالّه نشر یافته، پی می‌گیریم.

۱. ر.ک: بهائیان، ص ۲۵۲.

۲. ر.ک: دانشنامه‌ی جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸-۱۹؛ الموسوعة الذهبية للعلوم الإسلامية، ج ۷، ص ۵۵۴-۵۵۵.

مهدویت و فرقه‌های انحرافی (فرقه شیخیه)

□ احمد عابدی

مقدمه

مکتب شیخیه (کشفیه - پایین سری) در اوایل قرن ۱۳ ه. ق به وسیله احمد بن زین الدین معروف به «شیخ احمد احسایی» (۱۱۶۶ - ۱۲۴۱ ق) پدید آمد. مکتبی که نه تنها خود دستخوش تحولات زیاد گردید؛ بلکه باعث به وجود آمدن تحولات بسیار دینی و اجتماعی و حتی نظامی در کشور ایران شد و بدر بایت و بهائیت پاشیده گردید.

شیخ احمد احسایی، گرچه در حوزه‌های علوم دینی حضور داشت؛ اما کمتر به درس اساتید حاضر می‌شد و مدعی بود که در فراگیری علوم، شاگرد کسی نبوده و تنها آنچه را می‌داند از راه خواب به دست آورده است. شاگردان او نیز این ادعا را درباره استاد خود تصدیق می‌کردند.^۱ این نکته به رغم آن که حکایت از نوعی بلوغ و رشد فکری دارد، می‌تواند نشانگر نقطه ضعفی نیز باشد؛ زیرا برخی از علوم و معارف، چیزی نیستند که در قالب

۱. ر.ک: دلیل المتحیرین، ص ۲۲؛ فهرست، ج ۱، ص ۱۴۱؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۹۰.

الفاظ و مفاهیم قرار گرفته و هر کسی بتواند بدون استاد آنها را به دست آورد. همان طور که در مورد فلسفه و عرفان همیشه تذکر داده‌اند که خواندن این درس‌ها، بدون استاد موجب زحمت برای خود و دیگران می‌گردد. پیروان شیخیه، چنان در حق شیخ احمد مبالغه کرده که ادعا نموده‌اند: شیخ خدمت حضرت حجت علیه السلام رسیده است. این در حالی است که حتی برخی از بزرگان، به انحراف و بلکه تکفیر شیخ احمد، حکم داده‌اند.

بدن هور قلیایی

یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های شیخ احمد احسایی «بدن هور قلیایی» است که این بدن در شهر «جابلقا و جابرسا» قرار دارد. او به گمان خود، با این نظریه سه مسأله مهم دینی و عمیق فلسفی را تحلیل نموده است؛ یعنی، معراج جسمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله، حیات امام زمان علیه السلام در طول بیش از ده قرن و معاد جسمانی را با این عقیده تفسیر کرده و هر سه را از یک باب می‌داند. او نه تنها زمین محشر را «هور قلیایی» می‌داند؛ بلکه معتقد است که امام زمان علیه السلام نیز با بدنی غیر عنصری و تنها هور قلیایی و در شهر «جابلقا و جابرسا» زندگی می‌کند. برای روشن شدن بحث لازم است در ابتدا این واژگان نامأنوس و مأخذ آنها را توضیح دهیم؛ سپس دیدگاه شیخیه را نقل کرده، آن گاه به نقد و بررسی آن پردازیم.

۱. ر.ک: *روضات الجنات*، ج ۱، ص ۹۱.

۲. ر.ک: *ارشاد العوام*، ج ۲، ص ۱۵۱.

واژه‌شناسی

عبدالکریم صفی پور می گوید:

«جابلص (بفتح باء و لام یا به سکون لام) شهری است به مغرب و لیس و راء انسی، و جابلق شهری است به مشرق برادر جابلص». (صفی پور، بی تا: ج ۱، ص ۱۵۶)

اما وی اشاره‌ای به هورقلیا ننموده است. در پاورقی برهان قاطع آمده است: «هورقلیا ظاهراً از کلمه عبری «هبل» به معنای هوای گرم، تنفس و بخار و «قرنثیم» به معنای درخشش و شعاع است، و کلمه مرکب به معنای تشعشع بخار است» (خلف تبریزی، بی تا: ج ۴، ص ۲۳۹۱).

خلف تبریزی گوید:

«جابلسا (بضم بای ابجد و سکون لام و سین بی نقطه بآلف کشیده) نام شهری است در جانب مغرب. گویند هزار دروازه دارد و در هر دروازه هزار پاسبان نشسته‌اند. برخی به جای «لام»، رای قرشت آورده گویند شهری است به طرف مغرب؛ لیکن در عالم مثال، چنان که گفته‌اند: «جابلقا و جابرسا و هم‌مدیتان فی عالم المثل» و به اعتقاد محققان «منزل آخر سالک است در سعی و وصول قید به اطلاق و مرکز به محیط» (همان، ج ۲، ص ۵۵۱). و سپس گوید «جابلقا» منزل اول سالک باشد.

شیخ احمد احسایی معتقد است که «هورقلیایی»، لغتی سریانی و از زبان صابئین گرفته شده است.^۱

به احتمال قوی، شیخ احمد سه واژه «هورقلیایی»، «جابلقا» و «جابرسا» را از

۱. ر.ک: جوامع الکلم قسمت سیم، رساله ۹، ص ۱.

شیخ اشراق گرفته باشد^۱ البته این کلمات در بعضی از روایات نیز به کار رفته است و شیخ احمد - که گرایش اخباری‌گری داشته و برخی از اصطلاحات فلسفی را مطالعه کرده بود - به تلفیق و ترکیب آنها پرداخت. او از اندیشه‌های باطنی مذهب اسماعیلیه نیز کمک گرفت و از مجموع آنها مذهب «کشفیه» را بنا نهاد. در مذهب اسماعیلیه و حتی اندیشه‌های مسیح نیز نوعی گرایش به «جسم لطیف» یا «جسم پاک» و... وجود دارد؛ مثلاً «هانری کربن» معتقد است:

ارض ملکوت هورقلیا، ارض نورانی آیین مانوی در عالم ملموس اما ورای حس است و با عضوی که خاص چنین ادراکی باشد، شناخته می‌شود. و به نوعی از مسیحیت و اندیشه مسیحیان درباره جسم لطیف داشتن عیسی متأثر است.^۲

ظاهراً اولین کسی که اصطلاح «عالم هورقلیایی» را در جهان اسلام مطرح کرد، سهروردی است.

وی در فلسفه اشراق (در بحث از «احوال سالکین») پس از توضیح انوار قاهره و انوار معلقه، می‌گوید:

آنچه ذکر شد احکام اقلیم هشتم است که جابلق و جابرص و هورقلیای شگفت در آن قرار دارد. (سهروردی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۵۴؛ سجادی، بی‌تا: ص ۳۸۳)

در «مطارحات» آمده است:

جمع سالکان از امم انبیای سابق نیز، از وجود این اصوات خبر داده و

۱. ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۶.

۲. تاریخ فلسفه اسلامی، ص ۱۰۵.

گفته‌اند که این اصوات در مقام جابر قا و جابر صا نیست؛ بلکه در مقام هورقلیا است که از بلاد افلاک عالم مثالی است.^۱

در این عبارت بین دو شهر «جابلقا و جابر صا»، با عالم «هورقلیا» تفاوت گذاشته شده و مقامی بالاتر از آن دو شهر شمرده شده است. «شهر زوری» نیز همین گونه ادعا کرده است.^۲

مقصود از آن که «هورقلیا» را اقلیم هشتم شمرده‌اند، این است که تمام عالم جسمانی، به هفت اقلیم تقسیم می‌شود و عالمی که مقدار داشته و خارج از این عالم باشد، اقلیم هشتم است. خود آن اقلیم نیز، به هفت اقلیم قابل تقسیم است؛ اما چون آگاهی و دانش ما از آن اقلیم اندک است، آن را تنها یک اقلیم قرار داده‌اند.^۳

قطب الدین شیرازی، تفاوت جابلقا و جابر صا را این گونه بیان می‌کند:

جابلقا و جابر صا نام دو شهر از شهرهای عالم «عناصر مثل» است و هورقلیا از جنس «افلاک مُثَل» است. پس هورقلیا بالاتر است... این نام‌ها را رسول خدا ﷺ بیان کرده است و هیچ کس حتی انبیا و اولیا علیهم السلام با بدن عنصری، نمی‌توانند وارد این عالم شوند. (شیرازی، قطب الدین، بی تا: صص ۵۱۷ و ۵۵۶)^۴

عارف بزرگ محمد لاهیجی در شرح این بیت شبستری که:

بیا بنما که جابلقا کدام است جهان شهر جابلسا کدام است

۱. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۴۹۴؛ انواریه، ص ۲۲۲.

۲. ر.ک: شرح حکمة الاشراق، ص ۵۷۴.

۳. ر.ک: انواریه، ص ۲۴۴.

۴. شبیه این کلام در «انواریه» ص ۱۹۴ آمده است.

گفته است:

در قصص و تواریخ مذکور است که جابلقا شهری است در غایت بزرگی در مشرق، و جابلسا نیز شهری است به غایت بزرگ و عظیم در مغرب - در مقابل جابلقا - و ارباب تأویل در این باب سخنان بسیار گفته‌اند. و آنچه بر خاطر این فقیر قرار گرفته، بی تقلید غیری به طریق اشاره دو چیز است: یکی آن که جابلقا عالم مثالی است که در جانب مشرق ارواح واقع است که برزخ است میان غیب و شهادت، و مشتمل است بر صور عالم. پس هر آینه شهری باشد در غایت بزرگی، و جابلسا عالم مثال و عالم برزخ است که ارواح بعد از مفارقت «نشأه دنیویه» در آن جا باشند و چپور جمیع اعمال و اخلاق و افعال حسنه و سیئه که در نشأه دنیا کسب کرده‌اند - چنانچه در احادیث و آیات وارد است - در آن جا باشند. و این برزخ در جانب مغرب اجسام واقع است و هر آینه شهری است در غایت بزرگی و در مقابل جابلقا است. خلق شهر جابلقا الطف و اصفایند؛ زیرا که خلق شهر جابلسا به حسب اعمال و اخلاق ردیه - که در نشأه دنیویه کسب کرده‌اند - بیشتر آن است که مصور به صور مظلومه باشند. و اکثر خلایق را تصور آن است که این هر دو برزخ یکی است. فاما باید دانست که برزخی که بعد از مفارقت نشأه دنیا، ارواح در آن خواهند بود، غیر از برزخی است که میان ارواح مجرد و اجسام واقع است؛ زیرا که مراتب تنزلات وجود و معارج او «دوری» است؛ چون اتصال نقطه اخیر به نقطه اول، جز در حرکت دوری متصور نیست.

و آن برزخی که قبل از نشأه دنیوی است، از مراتب تنزلات او است و او را نسبت با نشأه دنیا اولیت است و آن برزخی که بعد از نشأه دنیویه است، از مراتب معارج است و او را نسبت با نشأه دنیوی آخریت است... و معنای دوم آن که شهر جابلقا مرتبه الهیه - که مجمع البحرین وجوب و امکان است - باشد که صور اعیان جمیع اشیاء از مراتب کلیه و جزویه و لطایف و کتایف و اعمال و افعال و

حرکات و سکناات در او است و محیط است «بما کان و ما یکون»، و در مشرق است؛ زیرا که در یلی مرتبه ذات است و فاصله بینهما نیست، و شمس و اقمار و نجوم اسما و صفات و اعیان از مشرق ذات طلوع نموده و تابان گشته‌اند و شهر جابلسا نشأه انسانی است که مجلای جمیع حقایق اسمای الهیه و حقایق کونیه است. هر چه از مشرق ذات طلوع کرده در مغرب تعیین انسانی غروب نموده و در صورت او مخفی گشته است. (لاهیجی، بی تا: ص ۱۳۴)

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که مراد از عالم «هورقلیایی»، همان عالم مثال است و چون «عالم مثال» بر دو قسم اول و آخر است، گفته‌اند: این عالم دارای دو شهر جابلقا و جابرسا است. عالم مثال یا خیال منفصل یا برزخ بین عالم عقول و عالم ماده، چیزی است که عارفان و فیلسوفان اشراق به آن معتقدند و فلاسفه مشاء آن را نپذیرفته‌اند. اشراقیان، عالم عقول مجرد را «انوار قاهره» گویند، و عالم مثال را «انوار مدبره» می‌نامند، و عالم اجسام و مادیات را «برزخ»، «ظلمت» یا «میت» می‌نامند.

عالم مثال دارای دو مرحله است:

اول مثال در قوس نزول که بین غیب مطلق و شهادت مطلق قرار دارد. این عالم را برزخ قبل از دنیا می‌نامند و به وسیله قاعده امکان اشرف، اثبات می‌گردد. این مثال را «جابلقا» گویند.

دوم مثال در قوس صعود است که بین دنیا و آخرت قرار دارد و «کما بدأکم تعودون» و پس از افول و غروب نفس ناطقه از این بدن ظلمانی، نفس وارد عالم برزخ شده و از آن جا به قیامت کبری می‌رود. این مثال را

«جابر سا» گویند.^۱

در برزخ اول، صورت‌هایی که وجود دارند، با قلم اول تعیین شده و مصداق «السعيد سعيد في بطن امه» می‌باشند. این صور تقدیرات و مقدراتی است که «قلم این جا برسد سر بشکست». و در برزخ دوم صورت‌هایی که وجود دارند، صور اعمال و نتایج اخلاق و افعال انسانی است.

صورت‌هایی که در برزخ اول وجود دارند، از غیب به شهادت می‌رسند و صورت‌هایی که در برزخ دوم هستند، از شهادت به غیب و از دنیا به آخرت رفته و تنها در قیامت کبری ظهور و بروز می‌یابند.

مکاشفات عارفان نیز به برزخ اول تعلق می‌گیرد؛ نه به برزخ دوم. و لذا خواجه عبدالله می‌گوید: «مردم از روز آخر می‌ترسند و من از روز اول». اما احتمال آن که مراد از «جابلقا» عالم اعیان ثابت و محل صور مرتسمه در ذات و مجمع البحرین و جوب و امکان باشد و جابلسا به معنای حضرت کون جامع (انسان) باشد، بسیار بعید است و با احکامی که درباره این دو شهر گفته شده، سازگاری ندارد.

دیدگاه شیخیه درباره حیات حضرت مهدی علیه السلام

اکنون که مراد و مقصود از «عالم هورقلیا» روشن گردید، به نقل و بررسی دیدگاه شیخیه در مورد کیفیت حیات و بقای حضرت مهدی علیه السلام می‌پردازیم: شیخ احمد احسایی، امام زمان علیه السلام را زنده و در عالم هورقلیا می‌داند. وی

۱. برخی از شیخیه نیز گفته‌اند: زمین محشر زمین هورقلیایی است. ر.ک: *ارشاد العوام*، ج ۲، ص ۱۵۱.

می گوید:

هورقلیا ملک آخر است که دارای دو شهر جابرسا - که در مغرب قرار دارد - و جابلقا - که در مشرق واقع است - می باشد. پس حضرت قائم علیه السلام در دنیا در عالم مثال نیست؛ اما تصرفش به گونه ای است که به صورت هیکل عنصری می باشد و با مثالش در مثال، و با جسدش در اجساد، و با جسمش در اجسام، و با نفس خود در نفوس، و با روحش در ارواح است.^۱

امام زمان علیه السلام، هنگام غیبت در عالم هورقلیا است و هرگاه بخواهد به «اقالیم سبعة» تشریف بیاورد، صورتی از صورت های اهل این اقالیم را می پوشد و کسی او را نمی شناسد. جسم و زمان و مکان ایشان لطیف تر از عالم اجسام بوده و از عالم مثال است.^۲

او در جواب ملا محمد حسین اناری - که از لفظ هورقلیا سؤال کرده بود - گفت:

هورقلیا به معنای ملک دیگر است که حد وسط بین عالم دنیا و ملکوت بوده و در اقلیم هشتم قرار دارد. و دارای افلاک و کواکبی مخصوص به خود است که به آنها جابلقا و جابرسا می گویند.^۳

سید کاظم رشتی، مهم ترین شاگرد شیخ احمد نیز گفته است: «جابلقا و جابرسا در سفر اول - که سفر از خلق به حق است - قرار دارد. این سفر (بلکه این شهر)، دارای محله های متعددی است که محله نوزدهم آن «حظیره القدس» و محل پرندگان سبز و صور مثالیه است. جابلقا و جابرسا دو محله از

۱. جوامع الکلم، رساله دمشقیه، قسمت ۲، ص ۱۰۳.

۲. همان، رساله رشتیه، قسمت ۳، ص ۱۰۰.

۳. همان، رساله به ملا محمد حسین، رساله ۹، ص ۱؛ «شرح عرشیه»، ج ۲، ص ۶۲.

این شهر می‌باشند که هر کدام از آنها دارای هفتاد هزار درب است و در کنار هر دری هفتاد هزار امت وجود دارد که به هفتاد هزار زبان با یکدیگر صحبت می‌کنند و هر زبانی با زبان دیگر هیچ مشابهتی ندارد.^۱

شیخیه معتقدند ما باید بین جسم و جسد فرق بگذاریم؛ اما جسم بر چهار قسم است:

۱. جسم عنصری معروف؛

۲. جسم فلکی افلاک؛

۳. جسم برزخی که ماده ندارد؛ اما طول و عرض و عمق دارد. این جسم، جسم مثالی و هورقلیایی است که حضرت مهدی علیه السلام به نظر آنان با این جسم زندگی می‌کند؛

۴. جسم مجرد مفارق.

در عبارت بالا اشکال واضحی وجود دارد و آن این که مجرد مفارق، جسم ندارد و جمع کردن بین «جسم مجرد مفارق» اجتماع نقیضین است، و این همان اندیشه نادرستی است که برخی از اخباریان و محدثان شیعه نیز تمام ماسوی الله را مادی می‌دانند. برای رهایی از این اشکال، «حاج محمد کریم خان کرمانی»، به اصلاح عقیده خود دست زده و با حذف قسم چهارم گفته است؛

نزد ما جسم و جسد بر سه قسم است:

۱. جسد اول که جسد دنیایی است و از عناصر مادون فلک قمر

تشکیل شده است؛

۱. شرح قصیده، ص ۵.

۲. جسد دوم که مرکب از عناصر هورقلیایی است و در اقلیم هشتم قرار دارد و به صورت مستدیر در قبر باقی می ماند؛

۳. جسد سوم که مرکب از عناصر اخروی است و عناصر آن در غیب عناصر جسد دوم است؛

۴. جسم اول که روح بخاری است و مثل افلاک لطیف است؛

۵. جسم دوم که روح حیوانی است و از عالم افلاک و هورقلیایی است؛

۶. جسم سوم که روح حیوانی فلکی اخروی است. (کرمانی، بی تا: ج ۶، ص ۲۱۳)

و در جای دیگر گفته است:

هر انسانی دارای دو جسد و دو جسم است: جسد اول از عناصر اربعه تشکیل شده و سایر موجودات مادی نیز آن را دارند. این عناصر مادی، مانند لباس برای انسان است که می توان آن را از تن در آورد. این جسد چون لذت، درد، طاعت و معصیت ندارد، پس از مرگ متلاشی شده و در قبر باقی می ماند.

جسد دوم در غیب اول و از عالم هورقلیایی است که به صورت «طینت مستدیره» در قبر باقی می ماند که جسد دوم است و از اعراض پاک می گردد و در قیامت روح به این جسد برمی گردد؛ نه به جسد اول. جسد اخروی فساد و خراب شدن ندارد، بر خلاف جسد دنیوی. مرگ مربوط به این بدن است نه آن بدن.

جسم اول صورت برزخی است که بر نمی گردد و مانند چرک لباس است که جسم اول، وقتی به این دنیا نزول پیدا می کند، متحد با این بدن می شود.

جسم دوم یا جسم اصلی حامل نفس است و در واقع جسم اول عرض بر جسم دوم است. و آنچه در قیامت می آید، جسد دوم و جسم دوم است. (همان، ج ۲، ص ۱۸۹)

نقد و بررسی

یکم. با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که شیخ احمد، اصطلاحاتی را از فلسفه اشراق گرفته و بدون آن که به عمق آنها پی ببرد، آنها را به عنوان مشخصه‌های اصلی آیین و مذهب خود قرار داده است. پیروان مکتب او نیز در توجیه این کلمات، به تناقض گویی مبتلا شده‌اند. این تهافت گویی در کلمات شیخ احمد و رمز و تأویل و باطن گرایی در آنان، باعث شد که فرزندان او به نام‌های محمد و علی - که از عالمان و فرهیختگان بودند - به انکار روش پدر و بلکه گاهی استغفار بر او و گاهی به تکفیر او مشغول شوند.^۱

دوم. تحلیل این بدن هورقلیایی و اعتقاد به حیات امام زمان علیه السلام با بدن هورقلیایی، در واقع به معنای انکار حیات مادی امام زمان علیه السلام روی این زمین است؛ زیرا اگر مراد آن است که حضرت مهدی علیه السلام در عالم مثال و برزخ - چه برزخ اول یا برزخ دوم - زندگی می‌کند. آن چنان که قبر را آنان از عالم هورقلیا می‌دانند - پس آن حضرت حیات با بدن عنصری ندارد و حیات او مثل حیات مردگان، در عالم برزخ است و این با احادیثی که می‌گویند: «لولا الحجة لساخت الارض باهلها» و یا حدیث «لو لم یبق من عمر الدنيا...»، هیچ سازگاری ندارد. و بلکه دلیل عقلی می‌گوید باید غایت و هدف خداوند از آفرینش انسان زمینی همیشه روی زمین وجود داشته باشد. علاوه بر آن که اعتقاد به این گونه حیات برای امام زمان علیه السلام، مثل اعتقاد به حیات تمام مردگان در عالم برزخ است و این عقیده، با عقیده به نفی حیات مادی هیچ

۱. ر.ک: *روضات الجنات*، ج ۱، ص ۹۲؛ *دائرة المعارف تشیع*، ج ۱، ص ۵۰۲.

منافاتی ندارد.

سوم. وقتی شیخ احمد، عالم هورقلیا را حدوسط بین دنیا و ملکوت معرفی می‌کند، معلوم می‌شود که هنوز ایشان معنای عالم ملکوت را - که همان عالم مثال است - نفهمیده و یا بین ملکوت و جبروت خلط نموده است. و باید از آنان پرسید: آیا بین عالم مادی و عالم مثال نیز برزخی وجود دارد؟! چهارم. این سخن که حضرت مهدی علیه السلام با بدن هورقلیایی زندگی می‌کند، صرفاً یک ادعای بدون دلیل است و هیچ دلیل عقلی یا نقلی بر آن اقامه نشده است.

پنجم. شیخ احمد وقتی به شرح زیارت جامعه کبیره پرداخته است، چون نتوانسته جمله «ارواحکم فی الارواح و اجسادکم فی الاجساد و...» را به درستی تحلیل کند، دچار این اشتباهات فاحش گردیده است.

ششم. شیخ احمد احساسی، چون به معنای لذت و الم - که هر دو نوعی از ادراک هستند - توجه نکرده است و تنها لذت و الم را مادی پنداشته، خواسته است برای آخرت نیز عذاب و نعمت مادی فرض کند؛ از این رو گرفتار بدن هورقلیایی شده تا بتواند مشکل آخرت را حل کند. در حالی که اولاً لذت و الم عقلانی، فوق حسی است و ثانياً لذت و الم عقلانی اخروی را باید با دلیل عقلی، و لذت و الم حسی را با دلیل نقلی اثبات نمود؛ نه با این ادعاهای واهی و بی دلیل.

هفتم. شیخ احمد، بر اساس یک اصول نادرستی که در فلسفه پی ریزی کرد (مثل اصالت وجود و ماهیت)، و نفهمیدن برخی دیگر از اصول (مثل معنای مجرد، غیب مطلق، مضاف و شهادت مطلق و مضاف و کیفیت تکامل برزخی) یک بنیان فکری را پی ریزی کرده است و چون قابل دفاع نیست، پیروان او همیشه با این حربه که سخنان او رمز و کنایه است، می‌خواهند خود

را رهایی بخشند.

هشتم. در قرن سیزدهم، گزاف‌گویی و به کار بردن واژه‌های نامأنوس و الفاظ مهمل، بسیار رایج بوده و حتی عوام مردم اینها را نشانه علم و دانش می‌پنداشتند و بعید نیست شیخ احمد و نیز سید کاظم رشتی، به جهت خوشایند جاهلان و عوام، به این واژه‌ها و کلمات روی آورده باشند.

نهم. نتیجه سخنان شیخ احمد، پیدایش مذاهب ضالّه باییت و بهائیت و سرانجام بی‌دینی به اسم آیین پاک به وسیله کسروی بود و این میدان عمل و نتایج اسفبار سخنان شیخیه، خود محک و ملاک خوبی بر ضعف و سستی این سخنان است.

خاتمیت نفی باییت

□ عزالدین رضائزاد

اشاره

پیش از این در مقاله‌ی «از شیخی‌گری تا بابی‌گری» آمده بود که میرزا علی‌محمد شیرازی معروف به «باب» ادعاهای دروغینی مانند: «باب بقیة الله»، ذکریت، مهدویت و «رسالت» را طرح کرده است. با اعتراض عالمان دین، «باب» در شیراز توبه کرد ولی بعد از اندک زمانی، ادعاهای واهی خود را از سر گرفت و این بار پس از شلاق خوردن و زندانی شدن، حکم اعدام وی صادر گردیده، در تبریز به اجرا درآمد.

پس از اعدام باب، عده‌ای از طرف داران، دست به شورش و آشوب زدند و پس از چندی، غائله‌ی آنان خاموش گشت ولی برخی از پیروانش به تبلیغ و مدلل‌سازی ادعاهای «باب» پرداخته‌اند. در این نوشتار، ادعای نفی خاتمیت مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

پیشینه‌ی «خاتمیت»

بعثت پیامبران از سوی خداوند بزرگ، نیازهای بشر را در طول تاریخ تأمین کرده است. گرچه نیاز به دین و شریعت آسمانی، باز از نیازهای انسان به شمار می‌رود و چیزی جای «دین» را نمی‌گیرد، اما تجدید نبوت‌ها ضرورت ندارد. اگر راز تجدید نبوت‌ها را در مسائلی مانند تحریف تعالیم پیامبران و شریعت سابق از سوی مخالفان و حاکمان زر و زور و تزویر، تحولات جوامع بشری از ابتدای تاریخ و نیازمندی به قوانین جدید، وجود کلیات در بعضی از شرایع گذشته و نیاز به تطبیق آن در جزئیات، محدودیت عمر پیامبران و عدم فرصت کافی برای تبیین شریعت، محدودیت امکان ارتباط با همه‌ی مردم، ... بدانیم، این عوامل، در مورد دین اسلام به کار نمی‌آیند؛ زیرا، اولاً، با دلایل برون و درون دینی، اثبات می‌شود که تحریف بر «قرآن» کریم راه ندارد، و ثانیاً، اتمام و تطبیق قوانین با امامت و سنت صورت می‌پذیرد، و ثالثاً، مبانی کلی فقه اسلام و قواعد عامه در فقه اسلامی، قابل دست‌رسی است، و رابعاً، تبیین کلیات احکام اسلامی از طریق عهده‌داری آن از سوی خود پیامبر و سپس پیشوایان معصوم علیهم‌السلام انجام پذیرفت، و خامساً، با نشر سریع اسلام در جهان، ضعف‌های مربوط به محدودیت امکان ارتباط با همه‌ی مردم و ... حل خواهد شد.

با توجه به نکات یاد شده و حکمت، و مصلحت و علل دیگر، خاتمیت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از سوی خداوند متعال در قرآن کریم مطرح، و سپس از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام به صورت‌های گوناگون تبیین شد. از این رو، مسئله‌ی خاتمیت، سابقه‌ای دیرین در عقاید و کلام اسلامی دارد، ولی از آن جهت که در گذشته، در این باره، هیچ‌گونه اختلاف نظری، در اصل مسئله و تفسیر و تبیین آن وجود نداشت، در کتب کلامی قدیم، مورد

بحث و گفت‌وگو قرار نگرفت، اما در دوران اخیر، ظهور برخی از مسالک و مذاهب ساختگی در جهان اسلام، مانند «باییت»، «بهاییت»، «قادیانیت»، و... با ادعای شریعت جدید و تعالیم آسمانی نو، از یک سو، و ارایه‌ی تفسیرهای جدید از «خاتمیت»، از سوی برخی نظریه‌پردازان، از سوی دیگر، سبب شد که متکلمان اسلامی و مدافعان اعتقادات دینی، آن را به عنوان یکی از بحث‌های مهم کلامی مورد بحث و بررسی قرار دهند و با تحقیق و تحلیل بیش‌تر، رساله‌ها و مقالات و کتاب‌های جداگانه بنویسند.

آن چه در پی می‌آید، نگاهی به مسئله‌ی «خاتمیت از دیدگاه درون دینی» است. مخاطبان این بحث، در وهله‌ی نخست، مسلمانان پاک و وفادار به پیامبر اسلام‌اند تا از این رهگذر برای اثبات حقیقت خاتمیت، دلایل متقن دینی را ارایه دهند و در وهله‌ی دوم، ناآگاهانی‌اند که مسلمان بودند و به لباس جدیدی که دین، آن را قبول ندارد، در آمده‌اند. امید آن است که این مقاله‌ی کوتاه، برای همه، مفید افتد و پیروان مذاهب ساختگی، به حقیقت دین اسلام برگردند.

پیش از ذکر حقیقت خاتمیت و دلایل آن، ادعاهای دروغین میرزا علی محمد شیرازی (مدعی باییت و نبوت) را ملاحظه می‌کنیم و سپس به تحلیل و بررسی آن می‌پردازیم.

ادعاهای دروغین «باب» و «بابیان»

چنان که در مقاله‌ی پیشین آمده بود، میرزا علی محمد شیرازی (۱۲۳۵ - ۱۲۶۶ ه. ق) در حالی که بیست و پنج سال از عمرش می‌گذشت، خود را نماینده‌ی خداوند بر روی زمین خواند که موظف است مردم را برای ظهور عدل خداوندی و آمدن موعود جمیع ملل و کتب آسمانی آماده کند!

بهایبی یان (که در آینده به نقد و بررسی آن می پردازیم) برای زمینه سازی جهت پذیرش نبوت پیامبر دروغین دیگر، تلاش دارند که میرزا علی محمد (معروف به «باب») را از جمله پیامبران خداوند محسوب کنند که به اراده ی خداوند متعال بعد از حضرت رسول اکرم ﷺ مبعوث گشت و اهل عالم را به دینی جدید دعوت کرد!

پیروان مسلک ساختگی بهایی، مدعی اند که «باب» دو مقام داشت:

الف) پیامبری مستقل و صاحب کتاب بود!

ب) مبشر (بشارت دهنده) به ظهور پیامبر دیگری به نام میرزا حسینعلی بود! آنان در این ادعای پوچ، افراط و اِعْتِلاَم کردند، «باب» از جمله انبیای اولوالعزم و صاحب وحی الهی است! آنان، «باب» را در این مقام، شبیه و نظیر حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت محمد ﷺ دانستند که صاحب شریعتی مستقل و آیینی جدید است.

نیز گفته اند، ایشان، «همان موعود مقدّسی هستند که به ظهورش، وعده ی جمیع پیامبران قبل تحقق یافته است» و «از جمله مظاهر مقدّسه ی الهیه و دارای سلطنت و اقتدار مطلقه و حایز کلیه ی حقوق و مزایای رسالتی مستقله است!»

به زعم آنان، اگر چه دوره ی «باب»، فقط نه سال طول کشید و لکن این دوره ی کوتاه، نباید به هیچ وجه میزان سنجش حَقّائیت و عظمت امر وی قرار گیرد! چرا که مدت زمان یک آیین، به اراده ی خداوند متعال است که هر موقعی که اهل عالم را محتاج تعالیم جدید بداند، پیامبر جدیدش را ظاهر

می سازد!

میرزا علی محمد شیرازی می گفت:

«حضرت حجّت، ظاهر شد به آیات و بینات به ظهور نقطه "بیان" که بعینه، ظهور نقطه‌ی "فرقان" است.» (شیرازی، علی محمد، بی تا: واحد اول، باب ۱۵) و «شبهه نیست که در کور نقطه‌ی "بیان"، افتخار اولوالألباب به علم توحید و دقایق معرفت و شئون ممتنع نزد اهل ولایت بود. از این جهت، خداوند عالم، حجّت او را مثل حجّت رسول خدا در نفس آیات قرار داد.» (همان، واحد دوم، باب اول)^۲

«باب»، در تفسیر سوره‌ی یوسف، ادّعا کرده است: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ إِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي».

نیز گفته است:

من، از محمد افضل ام، چنان که پیغمبر گفته: "بشر از [آوردن] یک سوره‌ی من، عاجز است"، من می گویم: "بشر از یک حرف کتاب من عاجز است؛ زیرا، محمد، در مقام "الف" و من، در مقام نقطه هستم."^۳

وی، در نامه‌اش به شهاب الدین آلوسی آورده است:

قد بعثني الله بمثل ما قد بعث محمداً من قبل... قد رفع كل ما أنتم به تعملون. (بلاغی، ۱۴۰۵ق: ص ۱۶)^۴

۱. مطالب منقول، از اینترنت (در معرفی آیین باب و بهاء) اخذ شده است، آدرس آن: <http://www.banai.org>

۲. نیز ر.ک: بیان، واحد اول، باب دوم، و واحد سوم، باب ۱۴.

۳. مفتاح، باب الأبواب، ص ۷۷.

۴. این کتاب، به زبان فارسی، توسط سید علی علامه فانی اصفهانی ترجمه شد و با نام «نصیحت به فریب‌خوردگان باب و بهاء» نشر یافت. چاپ اول، ۱۳۳۱ ش، اصفهان، و

وی در کتاب البیان آورده است:

قسم به خدا! امر من، از امر رسول الله عجیب‌تر است. او، در میان
عرب تربیت شد و من، در میان عجم و در سن بیست و پنج
سالگی

از دیگر اباطیل او، این است:

اول من سجد لی محمد، ثم علی، ثم الذین شهدوا من بعده. (همان)

دلایل نفی خاتمیت

با طرح نبوت جدید از سوی «باب» و پس از او، میرزا حسینعلی نوری
(معروف به بهاء)، طرفداران و پیروان آنان، در صدد تفسیر و توجیه و تأویل
«خاتمیت نبوت پیامبر اسلام ﷺ» پرداختند تا به زعم خودشان، ثابت کنند در
اسلام، راه رسالت و ظهور نبی صاحب شریعت و دین جدید، باز است و آن
چه که ختم شده، نبوت رؤیایی و تبعی است و لذا وحی و الهام رؤیایی،
وجود ندارد!

یکی از پیروان این گروه، به نام «روحی روشنی» در کتاب «خاتمیت»
می‌نویسد:

بزرگ‌ترین حجابی که مانع عرفان و ایقان مسلمین گردیده و آن‌ها را
از شاطی بحر عرفان و معرفت حضرت رحمان محروم کرده، کلمه‌ی
«خاتم النبیین» است و حدیث «لانی بعدی»، در صورتی که معنای آن،
نه آن چنان است که مسلمین پنداشته‌اند. و آیه‌ی قرآن مجید و
احادیث، به هیچ وجه، دلالت بر عدم تجدید شریعت نمی‌نماید.

سپس شرحی در این باره از فرائد گلپایگانی^۱ و کتاب درج لئالی هدایت نوشته اشراق خاوری و تبیان و برهان نوشته احمد احمدی، آورده و چنین نتیجه گرفته که «نبی»، در لغت، «غیبگو» را گویند و لذا به انبیایی که دارای شریعت تازه نبودند، اطلاق می شود، ولی «رسول»، به پیغمبرانی اطلاق می شود که مستقیماً به وسیلهی امواج روحانی و اشعهی رحمانی، با ذات منبع لایدرک الهی ارتباط داشته، و دارای کتاب جدید و شرع جدید می باشند.

در همین ارتباط می گوید:

مقصود از «رسول»، کسی است که مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، مأمور تشریح شرع جدید باشد و «نبی»، کسی است که مأمور به ترویج و نگاهبانی شریعت قبل باشد. به عبارت دیگر گوئیم، «رسول»، آن است که دارای کتاب باشد و «نبی»، آن است که کتابی از طرف خدا بر او نازل نشود.

وی، سپس با اشاره به آیهی شریف: «ما کان محمد اباً أحد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین» [احزاب: ۴۰] و حدیث متواتر «لانی بعدی»، نتیجه می گیرد که ظهور نبی صاحب شریعت و دین جدید، نفی نشده است.

نیز در بحث از کلمه‌ی «نبی» می گوید:

بعث رسول و نبی صاحب شریعت، ختم نشده، بل ظهور انبیای تابع و غیرمستقل که در خواب ملهم شوند، ختم گردیده است. . . بنابراین، جمله‌ی «خاتم النبیین» دلالت بر ختم و انقطاع بعث رسول ندارد؛ زیرا، هر رسولی، نبی نیست تا از ختم نبوت، ختم رسالت هم لازم آید.^۲

۱. ر.ک: فرائد، ص ۳۵.

۲. ر.ک: خاتمیت، فصل اول، و نیز ص ۳۳ و...

نقد و بررسی ادله‌ی نفی خاتمیت

چنان که اشاره شد، علاوه بر دلایل نقلی فراوان از کتاب و سنت، اجماع مسلمانان بر خاتمیت نبوت و شریعت اسلام، استوار است. ادله‌ای که نویسندگان «بابی» و «بهایی» آورده‌اند، مخدوش و ادعاهایی بی‌اساس است. از آن دسته از خوانندگان بزرگواری که این مباحث را پی می‌گیرند، انتظار می‌رود، مطالبی که پی در پی هم - با انفکاک موضوعات جهت تسهیل فهم - آورده می‌شود، با تأمل و تعمق بیشتر بنگرند.

استدلال به آیه‌ی «خاتمیت»

یکی از ادله‌ی «خاتمیت»، آیه‌ی چهلم سوره‌ی احزاب است که با صراحت و با واژه‌ی «خاتم»، ختم نبوت پیامبر اسلام ﷺ را اعلام کرده است:

ما کان محمدٌ اَباً احدٍ من رجالکم ولكن رسول اللّٰه و خاتم النبیین و کان اللّٰه بکلّ شیءٍ علیماً؛^۱ محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه پیامبر خدا و ختم‌کننده‌ی پیامبران است و خدا، به همه چیز دانا است.

نکاتی که در این آیه مورد توجه است عبارت است از:

۱- نحوه‌ی تلفظ لفظ «خاتم» در «خاتم النبیین» و معنای آن

لفظ «خاتم» را در آیه به چند صورت می‌توان خواند، ولی اختلاف در تلفظ آن، کوچک‌ترین اثری در مفاد و معنای آن پدید نمی‌آورد. اینک

۱. البته آیات دیگری مانند: فرقان: ۱؛ فصلت: ۴۱ - ۴۲؛ انعام: ۱۹؛ سبأ: ۲۸ و... دلالت بر خاتمیت نبوت پیامبر دارند که ما به جهت اختصار، از توضیح و تفسیر آنها، خودداری کردیم.

احتمال‌های مختلف آن مطرح و بررسی می‌کنیم.

الف) «خاتِم» بر وزن «حافظ» که به صورت اسم فاعل است و مفاد آن، ختم‌کننده است.

ب) «خاتَم» به فتح «تا»، بر وزن «عالم» و معنای آن «آخر» و «آخرین» است.

ج) «خاتم» بر وزن «عالم» است، ولی به معنای چیزی که با آن اسناد و نامه‌ها را مهر می‌کردند، است.

د) «خاتم» به فتح «تاء» و «میم» بر وزن «ضارب» فعل ماضی از باب مضاربه

است و به معنای کسی است که پیامبران الهی را ختم کرد.

نتیجه این که لفظ «خاتم» را به هر صورت تلفظ کنیم، معنای آیه، این می‌شود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر الهی است و پیامبری و نبوت، با آمدن او، ختم شده، و پس از او، پیامبر و کتاب و شریعت و دین دیگر، نخواهد آمد. علاوه بر کاربرد این لفظ در آیات دیگر قرآن^۱ به همین معنا، تفاسیر قرآن و سخن دانشمندان لغت^۲ در این باره، شواهد گویای دیگر است.

پس می‌توان به این نتیجه رسید که «خاتمیت» مشتق از «خاتم» و ریشه‌ی

آن، کلمه‌ی «ختم» به معنای «پایان» است. رایج‌ترین معنایی که واژه‌شناسان

عرب برای کلمه‌ی «خاتم» گفته‌اند، این است که «خاتم» به معنای «مایختم

به» (وسیله‌ی ختم و پایان یافتن چیزی) است، مانند «طابع» که وسیله‌ی طبع

کردن چیزی است.

۱. ر.ک: مطففین: ۲۵ و ۲۶؛ یس: ۶۵؛ جاثیه: ۲۳؛ بقره: ۷.

۲. ر.ک: مقایس اللغه، ج ۲، ص ۲۴۵؛ قاموس اللغه، ج ۴، ص ۱۰۲؛ مختار الصحاح، ص ۱۳۰.

لسان العرب، ج ۴، ص ۲۵؛ و....

در این معنا، تفاوتی میان خاتِم (بر وزن ناظم) و خاتَم (بر وزن آدم) نیست. ابن فارس، در مقایس اللّغة گفته است:

... فَأَمَّا الْخَتْمُ، وَهُوَ الطَّبَعُ عَلَى الشَّيْءِ فَذَلِكَ مِنَ الْبَابِ أَيْضاً؛ لِأَنَّ الطَّبَعُ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْدَ بَلُوغِ آخِرِهِ فِي الْأَحْرَازِ. وَالْخَاتَمُ مُشْتَقٌّ مِنْهُ [الْخَتْمُ]؛ لِأَنَّ بِهِ يَخْتَمُ. وَيُقَالُ: «الْخَاتِمُ [بِالْكَسْرِ]، وَالْخَاتَامُ وَالْخَيْتَامُ». (ابن فارس، بی تا: ج ۲، ص ۲۴۵)

کاربرد دیگر «خاتِم» (بر وزن ناظم) همانند «خاتَم»، به معنای «پایان» و «آخر» یا «آخرین» است. ابن منظور در «لسان العرب» گفته است:

«خِتَامُ الْقَوْمِ وَخَاتِمُهُمْ وَخَاتَمُهُمْ: آخِرُهُمْ... وَ«الْخَاتَمُ» وَ«الْخَاتِمُ» مِنْ أَسْمَاءِ الْبَنِيِّ ﷺ» (ابن منظور، بی تا: ج ۴، ص ۲۵)

از تتبع در کلمات واژه‌شناسان و کاربردهای واژه‌ی «خاتَم» (بر وزن ناظم) به دست می‌آید که، بیش‌تر کاربردهای آن، به معنای «آخر» و «پایان» یا «آخرین» است.^۱

بر همین اساس، «خاتم الأنبياء» یکی از القاب پیامبر اکرم ﷺ است و به این معنا است که او، آخرین پیامبر الهی است، به این معنا که به وسیله‌ی او، پیامبری، پایان یافته است. روشن است که این دو معنا، با هم ملازمه دارند و در نتیجه، مفاد خاتمیت، این است که رسول اکرم ﷺ آخرین پیامبر الهی است، و پس از وی، کسی به عنوان «پیامبر»، از جانب خداوند برگزیده نخواهد شد. چنین دلالتی، مورد قبول مفسران فریقین است و تحلیل برخی از اندیشمندان بر دو قرائت «خاتَم» و «خاتِم» قابل توجه است. به عنوان مثال،

۱. برای آگاهی بیش‌تر در این باره، به کتاب مفاهیم القرآن، آیه الله جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۱۸ - ۱۲۲ رجوع شود.

«ابوالبقاء عکبری» دانشمند معروف، در ذیل آیه‌ی «وخاتم النبیین» می‌نویسد:

[۱] خاتم (به فتح تاء)، یا فعل ماضی از باب مفاعله است؛ یعنی، محمد ﷺ پیامبران الهی را ختم کرد؛ [۲] و یا مصدر است که بنا بر این، «خاتم النبیین» به معنای ختم‌کننده‌ی پیامبران خواهد بود؛ زیرا، مصدر، در این قبیل موارد، به معنای اسم فاعل است؛ [۳] و یا آن طور که دیگر دانشمندان گفته‌اند، خاتم (به فتح تاء) اسم است به معنای آخر آخرین؛ [۴] و یا آن گونه که بعضی دیگر گفته‌اند، به معنای اسم مفعول است، یعنی «مختوم به النبیین»، پیامبران الهی، به پیامبر اسلام، مهر و ختم شده‌اند.

این چهار احتمال، در صورتی است که «خاتم» به فتح «تاء» قرائت شود، و اگر به کسر «تاء» قرائت شود، چنان که شش نفر از «قراء سبعة» این طور قرائت کرده‌اند، نیز به معنای «آخر و آخرین» است.

خلاصه بنا بر هر یک از این پنج احتمال، معنای آیه، این است که حضرت محمد ﷺ آخرین پیامبر الهی است و پیش از او پیامبر دیگری نخواهد آمد.^۱ با این تبیین کامل واژه‌شناختی «خاتم»، جایی برای پندار نادرست برخی از نویسندگان بابی - بهایی، باقی نمی‌ماند. آنان گفته‌اند، چون «خاتم»، در لغت، به معنای زینت انگشت آمده است، ممکن است منظور از «خاتم النبیین» این باشد که رسول اکرم ﷺ از حیث کمالات و مقامات، به جایی رسیده است که زینت سایر پیامبران است، همان طور که انگشتری، زینت انگشت انسان است!

۱. ر.ک: التبیان فی إعراب القرآن، ج ۲، ص ۱۰۰؛ خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۱۹ - ۲۰.

نیز، این سخن که چون «خاتم» برای تصدیق کردن مضمون نامه به کار می‌رفته است، یعنی، صاحب نامه، با مهر کردن آخر آن، مضمون نامه را تصدیق می‌کرده است، ممکن است «خاتم النبیین» هم به معنای «تصدیق کننده‌ی پیامبران» باشد، آن گونه که «خاتم» وسیله‌ی تصدیق مضمون نامه است!

در واژه‌یابی کلمه‌ی «خاتم»، روشن شد که به عقیده‌ی تمام مفسران و دانشمندان علم لغت، این واژه، به معنای «آخرین پیامبران» و «ختم کننده‌ی آنان» است، و هیچ‌گاه «خاتم» را بر انسانی به عنوان زینت یا تصدیق کننده، استعمال نکرده‌اند. ناگفته پیداست که اگر گوینده‌ای بخواهد لفظی را در غیر معنای حقیقی خود به کار برد، لازم است استعمال آن لفظ در آن معنا، رایج و متعارف، یا لاقلاً مورد پسند طبع و ذوق سلیم باشد، که البته، مورد بحث، هیچ یک از این‌ها نیست.

علاوه بر آن، برای استعمال کلمه‌ای در غیر معنای رایج آن، لازم است قرینه و نشانه‌ای باشد که شنونده و خواننده، به وسیله‌ی آن قرینه، مقصود گوینده و نویسنده را تشخیص دهد. در آیه‌ی مذکور، هیچ قرینه و نشانه‌ای در کار نیست تا دلیل بر این باشد که معنای حقیقی «خاتم النبیین» منظور نبوده و از آن، معنای غیر حقیقی به طور مجاز، اراده شده است.

این پندار به اندازه‌ای سست و بی‌پایه است که مخالفان اسلام، حتی مدعیان دروغین نبوت، به آن اعتنا نکرده‌اند، بلکه چون خود را مسلمان می‌نامیدند، در برخی نوشته‌ها، به طور صریح، به خاتمیت پیامبر گرامی اسلام ﷺ اعتراف، و موضوع نبوت و رسالت را با آمدن آن حضرت، پایان یافته دانسته‌اند. رهبر فرقه‌ی ضالّه‌ی بهائیت، در کتاب اشراقات آورده است:

والصلاة والسلام على سيد العالم ومربي الأمم الذي به انتهت الرسالة والنبوة وعلى

آله وأصحابه دائماً أبداً سرمداً. (نوری، بی تا؛ ص ۲۹۲)

نیز در کتاب ایقان هم به «خاتمیت» پیامبر اسلام ﷺ تصریح می کند و «خاتم» را به معنای «زینت» یا «تصدیق کننده» نمی داند، بلکه به همان معنای «ختم کننده» دانسته، اما آن را تأویل می برد، به گونه ای که بتواند راهی برای ادعای نبوت خود باز کند.

از سوی دیگر، خوب است از طرفداران چنین نظریه ای پرسید، اگر مقصود از «خاتم» در «خاتم النبیین» زینت بودن پیامبر اسلام در میان پیامبران گذشته است، آیا بهتر نبود به جای «خاتم» کلمه ی «تاج» و همانند آن به کار می برد؟ زیرا، «تاج» و مانند آن، برای فهماندن این معنا، خیلی مناسب تر است. هر گاه مقصود از جمله ی «خاتم النبیین» این بود که بفهمانند رسول اکرم ﷺ تصدیق کننده ی پیامبران گذشته است، چرا کلمه ی «مصدق» که بر این مطلب صراحت دارد، به کار برده نشده و به جای آن کلمه ی «خاتم» که معنای حقیقی آن چیزی دیگری است، به کار برده شده است؟

قابل دقت و یادآوری است که قرآن کریم در موارد دیگر که درصدد بیان این معنا بوده، از کلمه ی «مصدق» استفاده کرده است.^۱

علاوه بر همه ی این ها، اگر منظور از «خاتم»، در این آیه، «تصدیق کننده» باشد، باید میان آن حضرت و «خاتم» به معنای تصدیق کننده، شباهتی باشد، در حالی که شباهتی نیست؛ زیرا، «خاتم»، وسیله و ابزار تصدیق «نامه» و «نوشته» است، نه این که خود «خاتم» تصدیق کننده باشد؛ زیرا، شخصی که نامه را می نویسد، با «مهر»، صحّت آن نامه را تصدیق می کند، خود او

۱. ر.ک: آل عمران: ۵۰؛ مائده: ۴۶؛ صف: ۶.

تصدیق کننده است و «خاتم» وسیله‌ی تصدیق به شمار می‌رود، اما پیامبر گرامی ﷺ خودش، تصدیق کننده‌ی پیامبران پیشین است، نه این که وسیله‌ی تصدیق باشد.^۱

۲- واژه‌ی «نبی» و «رسول»:

در شبهه‌ی نویسندگان بابی و بهایی آمده: «در قرآن، خاتم النبیین، ذکر شده، ولی «خاتم المرسلین» نیامده است و لذا آمدن رسول دیگری پس از پیامبر اسلام ﷺ نفی نشده است».

در پاسخ آن، نکاتی را یادآوری می‌کنیم:

الف) کلمه‌ی «نبی»، در لغت، به «الانبياء عن الله» معنا شده است؛ یعنی، کسی که از طرف خداوند، خبر دهد، چه خبر دهنده، دارای شریعت مستقل باشد یا از شریعت دیگری پیروی کند؛ زیرا، ملاک در صدق نبوت او، اخبار از ناحیه‌ی خداوند از طریق وحی است.

ب) نبوت، صفت خاص پیغمبران است و به غیر آنان، اطلاق نمی‌شود، ولی «رسول» شامل هر فرستاده می‌شود. در قرآن، به فرشتگان^۲ و جبریل^۳ و دو نفر از فرستادگان^۴ حضرت مسیح به انطاکیه - که از حواریون آن حضرت بودند - «رسول» اطلاق شده است. از این رو، برای اعلام انقطاع وحی، باید از واژه‌ی «خاتم النبیین» استفاده کرد و نه «خاتم الرسل»؛ زیرا، در کلمه‌ی

۱. ر.ک: خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، ص ۲۴ - ۲۶ (با تصرف اندک).

۲. ر.ک: انعام: ۶۱؛ اعراف: ۳۷.

۳. ر.ک: تکویر: ۱۹.

۴. ر.ک: یس: ۱۴.

«نبی»، وحی و نبوت خوابیده، ولی در کلمه‌ی «رسول» این معنا لحاظ نشده است. نیز بر اساس کاربرد قرآن کریم، «نبی»، وصف «رسول» آمده است: «... ورسوله النبى...» و «الرسول النبى».^۱

ج) در قرآن کریم، به تعدادی از پیامبرانی که دارای کتاب و شریعت مستقل نبوده‌اند، «رسول» اطلاق شده است، مانند حضرت لوط^۲ و حضرت یاس^۳ و حضرت یونس^۴ و حضرت اسماعیل.^۵

د) هر گاه کلمه‌ی «رسول» و «نبی» در جمله‌ای، کنار هم قرار گیرند، مانند آیه‌ی پنجاه و دوم سوره‌ی حج: «و ما أرسلنا من قبلك من رسول و لا نبى...» ممکن است از «رسول» و «نبی»، دو معنای متفاوت اراده شده باشد، ولی دلیلی در دست نیست که در این موارد، مقصود از آن، همان معنایی باشد که مؤلف بهایی «خاتمیت» اظهار کرده است، بلکه تفاوت آن‌ها در مقام رسالت و نبوت است که بر حسب روایات، مقام رسالت برتر از مقام نبوت است. در روایت آمده که سیصد و سیزده تن از انبیاء، دارای رسالت خاصی بوده‌اند و از آنان به «رسل» تعبیر می‌شود.^۶

پس این تفاوت از ناخیه‌ی مفهوم لفظ «نبی» و «رسول» نیست. بدین ترتیب، پیامبرانی که از هر دو مقام برخوردار بودند، بر سایر پیامبران برتری

۱. ر.ک: اعراف: ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲. ر.ک: صافات: ۱۳۳.

۳. ر.ک: صافات: ۱۲۳.

۴. ر.ک: صافات: ۱۳۹.

۵. ر.ک: مریم: ۵۴.

۶. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۲.

معنوی دارند.

ه) مؤید دیگری که می تواند معنای آیه را روشن، و بی اساس بودن پندار اشکال کننده را واضح کند، این است که در قسمت زیادی از روایاتی که در باره ی خاتمیت آمده، در حقیقت، تذکر و توضیح معنای خاتمیت در آیه ی شریف است. الفاظی که در روایات آمده چنین است: «خاتم المرسلین»، «لیس بعدی رسول»، «أختم به انبیائی ورسلی»، «وختم به الوحی»، و «خاتم رسله»، «وختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعده أبداً»^۱.

ز) نکته ی دیگری که برای رد ادعای نویسندگان بابی و بهایی باید تذکر داد، این است که انحصار و تخصیص وحی رؤیایی به انبیای تابع و سپس آن را برای تأویل آیه ی «خاتم النبیین» مستمسک قرار دادن، غلط و اشتباه است؛ زیرا، که آیه ی صدویکم سوره ی صافات که در باره ی حضرت ابراهیم علیه السلام است: «قال یا بنی ائی اری فی المنام ائی اذبحک...» تصریح دارد که در خواب، به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی شد و آن حضرت به قربانی فرزندش اسماعیل مأمور گردید. این، در حالی است که حضرت ابراهیم علیه السلام دارای شریعت مستقل بود و شریعت پیش از خودش را نسخ کرده بود. پس این سخن صحیح نیست که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر صاحب شریعت مستقل نخواهد آمد، ولی «آمدن رسول» که تبلیغ شریعت گذشته کند، اشکال ندارد!

۱. مجموعه ی این روایات، با تکیه بر منابع و مصادر روایی در کتاب هایی که در این موضوع نوشته شد، جمع آوری گردید. به عنوان نمونه، مراجعه شود به کتاب خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل.

توضیح و بیان دیگر

با بررسی‌های به عمل آمده، می‌توان به بیان دیگر، مطالب را جمع‌بندی کرد و این‌گونه توضیح داد که ختم نبوت، مستلزم ختم رسالت و شریعت است.

توضیح این که نبوت، عبارت است از این که از جانب خداوند، به فردی، وحی شود که او به مقام نبوت برگزیده شده است، و نیز معارف و احکام الهی که بیان‌کننده‌ی اصول و فروع دین است، به او وحی گردد. رسالت، به این معنا است که از میان کسانی که به مقام نبوت برگزیده شده‌اند، از جانب خداوند، مأموریت ویژه‌ای یافته‌اند تا معارف و احکام الهی را در سطحی وسیع‌تر، به بشر ابلاغ کنند و با کوشش در جهت اجرای آن‌ها در جامعه‌ی بشری، بشریت را به سوی کمال و سعادت سوق دهند. البته، پیامبران الهی، هر دو مقام را داشته‌اند؛ یعنی، هم حامل وحی و شریعت آسمانی بوده‌اند و هم مسئولیت ابلاغ و اجرای آن احکام را در جامعه‌ی بشری بر عهده داشته‌اند. از این رو، قرآن کریم، آن‌جا که از نبوت عامه سخن گفته، گاهی از پیامبران با واژه‌ی «النبیین»^۱ تعبیر آورده است که مسئولیت «بشارت» و «انذار» مردم را بر عهده داشتند و گاهی با واژه‌ی «رُسُلْنَا»^۲ گویا آنان به خاطر گستردگی کار، چه بسا نیاز داشتند از «بینات» و «معجزات» بیش‌تری استفاده کنند.

با این بیان، مطلب دیگری هم به دست می‌آید و آن این که می‌توان فرض

۱. «فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ» (بقره: ۲۱۴).

۲. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ» (حدید: ۳۵).

کرد که کسی در شرایطی دارای مقام نبوت باشد، ولی هنوز به مقام رسالت دست نیافته باشد و در زمان بعد، به عنوان رسول برگزیده شود، ولی عکس آن (کسی رسول باشد و به نبوت مبعوث نباشد) معقول نیست؛ زیرا، برگزیده شدن به مقام رسالت، بدون این که دارای مقام نبوت باشد و شریعت الهی به او وحی شده باشد، نامعقول است.

پیش از این هم، یادآوری کردیم که در روایت آمده، تعداد پیامبران، صد و بیست و چهار هزار نفر است که از میان آنان، سیصد و سیزده نفر، علاوه بر منصب نبوت، دارای منصب رسالت‌اند.^۱

یادآوری این نکته هم لازم است که اگر چه پیامبران صاحب شریعت، طبق نظریه‌ی مشهور، پنج پیامبر بزرگ الهی (نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، موسی علیه السلام، عیسی علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) بوده‌اند، ولی وحی نبوت و شریعت، به آنان اختصاص نداشته و مشترک میان همه‌ی پیامبران الهی بوده است، حتی پیامبران قبل از حضرت نوح علیه السلام نیز اگر چه دارای شریعت به معنای مصطلح آن که با کتاب همراه است، نبودند، اما آنان نیز از وحی الهی برخوردار بودند و آن چه برای هدایت مردم نیاز داشتند، از طریق وحی به آنان ابلاغ می‌شد.

بنابراین، خاتمیت در مبحث نبوت، بیان‌کننده‌ی سه مطلب است:

- ۱- پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فردی به عنوان «نبی»، از جانب خداوند برگزیده نخواهد شد؛ یعنی، به کسی وحی نخواهد شد تا او پیامبر الهی باشد.
- ۲- پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شریعت اسلام، شریعت دیگری از جانب

۱. ر.ک: معانی الأخبار، ص ۳۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۳۳.

خداوند، برای بشر تشریح و نازل نخواهد شد و شریعت اسلام تا آخر الزمان، جاودانه باقی خواهد ماند.

۳- پس از پیامبر اسلام ﷺ هیچ کس به عنوان «رسول خداوند» که مأموریت ابلاغ شریعت جدیدی به مردم دارد، مبعوث نخواهد شد و از آن جا که باب نبوت، بسته است، باب رسالت نیز بسته خواهد بود.^۱

یادسپاری

باید توجه داشت که ختم باب وحی و نبوت، و شریعت و رسالت، مستلزم ختم باب الهام و قطع هر گونه ارتباط بشر با عالم غیب و دریافت حقایق و معارف غیبی از طریق ارتباط با فرشتگان نیست. در احادیث اسلامی آمده است که هم در امت‌های پیشین و هم در امت اسلامی، کسانی بوده و هستند که بدون این که از مقام نبوت و رسالت برخوردار بوده باشند، از عالم غیب، به آنان الهام می‌شود و فرشتگان با آنان سخن می‌گویند. این گونه افراد، در اصطلاح، «محدث» نامیده می‌شوند.^۲

کتاب‌شناختی نقد بابت

پس از ادعاهای بی‌اساس میرزا علی محمد شیرازی، علما و اندیش‌مندان

۱. ر.ک: کلام تطبیقی، ص ۱۰۶ - ۱۰۸، (با تصرف اندک).

۲. در این باره، رجوع کنید به اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۶؛ صحیح بخاری، ج ۳، کتاب فضائل الصحابة؛ صحیح مسلم، ج ۴، کتاب فضائل الصحابة؛ المعجم الفهرس لألفاظ الحدیث النبوی، ج ۱، ص ۴۳۴.

مسلمان، برای جلوگیری از گمراهی مردم، با قلم و بیان، به افشای توطئه‌ی استعمار پرداختند، و خطر انحراف را گوشزد کردند. استقصای کامل و احصای همه‌ی کتاب‌ها، میسر نیست. در عین حال، برای آن دسته از خوانندگان که بخواهند اطلاعات بیش‌تری در این زمینه داشته، از تحقیقات و ردیه‌های دیگران با خبر باشند، تعدادی از کتاب‌هایی که در رد نقد و بررسی «بابیت» تدوین شده، آورده می‌شود. امید است که مفید واقع شود.

تعدادی از اسامی این کتب، در الذریعة (نوشته‌ی آقا بزرگ تهرانی) و تعداد کمی از آن، در لغت‌نامه‌ی دهخدا آمده است و اکثر کتاب‌ها، چاپ شده است:

ابطال مذهب بابیه، اسماعیل حسینی یزدی.

ازهاق الباطل، سیدعلی محمودآبادی.

إزهاق الباطل، محمد کریم خان بن ابراهیم کرمانی.

اشعار نیوا در ردّ باب و بهاء، آخوند محمدجواد صافی.

البایون و البهائیون، (یو)، همایون همتی، تهران، منظمة الأعلام الاسلامی، ۱۴۱۱هـ.ق، ۹۱ ص.

الحجج الرضویة فی تأیید الهدایة المهدویة و الرد علی البابیة، محمد بن محمود حسینی لواسانی.

الحسامیة فی ردّ البابیة، محمد احمد قاینی (مخطوط).

الحق المبین (فی الرد علی البابیة)، احمد بن محمد علی بن محمد کاظم شاهرودی.

الردّ علی البابیة، آقا رضا بن محمد حسین اصفهانی.

الردّ علی البابیة، خلف بن عبد علی آل عصفور البحرانی.

الردّ علی البابیة، سدر الإسلام علی اکبر بن بشیر محمد همدانی.

الردّ علی البابیة، سید احمد بن محمد تقی موسوی تربتی.

الردّ علی البابیة، فاضل جعفر مزاره شیرازی.

- الردّ علی البایة، محمدتقی بن محمدباقر آقا نجفی اصفهانی.
- الردّ علی البایة، محمدحسن خوسفی قائنی.
- الردّ علی البایة، محمدعلی بن محمدحسین حائری، مصر، ۱۳۲۹ هـ.ق.
- الردّ علی البایة، ملا عبدالرسول کاشانی.
- الردّ علی البایة، مهدی بن محمد علی ثقة الإسلام.
- الردّ علی البایة و البهائیه، عبدالرسول بن محمد بن زین العابدین، تهران، ۱۳۷۴ هـ.ق، ۶۰ ص.
- الردّ علی البایة، یحیی بن رحیم الأرومی، نجف اشرف، ۱۳۴۴ هـ.ق.
- السهام النافذة فی الردّ علی البایة، محمد قاسم بن محمدتقی غروی (مخطوط).
- الشیخ و الشاب فی ردّ البهائیه و الباب، السید هاشم حسین فتح الله، بغداد، ۱۳۳۱ هـ.ق، چاپ اول؛ (۱۳۴۷ هـ.ق، چاپ دوم).
- الشیخیة و البایة أو المفاصد العالیة، محمد بن محمد مهدی الخالصی، بغداد، مطبعة المعارف، ۱۳۷۲ هـ.ق، ۳۴۴ ص.
- الهدایة المهدویة فی ردّ البایة، علی اصغر بن رجب علی الیزدی الأردکانی، تهران، ۱۳۲۵ هـ، ۲۶۳ ص، چاپ سنگی.
- ایراد در پیرامون مسلک باب و بهاء مذاهب مختلفه عالم، محمد مهین پور (حاج رحیم) تهران، مطبوعات وطن ما، ۱۳۷۵، چاپ دوم، ۱۰۵ ص.
- باب کیست و سخن او چیست؟ نور الدین چهاردهی، فتحی، ۳۲۰ ص.
- باب و بها را بشناسید، فتح الله بن عبدالرحیم الیزدی، حیدرآباد کن، ۱۳۷۱ هـ.ق، ۳۳۶ ص، چاپ سنگی.
- بابی گری و بهایی گری، محمد محمدی اشتهاردی، قم، علامه، ۱۳۷۸ هـ.ش، ۲۸۰ ص.
- بابی ها چه می گویند؟ هبة الله مرندی، تهران، ۱۳۴۷ هـ.ش، ۱۴۴ ص.

بررسی و محاکمه باب و بهاء (بررسی و محاکمه در تاریخ و عقاید)، ح، م، ت، ج
 ۱، مصطفوی، ۲۱۲ ص، ج ۲، برهان، ۲۸۱ ص؛ ج ۳، انتشارات اسلامی، ۳۲۳ ص.
 بیان الحقایق، عبدالحسین آیتی.

بی‌بهای باب و بهاء، محمد علی خادمی، شیراز، ۱۴۰۹ ه. ق، ۱۹۶ ص.

پنجه‌ی خونین استعمار در آستین باب، احمد رحیمی کاشانی، ۱۴۰ ص.

تجلیات باب و بهاء، احمد علی بن محمد مهدی الأمرتسرسی، لاهور، تعلیمی پرس، ۳۲ ص.

تحقیق در بابی‌گری، بهایی‌گری، یوسف فضایی، فرخی، ۲۷۴ ص.

تخریب الباب، ابوالقاسم بن میرزا کاظم الزنجانی.

ترجمه‌ی کتاب نصایح الهدی، محمد جواد بلاغی، دارالتبلیغ اسلامی، اصفهان، ۲۱۱ ص.

تنبيه الغافلین (فی الردّ علی البابیة)، محمد تقی بن حسین علی الهروی الإصفهانی.

حقایق شیعیان، عبدالرسول احقاقی اسکویی، ۷۵ ص.

خرافات البابیة، محمدحسین آل کاشف الغطاء.

در ساختمان بابیت و بهاییت، جعفر خندق آبادی، تهران، ۱۳۷۷ ه. ق، ۵۲ ص.

دفع شبهة طول عمر الحجّة (عج)، محمود بن محمدحسن بن محمد جعفر
 الشریعتمدار.

ذیل الأرقام (ذیل ارغام الشیطان فی ردّ اهل البیان) البابیة، سید محمد بن محمود

حسینی، تهران ۱۳۴۲ ه. ق، چاپ سنگی، ۴۰۶ ص.

رجم الشیطان فی ردّ اهل البیان، عبدالرحیم بن ملا عبدالرحمان البروجردی، چاپ

سنگی، ۱۷۹ ص.

ردّ الباب، ابوالقاسم بن کاظم موسوی زنجانی.

ردّ الباب، محمدخان بن کریم خان کرمانی، کرمان، ۱۳۸۴ ه. ق، ۲۲۳ ص.

ردّ الباب، محمد کریم خان قاجار کرمانی، کرمان، ۱۳۸۳ ه. ق، چاپ سنگی.

ردّ اهل البیان، سید محمد بن محمود حسینی لواسانی، تهران، ۱۳۴۲ ه. ق، چاپ سنگی.

- ردّ باییه، عبدالله بن محمد حسن مامقانی، نجف اشرف، ۱۳۴۵ ه. ق.
- ردّ بر باییه، ابوتراب بن ابی القاسم برغانی شهید قزوینی (مخطوط).
- ردّ بر باییه، سیّد محمد حسین بن محمد حسینی نجف آبادی (مخطوط).
- ردّ بر باییه، محمد تقی حسینی قزوینی (مخطوط).
- ردّ شبهات باییه، محمد بن کریم کرمانی (این کتاب، خطی و به صورت پرسش و پاسخ است).
- شیخی گری و بابی گری، مرتضی مدرسی چهاردهی، تهران، فروغی، ۱۳۸۷ ه. ق، ص ۲۱۲.
- صاعقه در ردّ باب مرتاب، زین العابدین خان کرمانی، مدرسه‌ی ابراهیمیّه، ۲۰۳ ص.
- قلع الباب (قمح الباب)، ابوالقاسم موسوی زنجانی (مخطوط).
- کتابی در ردّ باب، کمال الدین بن حسین خوانساری.
- کشف الحیل، عبدالحسین آیتی.
- گفت و شنود سیّد علی محمد باب، محمد تقی بن محمد مامقانی، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۷۴ ه. ش، ۱۸۵ ص.
- گمراهان باب و بهاء، احمد بن محمد باقر روضاتی خوانساری.
- لوح باب و بهاء، احمد علی بن محمد مهدی الأمرتسری، لاهور، ۱۹۶۰ م، ۱۴۴ ص.
- محاكمه و بررسی باب و بهاء، حسن بن محمد رحیم مصطفوی اهری، تهران، بوذر جمهوری، ۱۳۷۶ ه. ، (۳ جلد).
- مدافعه در مقابله خصم (در خصوص مطالب بیان)، شیخ عبدالسلام آخوندزاده، تفلیس، ۱۳۱۴ ه. ق.
- مشی الإنصاف فی کشف الاعتساف (الردّ علی الباییه)، میرزا ابراهیم بن ابی الفتح زنجانی.
- مناظره با سیّد علی محمد باب، محمد بن حسین (مخطوط).

موارد تحقیق در باره‌ی مذهب باب، ادوارد براون.
مواهب الرضویة فی ردّ شبهات المبلّغین من المسیحیة و البایة و البهائیة، سیّد
محمد بن محمود الحسینی، تبریز، ۱۳۴۳ هـ، ۹۶ ص.
نصائح الهدی والدين إلى مَنْ كان مسلماً وصار بابياً، محمد جواد بن حسن بلاغی،
بغداد، ۱۳۳۹ هـ، ق. ۱۵۶، ص؛ اصفهان، دارالتبلیغ الاسلامی، ۱۳۷۳ هـ، ۲۱۱ ص.
نصیحت به فریب‌خوردگان باب و بهاء، علی‌العلّامه الفانی الاصفهانی، اصفهان،
دارالتبلیغ، ۱۳۷۳ هـ، ۲۱۱ ص.

باب و جريان انحرافی باييت

□ عزالدین رضانتواد

یادسپاری

عنوان «باب» لقبی مقدّس در احادیث و روایات رسیده از پیامبر و اهل بیت اطهار علیهم السلام است و افرادی از اصحاب برجسته پیشوایان معصوم علیهم السلام به خاطر ویژگی‌هایی که بر شمرده خواهد شد، به عنوان «باب» خوانده می‌شدند. در این میان، عدّه‌ای جهت رسیدن به امیال و هواهای نفسانی خویش، از این واژه مقدّس در تعالیم دینی و شیعی، بهره جسته و به دروغ خود را «باب ائمه» معرفی کرده‌اند.

البته خوانندگان محترم بر این امر آگاهند که در طول تاریخ، عدّه‌ای با ادّعای دروغین «الوهیت»، «ربوبیت»، «نبوت» و «امامت»، هم خود از راه حق منحرف شدند و هم عدّه‌ای از مردم ناآگاه یا مغرض و سودجو را به انحراف کشاندند.

در جریان شناسی انحرافی «بابیت» دقیقاً تکرار همین نکته را می‌بینیم. از این رو، بر عالمان دین و دست‌اندرکاران امور دینی - فرهنگی فرض است که ضمن بازخوانی تاریخ گذشته، به شناسایی زمینه‌های این نوع انحراف در عصر کنونی پرداخته و با اطلاع رسانی لازم و هشدار به هنگام، از پیدایش

«باییت» دروغین و گرایش به آن جلوگیری به عمل آید. اینک با توجه به اهمیت مسأله، و تناسب مباحث گذشته، در بخش معرفی فرقه های انحرافی در مورد حضرت مهدی علیه السلام - که از فرقه ضاله «بایته» سخن به میان آمد - در این نوشتار به مسأله «باب» به عنوان لقبی ارزش مند و از «ابواب» و «بوآب» به عنوان انسان های برجسته سخن خواهیم گفت و سپس با شناسایی اجمالی مدعیان دروغین باییت در عصر حضور و غیبت، عده ای را معرفی خواهیم کرد.

«باب» صفتی برجسته

«باب» یا «باب الله» در برخی از احادیث اسلامی به عنوان صفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دوازده امام معصوم علیهم السلام به کار گرفته شد. چنان که واژه های دیگری مانند: «صراط»، «سبب»، «طریق» و «سبیل» که همه تعبیرهای دیگری از «باب الله» اند، برای ائمه علیهم السلام به کار رفته است.^۱

امام باقر علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله لقب «باب الله» و «سبیل الله» داده است: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله باب الله الذی لایؤتی الا منه و سبيله الذی - من سلکة وصل الی الله». (صفار قمی، ۱۴۰۴ق: ص ۱۹۹)

حضرت علی علیه السلام نیز، در چند روایت به «باب» و «باب الله» و «باب الجنة» خوانده شده است. مانند:

«ان علیاً باب فتحه الله فمن دخله کان مؤمناً». (کلینی، بی تا: ج ۱، ص ۴۳۷)

۱. لازم به یادآوری است که در این مقاله علاوه بر مصادر معرفی شده در پانویس، مصادر زیر هم استفاده و اقتباس شده است: *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱، ص ۱۰ - ۱۲، مقاله عباس زریاب و حسن طارمی؛ *دایره المعارف تشیع*، جلد سوم، واژه «باب».

«انّ علیاً بابٌ من ابواب الهدی فمن دخله کان مؤمناً».

«انّ علیاً بابٌ من ابواب الجنّة فمن دخل بابّه کان مؤمناً». (همان، ج ۲، ص ۳۸۸ و

۳۸۹)

«انا مدینه العلم و علیّ بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب».

این حدیث صحیح و متواتر است.^۱

فردوسی آن را چنین معنی کرده است:

که من باب علمم علیم در است درست این سخن گفت پیغمبر است

و مولانا جلال الدین رومی آن را چنین تفسیر کرده است:

چون تو بابی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب بر جویای باب تا رسند از تو قشور اندر لباب

باز باش ای باب رحمت تا ابد بارگاه اله کفواً احد

در حدیثی معروف که به روایت‌های گوناگون و در حدّ تواتر در

کتاب‌های حدیثی اهل سنت و شیعه نقل شده است، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را شهر

علم، حکمت، فقه، بهشت و خانه دانش و حکمت («مدینه العلم»،

«مدینه الحکمه»، «مدینه الفقه»، «مدینه الجنّه» و «دار العلم»، «خزانه العلم»،

«دارالحکمه») و حضرت علی علیه السلام را «باب» آن خوانده است.

«باب مدینه العلم»، عنوانی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به امام علی علیه السلام

داد و فرمود:

۱. علاوه بر مصادر پیش گفته شیعی، برای اسناد این حدیث نگاه کنید به: حلیه الاولیاء،

ج ۱، ص ۶۵، ج ۷، ص ۳۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶؛ تاریخ بغداد، ج ۲،

ص ۳۷۷؛ الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۲، ص ۴۶۲، ۴۶۳.

چنان که در حدیث دیگر، پیامبر ﷺ حضرت علی علیه السلام را «باب خدا» و «باب خود» نامیده است.^۱

«باب الجنة» کنایه از امام حسین علیه السلام است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:
 «الا و انّ الحسین باب من ابواب الجنة من عانده حرّم الله علیه ریح الجنة». (مجلسی، بی تا: ج ۲۶، ص ۲۶۳)

ابواب الله

در احادیث و روایات تفسیری، اهل بیت اطهار و امامان معصوم علیهم السلام - که واسطه میان خدا و خلق اند - «ابواب الله» خوانده شده اند؛ هم چنان که از آنان به «طریق» و «سبیل» و «سبب» و «صراط» تعبیر شده است. امام سجاد علیه السلام در معرفی خود و اهل بیت اطهار علیهم السلام می فرماید:
 «نحن ابواب الله و نحن الصراط المستقیم و نحن عیبة علمه». (همان، ج ۲۴، ص ۱۲)

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«نحن الشعار والاصحاب والخزنة والابواب ولا تؤتی البيوت الا من ابوابها». (سید رضی، بی تا: خطبه ۱۵۴)

جمله اخیر آن حضرت، اشاره‌ای است به آیه شریفه:

«ليس البرّ بان تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البرّ من اتقى و اتوا البيوت من ابوابها». (بقره: ۱۸۹)

برخی از مفسران نیز مقصود از «ابواب» را در این آیه، ائمه علیهم السلام دانسته اند

۱. ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۲۰۰-۲۰۷؛ الغدير، ج ۶، ص ۶۱-۸۱؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۵، ص ۴۶۸-۵۱۵.

که «طریق» و «باب» راه یافتن به مدینه علم پیامبرند.^۱
 از حضرت رضا علیه السلام معنای «ماء» را در آیه **﴿إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾** (ملک: ۳۰) پرسیدند و او در پاسخ فرمود: «ماؤکم ابوابکم
 ای الائمه والائمة ابواب الله». (مجلسی، بی تا: ج ۲۴، ص ۱۰۰) در این تفسیر
 «ماء» در معنای مجازی به کار رفته است؛ یعنی آب وسیله حیات است و اگر
 آب ها بخشکند، راه حیات بسته است. امامان معصوم علیهم السلام مانند آبی هستند
 که حیات معنوی مردم به ایشان وابسته است و در حقیقت ابواب وصول به
 حیات معنوی و واقعی اند و اگر در جهان، امام و حجّتی نباشد، باب حیات
 معنوی مسدود است و کنی «ماء معین» یا آب گوارای زندگی معنوی را به
 انسان ها نخواهد چشاند.

ابواب ائمه (ع)

در زمان حضور ائمه علیهم السلام، افرادی از صحابه به عنوان «باب» آنان معرفی
 شده اند. گویا این تعبیر در زمان ائمه علیهم السلام رواج داشت، هر چند در سخنان
 خود ائمه علیهم السلام و در کتاب های رجال از آنان با عنوان «باب» تعبیر نشده است،
 ولی در کتب تراجم و مناقب امامان شیعه علیهم السلام (مانند کتاب مناقب آل
 ابی طالب^۲ و الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمه علیهم السلام^۳ و...) از عده ای به
 عنوان «باب» یا «بواب» تعبیر شده است. مانند: سلمان «باب حضرت علی علیه السلام»،
 سفینه «باب امام حسین علیه السلام»، ابو خالد کابلی و یحیی بن ام الطویل «باب امام

۱. ر.ک: مجمع البیان طبرسی، ذیل آیه؛ تفسیر فیض کاشانی، ذیل آیه.

۲. ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۷، ۱۷۶، ۲۱۱، ۲۸۰، ۳۲۵، ۳۶۸، ۳۸۰، ۴۰۲، ۴۲۳.

۳. ر.ک: الفصول المهمة، ص ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۶۲، ۲۷۴، ۲۸۱.

سجّاد علیه السلام و افرادی دیگر که خود را به دروغ باب ائمه علیهم السلام معرفی می کردند، مذمت شده‌اند و مورد تکذیب و نفرین قرار گرفته‌اند.

دسته اول، آنانی بودند که با ائمه ارتباط خاص داشتند، و علاوه بر بهره‌وری از علوم و معارف ائمه علیهم السلام، در برخی امور و کیل و مباشر کارهای ایشان و در شرایط حسّاس سیاسی، واسطه ائمه علیهم السلام و پیروان آنان بوده‌اند. برای نمونه: ابوخالد کابلی و یحیی بن ام الطویل از یاران نزدیک امام سجّاد علیه السلام و سال‌ها در خدمت آن حضرت بودند.

جابر بن یزید جعفی از اصحاب سرّ اهل بیت و از نزدیکان امام باقر علیه السلام بود. مفضل بن عمر، که بنا بر روایات، از علوم ائمه علیهم السلام آگاهی داشته و مورد توجه خاص امام صادق علیه السلام بوده است، به نمایندگی از آن حضرت به کارهای شیعیان رسیدگی می‌کرد و در منازعات مالی ایشان برای رفع اختلاف، به وکالت از آن حضرت، اموالی پرداخت می‌کرد. وی هم‌چنین مباشر کارهای مالی امام کاظم علیه السلام بود و آن حضرت خود شخصاً پرداخت‌های مالی شیعیان را نمی‌پذیرفت.

از سوی دیگر، در کتاب‌های سیره و تاریخ، نوّاب اربعه امام زمان علیه السلام در دوره غیبت صغری نیز «باب» خوانده شده‌اند. طبرسی از آنان به عنوان «الابواب المرضیون و السّفراء الممدوحون» نام می‌برد.^۱ ابن اثیر درباره حسین بن روح نوبختی، یکی از نوّاب اربعه، می‌گوید که امامیه او را «باب» می‌نامیدند.^۲

۱. ر.ی: الاحتجاج، ص ۴۷۷.

۲. ر.ی: الکامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۲۹۰.

عثمان بن سعید عمروی، محمد بن عثمان و حسین بن روح نوبختی گذشته از سفارت امام زمان علیه السلام به عنوان باب های امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام نیز نام برده شده اند و در روایات بر وثاقت، علم و نزدیکی آنان به ائمه علیهم السلام تصریح شده است.^۱

«ابواب» امام مهدی علیه السلام

علاوه بر نواب اربعه که هر یک پس از دیگری، باب حضرت حجّت علیه السلام بودند، کسانی دیگر نیز به «باب» معروف هستند؛ او در عصر خود، از ثقات و برجستگان شیعه به شمار می رفت و به دست سفرای اربعه توقیعات به نام آنها از طرف حضرت مهدی علیه السلام صادر گشته است.

برخی از بزرگان شیعه که در کتاب های تراجم و مناقب از آنها به «باب» تعبیر شده است، عبارتند از:

۱- ابوالحسین، محمد بن جعفر اسدی کوفی رازی، باب حضرت حجّت علیه السلام در «ری»؛ اردبیلی (صاحب جامع الرواه) می گوید: «کان احد الابواب».^۲

۲- ابوعلی، احمد بن اسحاق اشعری قمی از اصحاب حضرت جواد علیه السلام و علی الهادی علیه السلام و باب حضرت حجّت علیه السلام در قم؛ وی به خدمت حضرت

۱. در کتاب الهدایه الکبری فی تاریخ الائمه کسانی به عنوان «ابواب» نام برده شده اند که «حاملان اسرار و علوم ائمه علیهم السلام بودند و در عین حال برای هر امام و کلایی نیز معرفی شده اند که واسطه امام با شیعیان در کارهای مالی و غیر آن بودند.

۲. ر.ک: جامع الرواه، ج ۲، ص ۸۳

حجّت علیه السلام رسید و باب امام در قم بود.^۱

۳- ابراهیم بن محمد همدانی، باب امام مهدی علیه السلام که چهل بار حج انجام داده است.^۲

۴- ابواسحاق ابراهیم بن مهزیار اهوازی، باب امام علیه السلام؛ کشی دربار و او می گوید:

«و كان وكيل الناحية و كان الامر يدور عليه». (کشی، همان: ص ۴۴۶)^۳

۵- احمد بن حمزه بن اليسع قمی، باب امام حجّت علیه السلام.^۴

۶- ابوهاشم، داوود بن القاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب،

باب حضرت حجّت علیه السلام.^۵

۷- محمد بن علی بن بلال از اصحاب حضرت حجّت بن الحسن علیه السلام؛

سید بن طاووس در ربيع الشیعه می گوید: «من السفراء الموجودين في الغيبة الصفري والابواب المعروفين الذي لا يختلف الامامية القائلون بامامة الحسن بن علي - فيهم».^۶

۸- ابو محمد الوجدانی، باب امام حجّت علیه السلام.

۹- محمد بن ابراهیم بن مهزیار؛ اردبیلی می گوید: وی نیز مانند پدرش،

ابراهیم بن مهزیار، از ابواب امام و وکیل آن حضرت بود. (اردبیلی، همان،

۱. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۴۱؛ رجال ابن داود، ص ۲۴.

۲. ر.ک: رجال کشی، ص ۵۰۸ - ۵۰۹؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۳.

۳. و نیز ر.ک: رجال ابن داود، ص ۱۹؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۵.

۴. ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۸؛ رجال ابن داود، ص ۲۷؛ جامع الرواه، ج ۱، ص ۴۹.

۵. ر.ک: جامع الرواه، ج ۱، ص ۳۰۷؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۱۳۱.

۶. ر.ک: جامع الرواه، ج ۲، ص ۱۵۳؛ رجال ابن داود، بی تا: ص ۲۴.

(ص ۴۴)

۱۰- عمر اهوازی از ابواب حضرت حجّت علیه السلام۱۱- ابوجعفر، عبدالله ابو غانم قزوینی که به نام وی از حضرت حجّت علیه السلامتوقیع صادر گردید. وی باب امام علیه السلام در قزوین بود.^۱

یادآوری

۱- چنان که سید محسن عاملی امین گفته است: ظاهراً نواب اربعه که به باب امام نیز معروف هستند دارای نیابت عامه بودند و دیگر سفر او ابواب امام، دارای سفارت و وکالات در امور خاصه بودند.^۲

۲- برخی بر این عقیده اند که اگرچه تعبیر «باب» در برخی از کتب تراجم، مناقب و سیر ائمه علیهم السلام برای یاران نزدیک و خاص ایشان به کار رفته، ولی در سخنان خود پیشوایان معصوم علیهم السلام و سپس در نوشته های محدثان و رجالیان، از به کار بردن آن در مفهوم مثبت، پرهیز می شده است؛ هم چنان که نواب اربعه را نیز عموماً، «سفراء» و «وکلاء» می خوانده اند و از نمایندگان امام کاظم علیه السلام به «قوام» تعبیر می کرده اند.

در مقابل از کسانی چون نمیری و شلمغانی، به عنوان مدعیان «باییت» نام می برده اند. البته اصل وجود واسطه میان امام و شیعیان، چه در زمینه بیان احکام و معارف دینی و چه در امور مالی، هیچ گاه انکار نشده است.^۳

۱. ر.ک: ضیافه الاخوان، ص ۶۶؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۷۲.

۲. ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۸.

۳. ر.ک: دانش نامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۲.

باییت دروغین

چنان که اشارت رفت، در عصر حضور کسانی خود را به دروغ باب ائمه علیهم السلام معرفی کرده و بدین سبب به تکذیب و نفرین ایشان گرفتار شده اند. در این بخش از نوشتار، به شناسایی برخی از این افراد در عصر حضور و غیبت می پردازیم تا ضمن اطلاع رسانی تاریخی، هشدار می باشد برای شناختن و دوری جستن از مدعیان دروغین باییت یا و کالت و نیابت خاصه در این عصر - که از راه های گوناگون مانند: اینترنت به فعالیت و انحراف مردم می پردازند - و در نتیجه بستن راه های نفوذ و ترویج باطل.

برخی از مدعیان دروغین باییت در عصر حضور عبارتند از:

۱- علی بن حسکه

۲- قاسم یقطنی

۳- محمد بن فراست

۴- ابن بابا؛

کشی در کتاب رجال^۱ از این چهارتن به عنوان افرادی نام می برد که ضمن نشر اندیشه های انحرافی، مدعی باییت امام عسکری و امام رضا علیهما السلام بوده اند، ولی ائمه علیهم السلام آنان را به شدت رد کرده و شیعیان را از تماس با ایشان برحذر داشته اند.

برخی از مدعیان دروغین «باییت» در عصر غیبت

در میان شیعیان، گروهی از همان آغاز غیبت به کذب و افتراء، ادعای باییت

۱. ر.ک: رجال کشی، شماره ۹۹۷ - ۹۹۹، ۱۰۴۸.

و سفارت نمودند که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱- ابو محمد شریعی؛ وی که از اصحاب امام یازدهم علیه السلام بود، نخستین شخصی است که «باییت» را به دروغ مدعی گردید و این مقام را به خود نسبت داد.^۱

۲- محمد بن نصیر نمیری؛ مؤسس فرقه «نصیری» که پس از ابو محمد شریعی ادعای باییت نمود و از غلات است و حضرت حجت علیه السلام او را لعن فرمود، هنگام مرگ زبانش سنگین شد، به گونه‌ای که وقتی پیروانش از او پرسیدند باب بعد از تو کیست؟ او با لکنت گفت: احمد. پیروانش مقصود او را که غرض کدام احمد است، نفهمیدند و به سه فرقه تقسیم شدند؛ فرقه‌ای گفتند: مقصود او احمد فرزندش است و فرقه دوم گفتند: احمد بن موسی بن الفرات است و فرقه سوم به احمد بن ابی الحسین بن بشر گرویدند و هر سه آنان ادعای باییت نمودند.^۲

۳- حسین بن منصور حلاج، عارف مشهور، از مدعیان باییت.^۳

۴- ابو جعفر، محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر از مدعیان باییت.^۴

۵- ابوبکر، محمد بن احمد بن عثمان بغدادی، برادرزاده ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری سفیر دوم حضرت حجت علیه السلام از مدعیان باییت.^۵

۱. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۷.

۲. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۳۳۶-۳۳۸.

۳. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۹۷.

۴. ر.ک: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۷۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۵۳.

۵. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۹۷.

۶- احمد بن هلال کرخی (۱۸۰-۲۶۷ ه. ق) از مدعیان باییت؛ درباره وی گفته‌اند: «کان غالباً متهماً فی - دینه... ورد فيه ذموم عن سیدنا ابي - محمد العسكري -»^۱.

۷- ابودلف مجنون، محمد بن مظفر الکاتب ازدی، صاحب کتاب «اخبار الشعراء» از مدعیان باییت.^۲

۸- عبدالله بن میمون القداح در سال ۲۵۱ ه. ق مدعی نیابت خاصه گردید.

۹- یحیی بن زکویه (ذکویه) در سال ۲۸۱ ه. ق مدعی نیابت خاصه و باب امام گردید.

۱۰- محمد بن سعد شاعر کوفی متوفای سال ۵۴۰ ه. ق مدعی باب امام گردید.

۱۱- احمد بن حسین رازی متوفای سال ۶۷۰ ه. ق مدعی باب امام گردید.

۱۲- سید شرف الدین ابراهیم متوفای سال ۶۶۳ ه. ق؛ مدعی نیابت خاصه و باب امام گردید. سپس مدعی امامت شد. از شیراز به خراسان رفته، مدتی در خراسان بود و هنگام برگشتن به شیراز داعیه خود را آشکار کرد.^۲

۱۳- حسین بن علی اصفهانی کاتب متوفای ۸۵۳ ه. ق صاحب کتاب «ادب المرء».

۱۴- علی بن محمد سجستانی بغدادی متوفای سال ۸۶۰ ه. ق صاحب کتاب

۱. ر.ک: جامع الرواه، ج ۱، ص ۷۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، صص ۳۶۷-۳۷۱.

۲. ر.ک: جامع الرواه، ج ۲، ص ۲۰۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۹۶.

۳. ر.ک: تاریخ و صاف، ص ۱۹۱ - ۱۹۲؛ مدعیان نبوت و امامت، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

«ایقاظ».

۱۵- محمد نوربخش، رئیس و مؤسس فرقه نوربخشیه (۷۹۵ - ۸۹۶ ه. ق)؛ در سال ۸۲۶ ه. ق مدعی نیابت و باب امام گردید و سپس مهدویت خود را اعلام نمود.

۱۶- سید محمد هندی متوفای سال ۹۸۷ ه. ق؛ وی که ادیب و شاعر بود، در مشهد می‌زیست و مدعی باییت گردید.

۱۷- محمد بن فلاح مشعشع رئیس مشعشعین خوزستان که دعوی نیابت خاصه و باییت نمود. سپس مدعی مهدویت شد و در سال ۸۴۱ ه. ق دعوت خود را آشکار نمود. وی سال‌ها در خوزستان حکومت نمود تا آن که در سال ۸۷۰ ه. ق وفات یافت.^۱

۱۸- عباس فاطمی؛ در اواخر قرن هفتم می‌زیسته ادعای باییت خاصه و مهدویت نمود. وی دارای پیروانی بوده و دولتی تشکیل داد و شهر فاس را تصرف نمود و در پایان کار به مکر و خیل به قتل رسید و دولت وی منقرض گشت.^۲

۱۹- درویش رضا قزوینی؛ متوفای ۱۰۴۱ ه. ق مدعی باییت بود و در عصر شاه صفی صفوی خروج کرد. وی از طایفه مانلو است و در زی درویشان و قلندران به سیاحت پرداخت. سپس به مقام ریاست و رهبری رسید.^۳

۱. ر.ک: تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۳ به بعد؛ مدعیان نبوت و مهدویت، ص ۲۶۵-۲۷۱.

۲. ر.ک: مدعیان نبوت و مهدویت، ص ۲۶۵.

۳. ر.ک: همان، ص ۲۷۶.

- ۲۰- شیخ مهدی مشهدی متوفای ۱۲۹۱ ه. ق. دارای تألیفاتی چون الاسرار و الملاحم است، مدّعی باییت گردید.
- ۲۱- سید علی مشهدی بزّاز که در زمان سلطنت سلطان سلیمان صفوی می‌زیسته مدّعی باییت گردید.
- ۲۲- محمد فاسی مغربی متوفای ۱۰۹۵ ه. ق. صاحب کتاب سیل الاولیاء مدّعی باییت گردید.
- ۲۳- میرزا محمد هروی؛ مدّتی در هندوستان بود و تألیف‌هایی دارد که نظم کلمات قصار حضرت امیر مؤمنان علیه السلام از آن جمله است. وی در زمان فتحعلی شاه قاجار پس از آن که مدّعی باییت گردید، به قتل رسید.
- ۲۴- محمد بن عبدالله حسان المهدی، پس از تحصیل در علوم دینی به حج رفت و از مکه به صومال بازگشت و از مدّعیان اصلاح بود و در سال ۱۸۹۹ میلادی خود را باب و سپس مهدی موعود اعلان نمود. وی مؤسس فرقه صالحیه است.
- ۲۵- محمد احمد بن عبدالله سودانی (۱۸۴۳ - ۱۸۸۵ م) از خاندان سادات حسینی، پس از تکمیل علوم دینی به حج رفت و در بازگشت از مکه مکرمه خود را باب امام سپس مهدی موعود اعلام نمود و تمام قبایل کردخان و دارخور و بحر الغزال و سودان شرقی با وی بیعت کردند او به جنگ با انگلیسی‌ها که سودان را تصرف کرده بودند پرداخت و خرطوم پایتخت سودان را فتح نمود و در ام درمان وفات یافت.^۱
- علاوه بر این عدّه‌ای که اسامی آنان ذکر شد، هر از چند گاهی، افرادی به

۱. ر.ک: دائرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۳ و ۴.

دروغ ادعای باییت می کنند. در قرن سیزدهم هجری آن که در این ارتباط گروهی را به انحراف کشانید، سید علی محمد شیرازی بود که فرقه ضالّه باییه را بنا نهاد و تفصیل ماجرای وی در همین مجله آمده است. در سال های اخیر، برخی دیگر از این موضوع سوء استفاده کرده و به دروغ ادعاهایی را مطرح کردند، ولی مورد قبول دیگران قرار نگرفته اند.

به خواست خداوند، در نوشتار آتی از فرقه ضالّه بهائیت که پس از باییت به وجود آمد، سخن خواهیم گفت.

از بابی گری تا بهایی گری

□ عزالدین رضانژاد

در بخش های پیشین این سلسله نوشتار در موضوع فرقه‌های انحرافی، از ادعاهای واهی «بابیت»، زمینه‌ها و اعتقادات این فرقه، و مهم‌ترین نکات انحرافی آن درباره مهدویت و ادعای دروغین رسالت و نبوت - مطالبی آمده بود. علاوه بر آن، ضمن معرفی کتاب شناسی نقد بابیت، از چگونگی سوء استفاده از عنوان مقدّس «باب» سخن به میان آمد. اینک ادامه جریان بابیت و پیدایش مسلک جدیدی به نام «بهائیت» و نقش استعمار در حمایت از آن به اجمال پی گرفته می‌شود.

۱. سوء استفاده از آموزه‌های مهدویت

«مهدویت» اعتقادی سازنده، متکامل و امیدبخش بود که پیامبر اسلام ﷺ به نقل فریقین و یزگی های آن را بیان فرمود و امت را به انتظار آن ترغیب فرمود. در طول تاریخ مسلمانان، همواره برخی از افراد بیماردل، جاهل و هواپرست از این آموزه های آموزنده، سوء استفاده کردند و با این هدف به

ادعاهای واهی پرداختند. وقتی که علی محمد شیرازی در سال ۱۲۶۰ ق خود را «قائم منتظر» خواند، ظاهراً نخستین گروندگان به او را - عدّه‌ای از - شیخیان متعصبی تشکیل می‌دادند که بنا بر آموزه‌های سید کاظم رشتی منتظر ظهور امام بودند؛ کسانی مانند ملاحسین بشرویه‌ای که در مسجد کوفه در انتظار ظهور اعتکاف گزیده بود و چون خبر به او رسید، نزد علی محمد رفت و با او گفت و گو کرد و دعویش را پذیرفت. علی محمد نیز او را «باب» خواند و برای دعوت به خراسان فرستاد تا مردم را گرد آورد و با درفش‌های سیاه خروج کنند!!! علی محمد خود نیز برای این که به مقتضای حدیثی که می‌گوید: امام زمان علیه السلام از مکه ظهور خواهد کرد و یارانش از خراسان بیرون می‌آید، روی به حجاز نهاد، ولی در آنها دلیری طرح دعوی نیافت و به بوشهر بازگشت. بایان معتقدند که وی در مکه «اظهار امر» کرد و به شریف مکه و شاه ایران و امپراتور عثمانی نامه نوشت و آنها را به اطاعت خواند.^۱

۲. انحراف در موضوع مهدویت

یک. یاران مهدی موعود علیه السلام

سید علی محمد شیرازی با ادعاهای ناروا و دروغین خود، عدّه‌ای را به گمراهی کشانید. مناظره، مباحثه و گفت و گوهای عالمان وارسته شیراز، علی محمد را وا داشت که برفراز منبر و در برابر مردم، موضوع نیابت و «باییت» خود را انکار کند، لیکن چیزی نگذشت که ادعاهای دیگری مانند مهدویت و ... را به میان آورد. در جریان مسایل سیاسی و جریان فرقه‌های

۱. ر.ک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۳۴.

ساختگی در اواخر سلطنت محمدشاه و پس از مرگ او در سال ۱۲۶۴، مردم ایران شاهد آشوب‌هایی که بایبان گرداننده آنها بودند.

از آشوب‌هایی که جمعی از مریدان سیدعلی محمد، به رهبری ملا حسین بشرویه‌ای و ملا محمدعلی بارفروش، به راه انداخته‌اند، رویداد «قلعه شیخ طبرسی» در مازندران بود. در این آشوب، آنان قلعه طبرسی را پایگاه خود قرار دادند و اطراف آن را خندق کردند و خود را برای جنگ با قوای دولتی آماده ساختند. از سوی دیگر بر مردم ساده دل که در پیرامون قلعه زندگی می‌کردند، به جرم «ارتداد» هجوم آورده به قتل و غارت ایشان می‌پرداختند، به گونه‌ای که یکی از بایبان می‌نویسد:

جمعی رفتند و در شب یورش برده، ده را گرفتند و یکصد و سی نفر را به قتل رسانیدند. تتمه فرار نموده، ده را حضرات اصحاب حق، خراب نمودند و آذوقه ایشان را جمیعاً به قلعه بردند: (کاشانی، میرزا جانی، ۱۳۲۸ق: ص ۱۶۲)

و چنین می‌پنداشتند که یاران مهدی موعودند و به زودی جهان را در تسخیر خود خواهند گرفت و بر شرق و غرب فرمانروایی می‌کنند؛ چنان که یکی از بایبان - به نام حاجی میرزاجانی کاشانی - می‌نویسد:

حضرت قدّوس (محمدعلی بارفروش) می‌فرمودند که: ما هستیم سلطان به حق و عالم در زیر نگین ما می‌باشد و کلّ سلاطین مشرق و مغرب به جهت ما خاضع خواهند گردید. (همان، ص ۱۶۲)

در این شورش‌ها، با پیروزی قوای دولت، و کشته شدن ملا محمدعلی بارفروش در جمادی الثانی ۱۲۶۵ فتنه بایبان در مازندران، فروکش کرد، لیکن در زنجان شورش به سرکردگی ملا محمدعلی زنجان‌ی پدید آمد که در سال ۱۲۶۶ ه. ق. به شکست بایبان انجامید.

دو. تنبّه و روی گردانی برخی از بایبان

در جریان حمایت از علی محمد شیرازی، عدّه‌ای از سرِ صداقت خود را به آب و آتش زدند، و از انجام تکالیف کوتاهی نمی‌کردند؛ به عنوان مثال، آنان در جنگ‌های قلعه طبرسی و زنجان از مسلمانان دم زدند و نماز می‌گزاردند و از «باییت» علی محمد جانبداری می‌کردند.^۱

در اجتماع بدشت، سخن از نسخ شریعت اسلام رفت [!!!] و قرّة العین «بدون حجاب، با آرایش و زینت» به مجلس وارد شد و حاضران را مخاطب ساخت که امروز «روزی است که قیود تقالید سابقه شکسته شد».^۲ از این رو، به اعتراف وقایع نگاران بابی، برخی از بایبان به محض این که در «بدشت» از ادّعای مهدویت سیدعلی محمد و تغییر احکام اسلام با خبر شدند، به شدّت از او روی گرداندند^۳ و دست از حمایت وی برداشتند. چنان که اشاره شد، این تنبّه و روی گردانی عمومیت نداشت و انحراف و طغیان طرفداران «باب» ادامه پیدا کرده است.

سه. انگیزه‌های گروش و شورش

شورش‌هایی در قلعه طبرسی، زنجان، تهران، تبریز و ... که مقارن با نخستین سال‌های سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بوده، رخ داد که وفق قراین تاریخی حاکی است که برخی از این شورش‌ها ریشه‌های اعتقادی و زمینه‌های اجتماعی و تاریخی داشته و به ویژه از اعتقاد شیعی ظهور امام

۱. ر.ک: کشف الحیل، ج ۱، ص ۱۶۳، ۱۹۵.

۲. ر.ک: تاریخ نبیل زرنندی، ص ۲۷۱-۲۷۳.

۳. ر.ک: کشف الحیل، ج ۱، ص ۱۳۰؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۱۸.

زمان ص متأثر بوده است؛ هر چند گفته می‌شود که سردمداران آنها غالباً در جهت جامه عمل پوشاندن به دستورهای باب به این اقدام‌ها دست زدند. او در کتاب «بیان» فارسی، پنج استان ایران را مختصاً پیروان خود اعلام کرده و حضور کافران به «بیان» را در این مناطق حرام خوانده بود.^۱

قطع نظر از انگیزه‌های علی محمد در دعوی باییت و مهدویت، از گزارش‌های مختلف نویسندگان معاصر یا قریب به او بر می‌آید که گروهی، خاصه در شهرهای دور از مرکز حکومت به این حرکت ایمان آوردند و به آن گرویدند و بسیاری از آنان در عقاید خود استواری نشان دادند و به رغم جنگ‌ها و سرکوبی شدیدی که در همان وقت و پس از آن نسبت به باییه اعمال می‌شد، مقاومت کردند.

بزرگ‌ترین انگیزه این گروه و پایداری را باید در وضع اجتماعی مردم ایران که سالیان دراز در معرض تجاوز و چپاول حاکمان مستبد و فاسد، در فقر و نادانی روزگار می‌گذرانند، و نیز امید داشتن به یک منجی برای اصلاح امور، دید. پس شگفت نیست اگر برای رهایی از آن ستم و ریا به دامن هر کس که با هر انگیزه‌ای به مخالفت با قدرت‌های رسمی برخیزد، چنگ می‌زنند و نیازی هم به تفحص در چنان دعوی‌هایی نبینند.

به نظر برخی، ادامه شورش‌ها پس از قتل باب، به ویژه کوشش باییان برای قتل ناصرالدین شاه هم مؤید این معنی است که این حرکت کم‌کم به نهضتی ضد حکومت بدل می‌شد؛ اما طرح ناموفق قتل شاه موجب شد تا سرکوب شدیدتری نسبت به باییه اعمال گردد و بسیاری از سران آنان به قتل رسند و

۱. ر.ک: دانشنامه جهان اسلام، ج ۴، ص ۳۴.

برخی زندانی شوند و گروهی به بغداد گریزند^۱ که ادامه انحراف «بابیت» در شکل‌گیری فرقه‌ای جدید دیگر با نام «بهائیت» جلوه‌گر شد (که شرح آن پس از این خواهد آمد).

۳. عاقبت ادعاهای دروغین

در ایامی که علی محمد در مکه بود، بر اثر فعالیت ملاً حسین بشرویه‌ای و دیگر گروندگان، کار او شهرتی گرفت. از این رو، چون به ایران بازگشت، بی‌درنگ دستگیر شد و علما در شیراز مجلسی آراستند و او را در معرض امتحان آوردند. اعتضاد السلطنه آورده است که وی در این مجلس صریحاً نوشته‌های خود را وحی الهی، و افسح از قرآن^۲ [!!!] و دین خود را ناسخ اسلام دانست و چون نتوانست دعوی خود را اثبات کند و بلکه اطوار نابخردانه داشت، چوبش زدند و وی نیز بر سر منبر از آن دعوی توبه کرد و آن گاه همان جا بازداشت شد. مدتی بعد به سفارش و کوشش منوچهر خان معتمد الدوله گرجی، والی اصفهان، علی محمد وارد این شهر شد و چند ماهی به آسودگی سپری کرد تا والی مرد. آن گاه علمای اصفهان به دربار نامه نوشتند و خواهان تنبیه علی محمد شدند. حاج میرزا آقاسی که خود مشرب صوفیانه داشت و نمی‌خواست نسبت به این دعاوی سخت‌گیری کند، دستور داد او را به ماکو تبعید کنند؛^۳ اما به درخواست وزیر مختار روس،

۱. ر.ک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۱، ص ۳۵.

۲. ر.ک: همان، ص ۳۴.

۳. نامه حاجی میرزا آقاسی به علما در کتابخانه شماره ۱ مجلس شورای اسلامی موجود است.

کینیاژ دالگورکی - که از بروز آشوب در قفقاز بیم داشت - علی محمد را به قلعه چهریق در حدود ارومیه بردند.

بر اثر کوشش‌های بایانی چون ملا حسین بشرویه‌ای و ملا محمد علی بارفروش و سپس قره‌العین، کار «باب» بالا گرفت. آن گاه علاوه بر کسانی چون ملا عبدالخالق یزدی و ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری و ملا محمد تقی هراتی و ملا محمد علی زنجانی، جمع قابل توجهی گرد آمده، آماده شورش گشتند. پس به دستور دولت، علی محمد را به تبریز بردند و مجلسی تشکیل دادند و علما و از جمله چند تن از علمای شیخی با او به گفت و گو پرداختند.

از گزارشی که ناصرالدین میرزای ولیعهد در این باره به محمد شاه نوشته، پیداست که علی محمد به رغم تکرار دعوی از پاسخ فرو ماند و در آخر هم خود را مسلمان و موحد و اهل ولایت ائمه خواند و توبه کرد و بخشایش خواست.^۱ اما قیام و آشوب مسلحانه‌ای که در خراسان، مازندران، فارس، زنجان و دیگر نقاط توسط بایان پدید آمد، دولت مرکزی را به مقابله واداشت و آنان پس از چند جنگ خونین سرکوب گشتند و چند تن از سران بابیه کشته شدند و برخی به حبس افتادند. این آشوب‌ها و بیم دولت از گسترش آن سبب شد تا به دستور دولت، علی محمد را باز از چهریق به تبریز بردند و همراه یکی از یارانش به نام محمد علی زنوزی در ۲۷ (یا ۲۸) شعبان

۱. ر.ک: روضة الصفای ناصری، ج ۱۰، ص ۳۱۰-۳۱۲؛ فتنه‌یاب، ص ۱۵، ۱۷، ۲۰ و ۲۳. اصل توبه نامه که براون آن را چاپ کرده، در کتابخانه شماره ۱ مجلس شورای اسلامی موجود است. ر.ک: سه مقاله، ص ۱۳۱ - ۱۳۲.

۱۲۶۶ ق اعدام کردند.^۱ در برخی از منابع آمده است که باب را پیش از قتل در مجلسی، نزد علما حاضر کردند و چون دعوی خود را تکرار کرد، حکم به قتلش دادند.^۲

۴. وصایت و جانشینی باب

گزارش منابع بابی و بهایی نسبت به جانشینی علی محمد شیرازی «باب» یکسان نیست. میرزاجانی کاشانی^۳ بعد از شرح اندوه باب در کشته شدن یارانش به «نوشتجات» میرزا یحیی - که همان ایام به باب رسیده بود - اشاره کرده و نوشته است که باب بعد از خواندن این نامه‌ها مسرور شد و سپس وصیت نامه‌ای برای یحیی فرستاد و در آن «نصّ به وصایت و ولایت فرمود.»^۴ کنت دوگوبینو، وزیر مختار فرانسه در ایران، نیز که در آن سال‌ها در ایران بوده و جزئیات وقایع بایان را ثبت کرده، میرزا یحیی را جانشین باب دانسته و تأکید کرده است که این جانشینی، بدون سابقه و مقدمه صورت گرفت و بابی‌ها نیز آن را پذیرفتند.^۵

خواهر میرزا حسینعلی، عزّیه خانم، نیز که خود از بابی‌ها بود، در کتابی به

۱. ر.ک: فتنه باب، ص ۳۳ - ۷۳؛ روضة الصفاى ناصری، ج ۱۰، ص ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۵۶ و ۴۵۷.

۲. متن فتوای علما در اعدام باب نیز در کتابخانه شماره ۱ مجلس شورای اسلامی موجود است.

۳. ر.ک: نقطة الکاف، چاپ ادوارد براون، ص ۲۳۸، ۲۴۴.

۴. ر.ک: همان، مقدمه براون، ص ۳.

نام تنبیه النائمین^۱ همین نظر را تأیید کرده است. در برابر، نبیل زرنندی^۲ از یک سیاح یاد کرده که به دستور باب برای ادای احترام به کشته شدگان قلعه طبرسی، به مازندران و از آنجا به تهران نزد میرزا حسینعلی رفت و هنگام مراجعت، میرزا حسینعلی نامه‌ای به برادرش میرزا یحیی برای باب فرستاد، و او بی درنگ پاسخ داد. در این پاسخ، به میرزا یحیی توصیه شده بود که در سایه برادر بزرگ تر قرار گیرد و در آن «کوچک‌ترین اشاره‌ای به مقام موهومی که میرزا یحیی و اتباعش قایل بودند، وجود نداشت». عبدالبهاء، فرزند میرزا حسین علی، در مقاله شخصی سیاح^۳ از زبان سیاحی موهوم گزارش داده که گزینش یحیی به جانشینی باب، از طراحی‌های میرزا حسینعلی بوده است «که افکار متوجه شخص غایبی شود و به این وسیله بهاء محفوظ از تعرض ناس ماند».

محیط طباطبایی به استناد گزارش‌های تاریخی و برخی قراین دیگر اظهار کرده که اساساً موضوع «وصایت» برای باب مطرح نبوده و رهبری بابی‌ها بعد از او به شیخ علی ترشیزی معروف به عظیم رسید و همو بود که بابی‌ها را به منظور اجرای نقشه قتل ناصرالدین شاه قاجار به تهران فرا خواند.^۴

در هر حال، بنابر بیشتر منابع، بعد از اعدام باب، عموم بایه به جانشینی میرزا یحیی - که باب او را «مَنْ يَعْلَمُ اسْمَهُ اسْمَ الْوَحِيدِ» خطاب کرده بود - معتقد

۱. ر.ک: همان، ص ۳ - ۴، ۲۸ - ۳۲.

۲. ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۴۱۹ - ۴۲۲.

۳. ر.ک: مقاله سیاح، ص ۶۷ - ۶۸.

۴. ر.ک: گوهر، سال ۶، ش ۳، ص ۱۷۸ - ۱۸۳؛ ش ۴، ص ۲۷۱ - ۲۷۷.

شدند و چون در آن زمان یحیی بیش از نوزده سال نداشت، میرزا حسینعلی زمام کارها را در دست گرفت.

میرزا حسینعلی در حدود هیجده سال، وصایت «باب» درباره میرزا یحیی را قبول داشته و از اوامر و دستورهای او به صورت ظاهر اطاعت و پیروی می‌نمود. وی، حتی در کتاب «ایقان» که پس از مراجعت از سلیمانیه در بغداد نوشته شده است، در موارد زیادی به اشاره و کنایه از میرزا یحیی تجلیل و تمجید نموده است، ولی کم‌کم مخالفت خویش با میرزا یحیی را آشکار ساخت و میرزا یحیی هم او را طرد نمود.

۵. میرزا حسینعلی «بهاء» کیست؟

میرزا حسینعلی (ملقب به بهاء)^۱ فرزند میرزا عباس نوری مازندرانی - معروف به میرزا بزرگ - در اول شوال سال ۱۲۳۳ قمری در تهران تولد یافت. خاندان او از دهکده‌ای کوهستانی کوچک به نام «تاکر» از نور مازندران می‌باشند.

میرزا حسینعلی، ادبیات و علوم مقدماتی را در تهران تحصیل نموده، و با عرفا و فضلا و نویسندگان (که با پدرش رفاقت و دوستی داشتند) معاشرت داشته است. وی در حکومت قاجار به خدمت دیوان در آمد و برحسب آن که شوهر خواهرش میرزا مجید، منشی کنسول روس بود، درک زیر و بم کارها در روابط متقابل ویژه با سفارت خانه‌ها برایش ساده و آماده بود.

۱. لقب «بهاء» از طرف قره‌العین (زرین تاج دختر حاج ملا صالح قزوینی) به میرزا حسینعلی داده شده است.

وی پس از چندی به حلقه‌های درویشان پیوست و مانند آنها، زلف و گیسوی بلند گذاشت و جبهه و کلاهی ترتیب داد. پس از آن که آوازه دعوت سید علی محمد باب انتشار یافت، میرزا حسینعلی دعوت او را شنیده، و به مسلک اصحاب او در آمده است. وی که در این زمان ۲۷ بهار از عمرش را سپری کرده بود، به تبلیغ و ترویج باییت پرداخت و با ارتباطاتی که با سفارت خانه های خارجی داشت، در هنگام ضرورت به سید باب کمک می کرد.

یک. آغاز دعوت میرزا حسینعلی «بهاء»

در سال ۱۲۶۸ ناصرالدین شاه از طرف طرفداران سید باب در تهران مورد سوء قصد و حمله قرار گرفت، ولی جان سالم به در برد. پس از این حادثه بابی ها مورد تعقیب قرار گرفته، عده ای از آنان دستگیر و زندانی شدند. میرزا بهاء نیز از جمله دستگیر شدگان بود و در تهران زندانی شد. وی پس از حدود یک سال زندانی در سال ۱۲۶۹ از زندان آزاد، و به کمک سفیر روس به سوی بغداد حرکت کرد.

پس از یازده سال که در بغداد اقامت داشته، در نتیجه شکایت اهالی و نفرت و مخالفت مردم در سال ۱۲۸۰ به دستور سلطان عثمانی، میرزا بهاء و جمعی از «بایه» به اسلامبول تبعید می شوند. آنان چهار ماه در اسلامبول توقف داشته، سپس به «ادرنه» تبعید شدند. در سال چهارم اقامت در «ادرنه» میرزا بهاء زمزمه دعوت به خویش را شروع کرده است. با آغاز دعوت میرزا بهاء، اختلاف شدیدی میان او و برادرش میرزا یحیی رخ داد. وی آشکارا اعلان نمود:

من همان شخص موعود باب «من یظهره الله» هستم، و میرزا یحیی

صبح ازل باید از من پیروی کند و احکام و حدود «بیان» متوقف به تصدیق و امضای من است و من مسل باب را نسخ نمودم.

دو. پیدایش فرقه «بهایی»

با آغاز دعوت میرزا حسینعلی، رقابت دو برادر بر سر فرماندهی بر «بایبان» علناً آغاز و کم‌کم به اوج خود رسیده تا جایی که طرفین یکدیگر را تهدید به مرگ می‌کردند. لذا، دولت عثمانی هر دو را به دادگاه کشانید. دادگاه دستور داد هر یک از دو برادر با گروه پیرو خود به نقطه‌ای دور از هم فرستاده شوند. از این جهت در سال ۱۲۸۵ به دستور سلطان عبدالعزیز، یحیی صبح ازل با خاندان و پیروانش به قبرس، و حسین علی بهاء و طرفدارانش به عکا (در سرزمین فلسطین اشغالی) تبعید شدند.

در همین ایام بود که برای تشخیص طرفداران آن دو، اطرافیان صبح ازل به فرقه «ازلیه» و پیروان میرزا حسینعلی بهاء، فرقه «بهائی» نامیده شدند و آنهایی که به این دو برادر ملحق نشدند، به نام قبلی «بابی» باقی ماندند.

سرانجام رقابت و کشمکش بین دو برادر، به پیروزی میرزا حسینعلی ختم شد و او توانست نظر اربابان استعمارگر خویش را به کارآیی و انجام وظیفه اوامر آنان جلب کند و برادر را از معرکه بیرون سازد، لذا، به تدریج میرزا یحیی صبح ازل به زوال گرایید و ازلیه نیز برای ابد فراموش شدند.

سه. سرانجام دعوت میرزا «بهاء»

وقتی که میرزا حسینعلی احساس کرد، دعوت او مؤثر افتاد و عده‌ای بر گرد او حلقه زدند، نوع دعوتش را در مراحل مختلف زمانی تغییر داد. وی پس از ادعای «من یظهره الله» و مهدویت، دعوی «رجعت حسینی» و «رجعت مسیحی» نمود. و به تدریج سلسله صعودی این ادعاها به رسالت و شاریعت و

حلول خدا در او با تجسّد و تجسّم خداوند (و بالاخره دعوی خداوندی «انا الهیکل الاعلی») منتهی شد.

لازم به ذکر است که بهاء در بغداد و اسلامبول و ادرنه و نیز در عکا همواره با تقیه و تظاهر به اسلام زندگی می کرد تا خشم حکومت عثمانی علیه خود برانگیخته نشود. وی در نماز جمعه عکا شرکت می جست و ماه رمضان به روزه داری تظاهر می نمود و با این حال، رابطه سرّی خود را با «بایان» ایران که بعدها «بهائی» نام گرفتند، قطع ننموده و همواره مکتوبات و وحی های ادّعایی، یا تجلیات «خدا منشانه»ی خود را برای آنان می فرستاد یا باز می گفت.

وی بالاخره در سال ۱۸۹۲ میلادی (حوالی ۱۳۱۰ هجری قمری) بعد از سال ها سکونت در عکا به اسهال خونی مبتلا شد و در گذشت و در عکا به خاک سپرده شد.

چهار. جانشینی پسر بعد از پدر

با مرگ میرزا حسینعلی، بایان و بهائیان در حالت صبر و انتظار به سر می بردند تا این که پسر ارشد میرزا حسینعلی به نام عباس افندی - که بعدها «عبدالبهاء» لقب گرفت - تلاش گسترده ای را آغاز کرد و ضمن هدایت و رهبری این فرقه، به تبلیغات فراگیر دست زد. وی که در محیط حکومت عثمانی و در داخل ایران مجالی برای تبلیغ نمی یافت، در سال ۱۹۱۱ میلادی به اروپا مسافرت نمود. و در سال ۱۹۱۲، نه ماه در آمریکا توقف کرد و برخلاف رهبران پیشین، به جای روسیه با انگلستان و سپس با آمریکا رابطه ویژه ای برقرار نمود. (تفصیل بیشتر این مطلب، در بخش نقش و نفوذ استعمار در شکل گیری و تداوم این فرقه ضالّه خواهد آمد).

پنج. ریاست شوقی افندی و دیگر رهبران بهائیان

در سال ۱۹۲۱، با مرگ عبدالبهاء، شوقی افندی نوه دختری میرزا حسینعلی زعامت بهائیان را بر عهده گرفت که تا ۱۹۵۷ ادامه یافت.

بنا به نقلی، شوقی افندی پیش از مرگش، طرح تأسیس تشکیلاتی به نام «بیت العدل» را صادر کرد و چون می‌دانست که بعد از وی این تشکیلات را باید شخصی مطمئن اداره کند، «چارلز میسن ریمن» آمریکایی را به جای خود انتخاب کرد. از این رو، وقتی که شوقی افندی در سال ۱۳۳۶ ش (۱۹۵۷م) به طرز مشکوکی در لندن جان سپرد، «میسن ریمن»، فرزند یکی از روحانیون کلیسای اسقفی جای وی را گرفت و خود را «شبان بهائیان» نامیده است. پس از او نیز افرادی همانند وی، رهبری بهائیان را بر عهده گرفتند (و بدین ترتیب حرکتی که از یکی از محلات شیراز شروع شد، از ایالات متحده آمریکا سر بر آورد)!!!

از سوی دیگر، بهائیان ساکن در فلسطین اشغالی و کشورهای دیگر همسایه، با پذیرفتن رهبری «ریمن»، یک گروه ۹ نفری را مسؤول بیت العدل (در حیفا اسرائیل)، و رهبران بهائیان قرار دادند و به این وسیله سمبل همکاری جهانی یهود و بهائیت علیه منافع ملت های شرق اسلامی اعلان موجودیت کرد.^۱

در سال های اخیر، شخصی به نام جمشید معانی، در اندونزی خود را «اسماء الله»، نامیده و ادعای رهبری بهائیان را دارد. اعضای محفل بهائیان پاکستان نیز به او پیوسته‌اند. او جملات عربی به شیوه سید علی محمد باب و بهاء‌الله به

۱. ر.ک: خاتمیت پیامبر اسلام، ص ۶۷-۶۹.

اصطلاح به صورت آیات به زبان عربی نازل کرده است...^۱
 ناگفته نماند که بعد از مرگ شوقی افندی، اختلافات در رهبری بهائیان،
 آنان را به دو جناح انگلیسی طرفدار «روحیه خانم ماکسول» همسر شوقی، و
 «میسن ریمن» آمریکائی تقسیم کرد.^۲
 اکثر بهائیان رهبری میسن ریمن را نپذیرفتند و در اندیشه تقویت تشکیلات
 بهائیه بر آمدند که با انتخاب هیئت نه نفره بیت‌العدل در سال ۱۳۸۲ ه.ق
 زعامت امور بهائیان به آنها سپرده شد.

۶. بهائیان و استعمار گران

یک. استعمار و «مذهب تراشی»

پیش از آن که دخالت مستقیم و غیر مستقیم استعمار گران در اختراع یا
 تأیید و ترویج مسلک بهائیت را ملاحظه کنیم، شایسته است به یک ویژگی
 دیرینه استعمار در موضوع «مذهب تراشی» توجه کنیم. یکی از سیاست‌هایی
 که دشمنان ادیان الهی، همواره آن را دنبال می‌کردند، تحریف مذهب حق و
 اختراع مذهب جدید به جای آن بود. «مذهب تراشی» از دیر زمان رایج بود و
 همیشه در کنار دعوت حق پیامبران - علیهم‌السلام - عده‌ای داعیه مذهب و
 مسلک جدید داشتند تا دگه‌ای باز کرده به منافع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی
 و... دست یابند.

در عصر حاضر، «مذهب تراشی» شکل جدیدی به خود گرفته و همراه با

۱. ر.ک: تاریخ جامع بهائیت، ص ۲۴ - ۲۵.

۲. ر.ک: همان، ص ۵۹۶.

پیشرفت دانش بشری، بعضی از مسلک‌ها و مکاتب نو به وجود آمده، چهره علمی و سیاسی به خود گرفته، و با «ایسم»ها ظهور نمودند. مسلمانان از زمان‌های گذشته تا امروز، شاهد پیدایش انحراف فکری و عملی در جریان خلافت، حکمیت و خوارج و به وجود آمدن فرق مختلف مذهبی در قرن دوم و سوم بوده‌اند. انحراف و برداشت‌های نادرست ابن تیمیه در قرن هفتم، و ظهور کامل این انحراف در قرن دوازدهم توسط محمد بن عبدالوهاب - هم - نمونه‌های بارز «مذهب تراشی» است که از سوی بیگانگان ترویج و حمایت می‌شود.

استعمار جدید در قرن اخیر، برای زدودن اصالت مذهب و به انزوا کشیدن «دین»، مسلک‌های گوناگون را به وجود آورده، یا از آنها حمایت کرد که از جمله آن بهائیت در ایران، قادیانگری در هندوستان و پاکستان و وهابیت در حجاز است. مهم‌ترین هدف استعمار از حمایت و ترویج این مسلک‌های ساختگی، ایجاد تشّت در میان مسلمانان و از هم پاشیدن اساس و بنیان دین است.

حدود یکصد سال پیش که آفتاب در مستعمرات انگلیس غروب نمی‌کرد، وزارت امور خارجه این کشور برای تداوم حاکمیت خود بر ممالک مستعمره، شعبه‌ای مخصوص ادیان مستعمرات، مستملکات، ممالک نیمه مستعمره و حتی سرزمین‌های مجاور آنها دایر کرده و دیپلمات‌هایی که در سفارت‌خانه‌های انگلیس در آفریقا، آسیا و خاورمیانه با عنوان دبیری حضور داشتند، برای این شعبه فعالیت می‌کردند.

بعضی از مورخان بر این باورند که ظهور فرقه «بهائیت» برای هدف سیاسی بود که پشت مظاهر دینی مخفی شد. بعضی از رهبران این فرقه‌ها، کشیشانی بودند که استعمار از آنها جهت تفرقه میان مسلمانان و بد جلوه دادن تعالیم

انسانی استفاده کرد، چنان که برای همین مقصود از ملا احمد قادیانی در هندوستان استفاده کرد.^۱

گرچه تاریخ، اصل شکل گیری فرقه بهائیت و فرقه بابیگری - که پیش در آمد آن است - را به صراحت روشن نکرده که آیا آنها ساخته و پرداخته مستقیم سیاست های خارجی بودند یا نه؟ ولی به هر صورت که باشد، نتیجه یکی است یعنی ایجاد یک صف بندی در مقابل مسلمانان.

یکی از کسانی که عمیقاً درباره مسلک «بابیت» و «بهائیت» تحقیق کرده و تعالیم و کتاب های آنها را مستقیماً مورد مطالعه قرار داد و نیز از نوشته های مخالفان نیز بهره برده، می گوید: در نتیجه این کوشش و تحقیق، پرده از جلو چشمانم پاره شد و نقشه های توطئه آمیز و گسترده استعمار بر ضد اسلام، کشف شد و به طور یقین بر من آشکار شد که بهائیت یک گروه باطنی مسلک اند که سه نیرو در پشت سر، آنها را مورد حمایت قرار می دهند: استعمار با حيله ها و توطئه هایش، رژیم صهیونیستی با همه امکانات مخفی و آشکارش، مسیحیان و مؤسسه های تبشیری.^۲

دو. همبستگی یهودیان و بهائیان

با آغاز دعاوی مسلک جدید از سوی سران بابیت و بهائیت، انجمن جهانی یهودیان به تأیید و تقویت و کمک مالی و عملی از آنان پرداختند. دلیل اشتیاق یهود برای چنین کاری این بود که یهودیان از قرن نوزدهم میلادی در

۱. ر.ک: الموسوعة الذهبية للعلوم الاسلامية، ج ۷، ص ۵۵۴.

۲. ر.ک: حقيقة البایة و البهائية، ص ۴.

صدد ایجاد یک کشور مستقل بودند که یکی از بزرگ‌ترین موانع، در برابر آنها، قدرت و نیروی اسلام و امت اسلامی بود که بیشترین کینه را نسبت به یهود داشتند. از این‌رو، یهودیان برای زدودن افکار اصیل اسلامی و مقابله با آن، به تعریف و تمجید از سران بهایی پرداخته‌اند، تا در کنار ادعای نسخ شریعت اسلامی و برداشتن جهاد و دفاع در مسلک نوظهور، زمینه‌های همزیستی با یهودیان آماده گردد.

از سوی دیگر، در دوره‌ای - حدود یکصد و شصت سال، با ادعای میرزا علی محمد باب، بایبگری در ایران آغاز شد و برای مدتی ایران مرکز اصلی و به اصطلاح کعبه آمال بهائیان بود. اما با حکم ارتداد بهائیان از سوی مجتهدان و علمای اسلام و سخت‌گیری بر آنها و فرار رهبران بهائیان به بغداد و استانبول و سرانجام به جزیره قبرس و گریختن پیروان میرزا حسین علی بهاء به عکا (در فلسطین اشغالی) این کعبه آمال تغییر جهت داد، نام و عناوین رهبران بهائیت که با «میرزا» و «سید» آغاز می‌شد، به «افندی» که عنوان عثمانی بود، تغییر شکل داد. در چنین دورانی بود که با تشکیل حکومت غاصبانه اسرائیل شوقی افندی، رهبری بهائیت را به دست گرفت. و برای اولین بار نام «ارض اقدس» و «مشرق الاذکار» از زبان وی شنیده شد.

ناگفته نماند که در آن سوی سگه، یهود کوشش‌های فراوانی کرد تا میرزا حسین علی بهاء و عباس افندی را مظهر پیروزی یهود و مصداقی از پیشگویی عهد قدیم^۱ مبنی بر تجلی نور الهی در جهان هستی و... قرار دهد!!!

۱. خداوند از سینی برآمد و از سیبیر برایشان تجلی کرد و از کوه پاران درخشنده شد و با هزار هزاران مقدسان ورود نمود و از دست راستش به ایشان شریعتی آتشین رسید.

یکی از نویسندگان بهایی (ابوالفضل جرفادقانی = گلپایگانی) با توجه به بند دوم از فصل ۳۳ سفر تثنیه، کتاب تورات که آمده: «پروردگار از کوه سینا آمد و از ناحیه ساعیر بر مردم طلوع کرد و از کوه فاران درخشش نمود و از ربوات قدس آمد و از سمت راستش نور سه بیعت بود»، می گوید:

قبل از برپایی قیامت، باید خداوند چهار مرتبه بر مخلوقات تجلی کند و چهار ظهور واقع گردد تا بنی اسرائیل به کمال رسد و کارشان به خداوند بزرگ منتهی گردد. پس پراکندگی آنان از دورترین نقطه جمع می گردد و شرف همه افراد از آنها دفع می شود و در زمین مقدس ساکن می گردند و موازین گذشته به آنها بر می گردد.^۱

سه. به رسمیت شناختن یکدیگر

علی رغم سابقه دشمنی که میان یهودیان و مسلمانان در طول تاریخ اسلام بود، و بهائیت هم ریختن خون مسلمانان و غارت اموال را مباح اعلام کرده بود،^۲ چهارمین پیشوای بهائیت در صدد برآمد تا با استفاده از اختلافات دیرینه مسلمانان و یهودیان، سرزمین اشغالی فلسطین (اسرائیل) را به عنوان مرکز اصلی بهائیان بپذیرد و دولت غاصبانه یهود را به صورت پناهگاه و تکیه گاه جهانی این فرقه در آورد.

دولت غاصب اسرائیل، از وضعیت به وجود آمده به خوبی استفاده کرد و

تورات، ترجمه فاضل خان همدانی، ص ۳۹۷.

۱. ر.ک: دائرة المعارف القرن الرابع عشر (العشرین) ج ۲، ص ۳۷۷.

۲. چنان که در گزارش نماینده سیاسی انگلیس در ایران در تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۸۵۰ م آمده است. ر.ک: اشعاب در بهائیت، ص ۴۵.

لذا برای سرمایه‌گذاری در حیطه حکومت غاصبانه اش از همگان دعوت کرد و با روی خوش نشان دادن به سرمایه‌داران بهایی در فلسطین اشغالی، زمینه‌های سرمایه‌گذاری فراهم شد؛ چنان که تدفین رهبران بهایی در فلسطین اشغالی، بهانه‌ای دیگر برای تفاهم بیشتر بهائیان و یهودیان به دست داده است. از این رو، شوقی افندی در تلگراف ۹ ژانویه ۱۹۵۱ م رسماً از تشکیل دولت غاصب اسرائیل حمایت کرد.^۱ و میرزا حسین علی بهاء هم پیش از آن، در مدت حیاتش مردم را به اجتماع صهیونیسم در سرزمین اشغالی فلسطین دعوت کرد و در کتاب «الاقْدَس» که پنداشت وحی‌ای است از آسمان نازل شده، در تأیید و تمجید دولت غاصب صهیونیستی پرداخته است.^۲

و شرمگین‌تر آن که، پسر میرزا حسین علی (عبدالبهاء) تلاش مذبحخانه‌ای کرده است تا سرزمین فلسطین را، سرزمین یهودیان و وطن آنان قرار دهد و اظهار امیدواری می‌کند که یهودیان پراکنده در جهان، به یک اجتماع بزرگ دست یابند و با آمدن به سرزمین فلسطین و با تصرف زمین‌ها، روستاها و سکنی گزیدن در آنها، همه سرزمین فلسطین را سرزمین و وطن خود قرار دهند!!!^۳

۱. ر.ک: انشعاب در بهائیت، ص ۱۶۹.

۲. وی آورده است: «هذا يوم فيه فاز الكلیم بانوار القدیم، و شرب زلال الوصال من هذا القدح الذی به سجت البحور. قل تا الحق ان الطور يطوف حول مطلع الظهور، و الروح ینادی من فی الملكوت، هلموا و تعالوا یا ابناء الغرور، هذا يوم فيه سرع، کرم اشوقاً للقاءه و صاح الصهیون قد اتی الوعد، و ظهر ما هو المكتوب فی السواح الله لمتعالی العزیز المحبوب». الاقدس، ص ۱۱۸.

۳. ر.ک: مفاوضات عبدالبهاء.

البته در مقابل این خوش خدمتی های بهائیان، دولت غاصب اسرائیل، نمک شناسی نکرد و جزو اولین کشوری بود که مسلک بهائیت را به رسمیت شناخت و جزو مذاهب رسمی کشورش قرار داد. پروفیسور نرمان نیویچ، دادستان اسبق حکومت فلسطینی که یکی از شخصیت های سیاسی و حقوقی دولت غاصب اسرائیل است، بهائیت را در ردیف سه دین «یهودی، اسلام، مسیحی» به رسمیت شناخته، چنین می نویسد:

... اکنون فلسطین را نباید فی الحقیقه منحصرأ سرزمین سه دیانت محسوب داشت، بلکه باید آن را مرکز و مقر چهار دیانت به شمار آورد؛ زیرا امر بهایی که مرکز آن «حیفا» و «عکا» است و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است، به درجه ای از پیشرفت و تقدّم نایل گشته که مقام دیانت جهانی و بین المللی را احراز نموده است. و همان طور که نفوذ این آیین در سرزمین مذکور روز به روز رو به توسعه و انتشار است، در ایجاد حسن تفاهم و اتحاد بین المللی ادیان مختلف عالم نیز عامل بسیار مؤثری به شمار می آید... (رایین، بی تا: ص ۱۷۰)

به این ترتیب، بهائیان زیر ستاره شش پر اسرائیل، به حیات خود ادامه دادند و در نتیجه برای همیشه، وابسته به حمایت اسرائیل شدند و در حقیقت آینده هر دو به یکدیگر گره خورده است.

چهار. حمایت روسیه تزاری از بهائیان

پس از اعدام محمدعلی باب در تبریز، سه تن از بهائیان به جان ناصرالدین شاه سوء قصد کردند ولی محافظان شاه با شمشیر به سوء قصد کنندگان حمله ور شدند، و آنان را دستگیر کردند.

در این زمان، میرزا حسینعلی که از سوی مظنون قلمداد می شد، به منظور مصون ماندن از تعقیب و دستگیری که چه بسا به اعدامش می انجامید، به

سفارت روس پناهنده می‌شود و سفیر و حتی دولت روسیه تزاری از وی حمایت کردند. وی، مدتی در مقرّ تابستانی سفارت روس در «زرگنده» شمیران به سر برد و بنا بر منابع بهائی، به رغم اصرار سفیر روس بر ادامه اقامت وی در آنجا و امتناع از تسلیم او به نمایندگان شاه، سرانجام سفیر از وی خواست که به خانه صدر اعظم برود و «ضمناً از مشارالیه [میرزا آقا خان نوری، صدراعظم] به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست او بکوشد»،^۱ «و اگر آسیبی به بهاء‌الله برسد و حادثه‌ای رخ دهد»، شخص صدراعظم مسئول سفارت روس خواهد بود.^۲ توجه خاص سفیر روس به سرنوشت «باب» و «بایبان»، موجب شد که وی پس از تسلیم میرزا حسینعلی به صدر اعظم، همچنان مراقب کار باشد و با پیگیری موضوع و «پیغام شدید»، موجبات رهایی او را از زندان فراهم آورد. از سوی دیگر این امور سبب شد تا شاه ایران، مهد علیا - مادرش - و سایر درباریان بیشتر به وی مظنون شوند و طرح توطئه سوء قصد را از جانب او بدانند؛^۳ و بالاخره حکومت ایران دستور دهد که حسینعلی تهران را به مقصد بغداد ترک گوید. در این هنگام سفیر روس از وی خواست «که به روسیه برود و دولت روس از او پذیرایی خواهد نمود»، اما او نپذیرفت؛ هنگام سفر تبعید نیز نماینده‌ای از سوی سفارت روس همراه

۱. ر.ک: قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲. ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۵۹۳.

۳. همین جریان را عباس افندی (عبدالبهاء) در مقاله سیاح آورده است. و نیز ر.ک: نامه‌ای از سن پالو، ص ۳۰۶.

کاروان بود.^۱ بایان دیگر نیز ناگزیر از ترک تهران و رفتن به بغداد شدند. حمایت بی دریغ روسیه از بهاءالله، از نفوذ استعمار شرق در این فرقه و استفاده سیاسی از وی پرده بر می‌دارد. برای پی بردن بیش تر به این مطلب، بخشی از نوشته سومین پیشوای بهائیت یعنی «شوقی افندی» (شوق ربّانی) نوه دختری میرزا حسینعلی و جانشین عباس عبدالبهاء را می‌خوانیم:

... هنگامی که سوء قصد اتفاق افتاد، حضرت بهاءالله [!] در لواسان تشریف داشتند. و میهمان صدر اعظم بودند... در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس «پرنس دالگورکی» سمت منشی گری داشت، آن حضرت را ملاقات کرد و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه سفیر بود، رهبری و دعوت نمود. آدم‌های حاج علیخان حاجب الدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند، موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصاً به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق در یای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا او را که به دخالت در این حادثه متهم شده بود، تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم بهاءالله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه صدر اعظم تشریف بیاورند. ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست آن بکوشد... (شوقی افندی، بی تا: ج ۲، ص ۱۵)

به عقیده بعضی، علت آزادی و تبعید حسینعلی بهاء، افشا شدن هویت وی و حمایت علنی سفارت روسیه تزاری - و حتی دولت روسیه - از بهائیان و

۱. ر.ک: تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۶۱۱، ۶۱۷-۶۱۸؛ قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۸.

به ویژه شخص میرزا حسینعلی بوده است. در این باره آورده‌اند:

با توجه به مفاد عهد نامه‌های ترکمان چای و گلستان، دولت روسیه قرار گذاشت که با تبعه آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود و بنابراین مقررات، هر یک از طرفین دعوی، تبعه کشور روسیه باشد، باید محاکمه در حضور نماینده دولت روس انجام گردد. مجموعه مطالب فوق نشان می‌دهد که برطبق مقررات کاپیتولاسیون با آقای میرزا حسینعلی نوری رفتار شده است، گویا ایشان هم تبعه رسمی دولت روس بوده‌اند. و چه خوب گفته‌اند:

خدایا زین معما پرده بردار!

اکنون که رابطه بهاء الله با آقای کینیاژ دالگورکی برای دولت ایران و شاه وقت آفتابی شده بود، دیگر دولت روس نمی‌توانست از وجود شخص بهاء در ایران برای ادامه برنامه خود استفاده نماید، و از طرفی اگر ایشان در ایران می‌ماند ممکن بود به دست مسلمانان کشته شود، و از همه مهم‌تر مادر ناصرالدین شاه مهد علیاء، بهاء‌الله را مقصّر اصلی می‌دانست. این چند موضوع سبب شد که جناب سفیر نقشه دیگری بریزد، مقدمات اعزام وی را به جانب دیگر فراهم ساخت و با وسایلی آن چنان صحنه سازی نمود که میرزا حسینعلی از ایران تبعید گردد، تا در خارج بتواند به وسیله آن وجود نازنین به هدف‌های خویش نایل شود...!!! (رایین، بی‌تا: ص ۱۱۱-۱۱۲)

آری، به این ترتیب میرزا حسینعلی از زندان آزاد و تحت حمایت سفارت روس به بغداد تبعید شد. و از آنجا که کنسول روس، وی را تا بغداد حراست و حفاظت کرده بود، وی آیه‌ای در شأن روس‌ها نازل کرد!

بعدها که شروع به صدور الواح مذهبی کرد، لوحی نیز خطاب به پادشاه روس صادر نمود و از این که الکساندر نیکلایویچ (الکساندر دوم) امپراطور روس، دستور حمایت و آزادی او را داده است تشکر کرد:

ای پادشاه روس، ندای خداوند ملک قدوس را بشنو [منظور میرزا حسینعلی بهاء است] و به سوی بهشت بشتاب، آن جایی که در آن ساکن شده است کسی که در بین ملاء بالا اسماء حسنی نامیده شده و در ملکوت انشاء به نام خداوند روشنی‌ها نام یافته است. مبدا این‌که هوای نفست تو را از توجه به سوی خداوند بخشاینده مهربان باز دارد. ما شنیدیم آن‌چه را در پنهانی با مولای خود گفته و لذا نسیم عنایت و لطف من به هیجان آمد و دریای رحمتم به موج افتاد، ترا به حق جواب دادیم، به درستی که خدای تو دانا و حکیم است و به تحقیق یکی از سفیرانت مرا یاری کرد، هنگامی که در زندان اسیر غل و زنجیر بودم، برای این کار خداوند برای تو مقامی را نوشته است که علم هیچ کس بدان احاطه ندارد. مبدا این مقام را از دست بدهی!!!
(رایین، بی تا: ص ۱۱۵)^۱

شوقی ربّانی نیز این لوح را تأیید کرده است.^۲ علاوه بر صدور این الواح و آیات - که مبین ارتباط میرزا حسینعلی با دولت روس یا لااقل حمایت مستقیم آن دولت از او و بهائیان است - اقرار نامه‌ای است از وی که دریافت مقرری را تأیید می‌کند. البته چون در دوران پیشوایی میرزا حسینعلی و ایام اقامت او در عراق و استانبول، فقط دولت روسیه تزاری او را تحت حمایت خود قرار داده بود، می‌توان گفت وی مقرری خود را نیز از روس‌ها دریافت می‌داشته است. بعدها میرزا حسینعلی از این که قبول شهریه از دولت نموده بود، اظهار پشیمانی می‌کرد. وی، در یکی از الواح می‌نویسد:

«قسم به جمال قدم که اول ضرری که بر این غلام وارد شد این بود که

۱. نیز ر.ک: ص ۱۱۵؛ آثار قلم‌اعلی، ج ۱، ص ۷۶؛ قرن بدیع، ج ۲، ص ۴۹.

۲. ر.ک: قرن بدیع، ج ۲، ص ۸۶.

قبول شهریه از دولت نمود»^۱.

وجود چنین مواردی در مکتوبات و نامه‌های میرزا حسینعلی و اخلاف او سبب شده است که موضوع ارتباط دول استعماری با آیین‌های «بابی» و «بهایی» یکی از مسایل جدی و پرمناقشه تاریخ بهائیت شود. گرچه دیدگاه‌های مختلف در این باره، قابل تحلیل و بررسی و دقت بیشتر است لیکن عده‌ای می‌گویند: تاریخ تکوین این دو مسلک، بیش از هر چیز، دگراندیشی فرقه‌ای در درون مکتب شیخی و تنش‌های اعتقادی، سیاسی و تاریخی را به عنوان موجد و مسبب اصلی آنها به ذهن متبادر می‌کند، ولی در علاقه‌ی دول استعماری به پیگیری حوادث آنها، و گاهی دخالت آشکار در سیر تحولات این آیین‌ها - از جمله فشار سیاسی دولت روس برای حفظ جان میرزا حسینعلی نوری - نیز هیچ‌گونه شکی وجود ندارد.^۲

موارد دیگری از این علاقه دول استعماری، در منابع بهائی و غیربهائی گزارش شده است؛ از جمله در ۱۲۷۸، سر آرنولد باروز کمبال، جنرال قنسولی دولت انگلستان، با میرزا حسینعلی در بغداد ملاقات و قبول حمایت و تابعیت دولت انگلیس و مهاجرت به هند استعماری یا هر نقطه دیگری را به او پیشنهاد کرد.^۳ نظیر همین تقاضا را نایب کنسول فرانسه در ایامی که وی در «ادرنه» بود از او داشت و از وی خواست که تابعیت فرانسه را بپذیرد تا مورد

۱. ر.ک: مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۵۹.

۲. ر.ک: دانشنامه جهان اسلام، ج ۴، ص ۷۳۵.

۳. ر.ک: قرن بدیع، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۶.

حمایت و تقویت قرار گیرد.^۱

پنج. استعمار انگلیس و بهائیان

استعمار پیر انگلیس از دیر زمان برای تفرقه و ایجاد مسلک‌های ساختگی در خاورمیانه به ویژه هندوستان و سپس ایران تلاش می‌کرد و در این راستا، کمک شایانی به شکل‌گیری و ادامه حیات سیاسی - اجتماعی بهائیان نموده است.

موضع‌گیری انگلستان در ایران همچون نفوذش در هندوستان مصیبت‌های زیادی را به بار آورده است. از بین بردن صفوف متحد و یک پارچه امت اسلامی، روشن کردن شعله‌های آتش تفرقه و نفاق در میان مسلمانان، کمک به حرکت‌های مخرب علیه تعالیم اسلامی که از جمله آن، تشویق، همکاری و همراهی رهبران بهائیت در رسیدن به هدفشان را می‌توان ذکر کرد.

آنان به کمک دولت روس، در نجات میرزا حسینعلی بهاء از اعدام، کمک شایانی کردند، چنان که خود میرزا حسینعلی بهاء می‌گوید:

... در حالی از کشور خارج شدیم که با سواره‌هایی از سوی دولت ایران و دولت روس همراه بود، تا این که با عزت و احترام وارد کشور عراق شدیم.^۲

ارتباط انگلستان با عبدالبهاء عباس، آن قدر قوی و برنامه ریزی شده بود که شکی در جاسوسی عباس برای انگلستان باقی نمی‌ماند. او بود که می‌کوشید بخشی از سرزمین اسلامی را تسلیم یهودیان کند. سخنرانی متعدد

۱. ر.ک: کشف الحیل، ج ۱، ص ۳۸۰-۳۸۱.

۲. ر.ک: حقیقه البایة والبهائية، ص ۱۹۴.

عبدالبهاء در دانشگاه‌ها و محافل مذهبی در لندن، نشانه‌های دیگری بر انگلیسی بودن اوست.

وی به طور شگفت‌انگیز از محبت انگلستان و مردم آن و نیز برتری آرای غربیان بر شرقیان نزد خارجی‌ها سخن گفته است.

و در برابر، انگلیسی‌ها هم با اعلان وفاداری به عبدالبهاء گفته‌اند که لندن مرکز خوبی برای انتشار عقاید شما خواهد بود.^۱

چنان که پیش از این، اشاره کردیم با انشعابات‌هایی که در مسلک باییت به وجود آمد، عبدالبهاء به همراه خانواده و یارانش به بغداد، سپس به قبرس و سرانجام به فلسطین رفت. هنگامی که در فلسطین بود، انگلیسی‌ها رسماً به حمایت از بهائیان برخاستند. در آن وقت، با اشغال فلسطین از سوی ارتش انگلیس، گزارشی به لرد بالفور (وزیر امور خارجه وقت) در مورد عبدالبهاء و طرفداران وی، داده شد. وی، بلافاصله تلگرافی به جنرال النبی فرمانده سپاه انگلیس در منطقه فلسطین، مخابره کرد. و در آن خواسته شد که از عبدالبهاء و خانواده و دوستان وی محافظت به عمل آید.^۲

عبدالبهاء هم به ارایه خدمات و اعلان حمایت پرداخت. لذا، خدماتی را در جهت فراهم کردن آذوقه سربازان انگلیسی در منطقه فلسطین ارایه داد و در بیرون راندن عثمانی‌ها از خاک فلسطین کمک قابل توجهی کرده بود.

مهم‌ترین اقدامی که در این ایام از سوی دولت انگلیس صورت گرفت، دادن لقب «سر» و نشان (به اصطلاح مدال قهرمانی) «نایت هود» از طرف

۱. ر.ک: همان، ص ۱۹۴ - ۱۹۶.

۲. این متن تلگرام را شوقی افندی، در قرن بدیع، ج ۳، ص ۲۹۷ پذیرفته است.

دولت انگلستان به عبدالبهاء بود.^۱

اینک که عبدالبهاء این نشان و لقب را بعد از پایان جنگ جهانی اول دریافت کرده بود، در تأیید دولت انگلیس لوحی صادر نمود و در آن امپراطور انگلیس را چنین دعا کرد:

پروردگارا! امپراطور بزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات
رحمانی خود مؤید بدار و سایه بلند پایه آن کشور را بر این منطقه
بیارای، و حفظ و حمایت خویش را مستدام بدار، تو نیرومند و عالی
و عزیز و حکیم می باشی.^۲

این حمایت‌ها همچنان ادامه داشت تا این که پس از مرگ میرزا حسینعلی،
زمینه دیگری به وجود آمد که سازمانی که در وزارت خارجه انگلیس به کار
مذاهب خاورمیانه و اروپا می پرداخت از آن بهره‌وری بیشتر کرده و جانشین
بهاء را از خود وی بیشتر مورد حمایت قرار داد. و در برابر آن، عبدالبهاء
عباس افندی در ضمن سخنرانی در منزل میس کراپربه سال ۱۹۱۱ ضمن
ستایش از دولت انگلیس چنین گفت:

... خوش آمدید، خوش آمدید، اهالی ایران بسیار مسرورند از این که
من آمدم اینجا و الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام حاصل
می شود و نتیجه به درجه‌ای می رسد که به زودی افراد ایران جان خود
را برای انگلیس فدا می کنند، و همین طور انگلیس خود را برای ایران

۱. رک: قرن بدیع، ج ۱، ص ۳۹۹؛ نامه‌ای از سن پالو، ص ۱۷ - ۳؛ خاطرات صبحی، ص ۹۴.

۲. متن عربی دعا چنین است: «اللهم اید الامپراطور و الاعظم جورج الخامس [مل] انکلترا بتوفیقات الرحمانیه و ادم ظلها الظلیل علی هذه الاقلم الجلیل بعون و صون و حمایت، ان انت المقتدر المتعالی العزیز الحکیم». نامه‌ای از سن پالو، ص ۱۸.

فدا می‌نماید، از اصل ملت ایران و انگلیس یکی بودند... این ملت انگلیس و ایران هر دو برادرند، لهذا در زبان انگلیسی، بسیار الفاظ ایرانی است...^۱

شش. گرایش سران بهائیت به آمریکا

در سده اخیر، کاهش قدرت انگلیس در منطقه خاورمیانه و نفوذ و پیشرفت سریع آمریکا، موجب شد که عباس افندی (از پیشوایان بهائیان) به جانب آمریکا روی آورد. وی در سفرش به آمریکا، در یکی از سخنرانی‌ها گفته است:

... امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی وارد شدم. من شرقی هستم. الحمد در مجلس غرب حاضر شدم و جمعی می‌بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور است. و این مجلس را دایر بر امن می‌گویم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان آمریکا و ایران حاصل گردد...^۲

عباس افندی، سپس آمریکائیان را تشویق به هجوم به ایران و سرمایه‌گذاری در این کشور کرده و در خطاب خویش به آمریکائیان گفت: ...از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش در زیر خاک پنهان است، امیدوارم ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود... (رایین، بی تا: ص ۱۲۴)

۱. ر.ک: خطابات عبدالبهاء، جلد اول.

۲. ر.ک: همان، عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۳.

هفت. وضعیت فعلی بهائیان در آینه غربیان و استکبار جهانی

با توجه به تبلیغات گسترده رسانه های غرب مبنی بر حمایت از فرقه بهائیت در ایران و سایر کشورهای جهان، نکات تازه ای در موضع گیری غرب و به ویژه استکبار جهانی در رابطه با این گروه، کشف می شود. بررسی و تحلیل عمیق این موضوع خود فرصت دیگری را می طلبد. و اینک به طور اجمال به بعضی از ترفندهای استعمارگران، تبلیغات، حمایت ها و تلاش گسترده رهبران فعلی بهائیان اشاره می کنیم:

هشت. تلاش بهائیان در افزایش جمعیت

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، جایی برای ادامه تبلیغات گمراه کننده فرقه مرتد بهائیت باقی نماند و لذا تعدادی از آنان به دین اسلام برگشتند و برخی پا به فرار گذاشتند و بعضی دیگر به تبعیت از این مسلک ادامه دادند. آنان که در ایران ماندند علی رغم محدودیت های اعلام شده از سوی دولت جمهوری اسلامی در خصوص کنترل جمعیت، در جلسات خود نسبت به این مسأله، با حساسیت برخورد کرده و تصمیم گرفتند که همچنان به تولید نسل و افزایش جمعیت خود ادامه دهند. هدف آن ها از این تصمیم عبارت است از:

الف) افزودن جمعیت فرقه بهائیت، جهت گرفتن امتیازات بیشتر.

ب) منزوی نشدن به دلیل کمی جمعیت در شهرها و روستاها.

ج) آماده نمودن جو برای افزایش فعالیت های سیاسی خود.^۱

۱. ر.ک: خبرنگار فرهنگ - اجتماعی، شماره ۱۰۶، ص ۲۸ و نیز شماره ۱۰۸، ص ۴۴ - ۴۵.

نه. تلاش غرب برای جلوه دادن فرقه بهائیت در ردیف ادیان الهی برخی از کشورهای اروپایی و آمریکایی، سال گذشته اقدام به چاپ و انتشار یک سری تمبر با نام معرفی ادیان الهی کرده‌اند که یکی از تمبرها به فرقه ضالّه بهائیت اختصاص دارد. این تمبرها به صورت یک مجموعه شامل ادیان اسلام، مسیحیت و زرتشت است. تمبرها حاوی تصاویر و اشکالی است که به عنوان سمبل دین شناخته شده است. چاپ این تمبرها نشانگر تلاش و شگردهای مختلف استکبار برای ترویج فرقه ضالّه بهائیت و مقابله با آیین مقدّس اسلام است.^۱

ده. حمایت آمریکا از فرقه ضالّه بهائیت

آمریکا در پی حمایت‌های مستمر از فرقه ضالّه بهائیت، هر از چند گاهی در صدد تصویب لایحه بر می‌آید. در همین رابطه در سال‌های اخیر، در مجلس سنای آمریکا، در سال‌های ۱۳۹۲-۱۹۸۲ پنج مصوبه در حمایت از این فرقه به تصویب رساندند. روسای جمهور آمریکا، همواره از این فرقه، حمایت و پشتیبانی می‌کردند. اخیراً کنگره آمریکا از رئیس جمهور این کشور خواست که خواستار عملکردهای (به اصطلاح) حقوق بشر در ایران شود. کلینتون در پاسخ به این درخواست اعلام داشت، من عمیقاً درباره موقعیت جامعه بهایی و سایر اقلیت‌های مذهبی! در ایران نگران هستم و به شما اطمینان می‌دهم که ما به اصرار خود نسبت به رعایت حقوق بشر

۱. ر.ک: همان، شماره ۱۳۳، ص ۱۰ - ۱۱.

اقلیت‌های مذهبی در ایران ادامه خواهیم داد.^۱
معرفی و نقد و بررسی مباحث دیگر مربوط به بهائیت، در بخش بعدی این
مقاله، خواهد آمد.

۱. ر.ک: رویدادها و تحلیل، شماره ۱۰۴ و ۱۰۵، صص ۲۷ - ۲۸.

نقد و بررسی آیین بهائیت

□ عزالدین رضائزاد

اشاره

در مقاله‌های پیشین به معرفی فرقه بهائیت و گوشه‌هایی از انحرافات آن پرداختیم. در این نوشتار به مقوله‌های ایدئولوژی بابی‌گری و بهایی‌گری، جهت‌گیری کلی ایدئولوژی بهائیه، تحلیل جامعه شناختی از شکل‌گیری بهائیت و بالاخره مسئله ادعای الوهیت پرداخته شده و نقد و بررسی آن ارائه می‌شود.

مقدمه

در شماره‌های پیشین مجله، در موضوع «بائیت» و تاریخچه این مسلک استعماری و پایه‌گذاری تشکیل مسلک انحرافی دیگر - بهائیت - مطالبی ارائه شد.

بهائیت، آیینی بی‌بها، ادعایی دروغین، آموزه‌هایی استعماری و ابزار گمراهی مردم در دست قدرت‌های استکباری است.

در بخش پیشین این سلسله نوشتار به نمونه هایی از نقش استعمار در شکل گیری بهائیت و وابستگی این مسلک به استعمارگران عصر اشاره شد. در این بخش به نقل، نقد و بررسی برخی از ادعاهای ناروای این فرقه پرداخته می شود تا آن دسته از خوانندگان که می خواهند اطلاعات بیش تری به دست آورند، به عمق پوچی و انحراف آن پی ببرند و دریابند که چرا و چگونه مستکبران و سیاستمداران غربی از این گروه حمایت می کنند، در مجامع بین المللی با نام دفاع از حقوق بشر یا آزادی ادیان، از حقوق از دست رفته و مظلومیت بهائیان دروغ پرداز و فاسد داد سخن می دهند و در حقیقت تلاش می کنند تا میان مسلمانان تفرقه اندازی کنند.

ناگفته نماند که هشیاری و دقت نظر اندیشمندان و حاکمان مسلمان می تواند همراه با آگاهی بخشیدن به نسل جوان، از انحراف و گرفتار شدن آنان در دام مسلک های ساختگی - از جمله بهائیت - جلوگیری به عمل آورد.

۱. ایدئولوژی بابی گری و بهایی گری

با اعدام باب در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ ه. ق، مسلک بابیت به تزلزل و تشتت دچار شد و گرچه عده ای از بابیان نخستین پس از پی بردن به ادعاهای بی اساسی چون نسخ شریعت اسلام و ظهور آیین جدید، دست از این آیین کشیدند، ولی برخی از طرفداران آن با انگیزه های گوناگون، از جمله حمایت های گوناگون بعضی از کشورها و مخالفان اسلام و تشیع، بابیت را در شکل حمایت از جانشین باب - میرزا یحیی (صبح ازل) - پی گیری کردند. پس از تبعید این گروه به بیرون از کشور ایران، آیین خود را در بغداد، ترکیه، فلسطین اشغالی و قبرس تبلیغ می کردند تا آن که ادعاهای

جدید حسین علی نوری با استقرار در «حیفا»ی سرزمین اشغالی رسماً مورد توجه رژیم غاصب صهیونیستی و استعمارگران قرار گرفت. آموزه‌های غلط و توهم‌آمیز علی محمد شیرازی (باب) به دست یحیی (صبح ازل) مورد توضیح و تفسیر قرار گرفت. ازلیان با مرام جدید بابی خو گرفته، در صدد بودند تا ایدئولوژی بایه را حفظ کنند، ولی حسین علی نوری پس از فراهم کردن زمینه‌های لازم برای اعلان موجودیت، دعاوی چندی را نیز اعلام نموده و ایدئولوژی بهائیه را بر مبنای نسخ شریعت پیشین مطرح کرد.

او هر جا به تناسب موقعیت، مقام و مخاطبان، دستورهایی را صادر می‌کرد که به ایدئولوژی آنان معروف گردید. بی‌ارزشی و پوچی مفاهیم این ایدئولوژی در بررسی و تحلیل بعضی از آموزه‌های آن نشان داده خواهد شد.

۲. جهت‌گیری کلی ایدئولوژی بهائیه

فرقه‌های انحرافی با اهدافی متفاوت پدید می‌آیند و در زمینه‌های گوناگونی فعالیت می‌کنند. در قرن سیزدهم هجری، خاورمیانه شاهد رویداد و خیزش مرام‌ها و مسلک‌های جدید بوده است. ظهور فرقه‌های وهابیت در حجاز، ترویج افکار لیبرالیستی جدایی دین از سیاست، ملی‌گرایی در کشورهای آسیایی به ویژه در ترکیه، ادعاهای دروغین ملاغلام احمد قادیانی در هندوستان و بالاخره ظهور بایه و بهائیه در ایران، هدف‌های مشترکی را تعقیب می‌کردند.

همه فرقه‌های گمراه و گمراه‌کننده با سرسپردگی به قدرت‌های استکباری و شیطانی با هدف مشترک ایجاد تفرقه میان صفوف مسلمانان و تزلزل در باورها و افکار آنان و در نتیجه، از بین بردن اسلام یا تبدیل اسلام ناب

محمدی به یک مکتب بشری یا فکری کهنه و مندرس و... بوده است. از سوی دیگر، هر یک از فرقه‌ها در خاستگاه جغرافیایی خود، هدف ویژه‌ای را دنبال می‌کردند. در شرایط اجتماعی - فرهنگی ایران که بیش‌تر مردم آن را شیعه امامیه تشکیل می‌دادند و با توجه به این که در مکتب تشیع مباحث اجتهاد و تقلید رواج داشته، مردم جایگاه مرجعیت عالمان دین شناس را ارج می‌گذاشتند، هم چنین بسیاری از سنن اجتماعی - فرهنگی با مفاهیم دینی آمیخته شده بود.

در چنین وضعیتی، جهت‌گیری کلی ایدئولوژی فرقه‌های بایه و بهائیه، جداسازی ملت ایران از مراجع تقلید و مشغول کردن آنان به مکتبی بشری بود؛ مکتبی که جنبه‌های غیر عقلانی آن به عقلانیتش می‌چربد و به تدریج از صحنه‌های عملی زندگی اجتماعی و سیاسی خارج می‌شود. در نهایت، گرایش به این ایدئولوژی موجب دور شدن مردم از دین و دینداری شده، پیوستن به مکاتب غیر دینی را آسان می‌کند.

پیدایش ایدئولوژی جدید، با ارایه تغییراتی تازه در تفسیر اصول و فروع دین، جدایی آن از دین اسلام و شیعه را به دنبال داشت. گرچه انحراف و بدعت جدید با عنوان «رکن رابع» و «ادعای نیابت خاصه» در عصر غیبت کبری، زمینه مناسبی برای انحراف بزرگ‌تری به نام «باییت» آماده کرده بود، ولی پدید آمدن آیین و مناسک تازه در فروع دین، پیروان علی محمد باب را از دیگر مسلمانان و شیعیان در زندگی عملی و اجتماعی نیز جدا نمود.

از سوی دیگر، حکم تکفیر و ارتداد علی محمد شیرازی و پیروان وی از سوی علمای شیعه در ایران و عراق، و سپس با فتوای عالمان مسلمان در کشورهای دیگر، موجب شد تا دنیای اسلام با بدعت تازه‌ای که استعمارگران آن را پایه گذاشته بودند و از آن حمایت می‌کردند، آشنا شود.

ناگفته نماند که در این عرصه، با ادّعای دروغین حسین علی نوری (بهاء الله) و افاضات او، بایّه از حالت سنتی خارج و به آداب و رسوم متناسب با زمانه نزدیک تر شد. این نزدیکی، با آسان تر کردن احکام مربوط به روابط جنسی و وجهه‌های ظاهراً انسان دوستانه در مجازات دزدان و حکم به عدم سوزاندن کتب،^۱ گسترش روابط با اجانب، لغو حکم جهاد و مبارزه، جلوگیری از شرکت پیروان در سیاست و... قابل مشاهده است.

۳. تحلیل جامعه شناختی از شکل‌گیری بهائیت

برای تحلیل دقیق‌تر نقش دشمنان اسلام و تشیع در سرمایه گذاری برای تفرقه و پراکندگی میان مسلمانان و بهره‌گیری سیاسی - اجتماعی از اوضاع نابه‌سامانی که ایجاد کرده‌اند، بررسی آیین بهائیت از نگاه جامعه شناختی لازم می‌نماید.

چنان که پیش از این نیز به کوتاهی گذشت، قرن سیزدهم هجری، قرن ظهور مسلک‌های انحرافی برای از بین بردن اسلام به شمار می‌رود. ایجاد تنش در عرصه سیاسی - اجتماعی مسلمانان و به ویژه شیعیان، قدرت‌های جهانی را بر آن داشت که به پشتیبانی از مسلک‌های نو پدید پردازند. یکی از نویسندگان معاصر که تحقیق جامعی در موضوع «بهائیت در ایران» انجام داده، با توجه به مسایل سیاسی - اجتماعی نیمه دوم قرن سیزدهم، این

۱. حسین علی (بهاء) نوری، در کتاب *اقدس*، ص ۲۳ می‌نویسد: «قد عفا الله عنکم ما نزل فی البیان من محو الکتب»، خداوند از حکمی که در کتاب بیان آمده که همه کتاب‌ها را نابود سازید، صرف نظر کرده.

پدیده را چنین تحلیل کرده است:^۱

اگر از زاویه جامعه‌شناسی سیاسی به این تحولات نگریسته شود، روند مقابله با اقتدار سیاسی مذهب شیعه که در دوره قاجار در ایران و در میان عموم مردم حاکم بود، به خوبی دیده می‌شود.

مقام نیابت عامه امام زمان علیه السلام - که شیعیان برای مراجع و فقهای خود قایلند - نقطه‌ای کلیدی در اندیشه سیاسی شیعه است. پیروی از نایب عام امام زمان علیه السلام به شیعیان این امکان را می‌دهد که در هر عصری حکومت مورد نظر و اعتقاد خویش را پایه‌گذاری کنند.

معصوم ندانستن این نواب امام عصر علیه السلام و پیروی از اعلیٰ و عدل فقها ضمن انتخابی بودن مرجع و امکان تغییر آن در هر زمان ضمانت اجرای خوبی برای دور ماندن اسلام و مدیریت جامعه اسلامی از برداشت‌ها و مدیریت‌های نادرست است.

انتخابی بودن مرجع و ولی فقیه، برآورنده مردمی بودن آن و امکان تغییر مرجع یا ولی فقیه با سلب عدالت، یا اعلیٰت از او ضمانت‌کننده حفظ دین و مدیریت آن از کج اندیشی‌ها و ناتوانی‌ها است. اگر این نیابت عام به نیابت خاص مبدل شود، دیگر امکان انتخاب، تغییر و سرپیچی از آرای خود سرانه فردی که نایب خاص تلقی شده و فرمان‌های خود را به امام معصوم علیه السلام نسبت می‌دهد، از بین می‌رود. به این ترتیب هر گونه تعبیر و تفسیر از دین از سوی نایب خاص امکان‌پذیر می‌شود و در نتیجه هم محتوای دین و هم

۱. آنچه در این جا آورده می‌شود با تصرفی اندک از بخش نتیجه‌گیری فصل دوم کتاب «بهائیت در ایران»، صص ۱۱۵-۱۱۶ نوشته دکتر سید سعید زاهد زاهدانی می‌باشد.

حاکمیت آن با بحران روبه‌رو می‌گردد. این وضع در بلند مدت نتیجه‌ای جز سرخوردگی از دین و جدایی آن از سیاست نخواهد داشت.

به این ترتیب، در گرایش شیخی‌گری نیز از لحاظ سیاسی، تشکیل حکومت دینی با مشکل بزرگی روبه‌رو خواهد شد. این فرقه بر حساس‌ترین نقطه باور سیاسی مکتب شیعه در زمان غیبت کبری انگشت می‌گذارد که سر منشأ اقتدار روحانیت شیعه می‌باشد.

بعد از بی اعتبار شدن اصل نیابت عامه امام عصر علیه السلام با ملغی کردن دین اسلام از جانب میرزا علی محمد شیرازی (باب) و حسین علی نوری (بهاء الله)، این حرکت به سوی نابودی کامل دین اسلام پیش می‌رود. مخالفت با وجود قشری به نام فقها که در مکتب اسلام (چه در شیعه و چه سنی) برای تفسیر متشابهات^۱ و در صورت تشکیل حکومت اسلامی، برای مدیریت جامعه در نظر گرفته شده است،^۲ در اندیشه‌های باب و بهاء به حدی است که وجود چنین قشری را در آیین بهائیت ممنوع اعلام می‌کنند.^۳

از این رو، عده‌ای که از اقتدار روحانیت، به علت پیروی از مکتب شیخیه

۱. رک: آل عمران: ۷.

۲. اندیشه حاکمیت فقها و مجتهدان در حکومت اسلامی هم در آثار شیعه و هم اهل سنت آمده است و در این موضوع کتاب‌های مستقلی هم تدوین شده است.

۳. یکی از ابداعات بهاء‌الله، نفی روحانیت و ملغا نمودن این نهاد است. وی ضمن این که به لزوم وجود مبلغان دینی اذعان دارد، ولی برای آنان هیچ وضع جداگانه‌ای از افراد عادی نمی‌پذیرد. به عقیده او زندگی مبلغان دینی می‌باید درست مثل دیگر افراد جامعه باشد و قشر متمایزی را تشکیل ندهند. در این باره، دستوری در کتاب بیان صادر کرده است.

جدا شده بودند، به سادگی در دامن آیین جدید یعنی «بائیت» افتادند. این که معانی جدید اعتقادی و رفتاری از سوی علی محمد باب با قصد بهره برداری سیاسی بیان شده است یا خیر، فعلاً مورد بحث ما نیست؛ هر چند ردّ پای دولت روسیه در ایجاد این نوگرایی دینی، یا دست کم کمک به ایجاد آن دیده می شود - چنان که در قسمت های پیشین این سلسله نوشتار اشاره شده است - ولی باید دانست که شکسته شدن اقتدار مذهب شیعه در ایران در واقع به معنای شکسته شدن اقتدار ملی در این کشور است.

به نظر می رسد حمایت روسیه و سپس انگلستان و بعد از آن اسرائیل و ایالات متحده آمریکا از این فرقه، انگیزه ای مهم تر از شکستن اقتدار ملت ایران نداشته باشد.

البته باید یاد آور شد که شواهد نشان می دهد هیچ مکتبی نمی تواند جایگزین مکتب ریشه دار و عمیق شیعه در کشوری که به کشور امام زمان علیه السلام مشهور است، شود. افزون بر این، در مکتب بهائیت پراگندگی و سر در گمی به گونه ای است که همواره مانند یک بمب خوشه ای فرهنگی، در آن رهبر تازه ای ظهور می کند، مکتب جدیدی احداث می شود و فکر نویی مطرح می گردد.

و عده این نوبه نو شدن ها در گفتار علی محمد باب نیز داده شده است؛ در آن جا که او از آمدن پیامبران آینده (!) و «من یظهره الله» (!) سخن می گوید. و در دوران جدید، این معنا را اسماعیل رائین در کتاب «انشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربّانی» پی گیری کرده است که خوانندگان را به آن کتاب ارجاع می دهیم.

ناگفته نماند که در دوره های بعد دست اندر کاران مسلک بهائیت برای جلوگیری از فروپاشی و حفظ طرفداران به چاره جویی افتادند؛ لذا در دوره

شوقی افندی تشکیلات این مسلک به صورت نوعی حزب در می آید و همین حرکت حزب گونه بهائیت در سطح بین المللی است که تا حدی آن را از متلاشی شدن در دام تفرقه‌ها دور می‌دارد.

۴. ادعای الوهیت

شاید به سادگی باور کردنی نباشد که در نوشته‌های «باب» و «بهاء» از الوهیت و ربوبیت آن‌ها سخن رفته است و درباره جلال و جبروت خود، رجزها خوانده‌اند. به گونه‌ای که خود را «اصل قدیم» و «ربّ جلیل» دانسته و زمین و آسمان را ساخته دست توانای خود، بلکه آفریده صدای نوک قلم خود خوانده‌اند. همه انسان‌ها، حتی فرشتگان و مردگان هزار سال پیش را بنده خاکسار و آفریده ناچیز خود دانسته، جهانیان را به پرستش خود دعوت نموده‌اند.

به راستی چگونه می‌توان این یاوه‌ها را باور کرد؟ اگر چنین باشد، خود، قلم بطلان بر عقاید و مسلک خود کشیده‌اند. اینک به بخشی از نوشته‌ها و گفته‌های آنان، که مستقیماً از کتاب‌هایشان نقل می‌شود، توجه فرمایید.

۱. سید علی محمد در نامه خود به یحیی (صبح ازل) چنین نوشت:

هذا کتاب من الله الحیّ القيوم الی الله الحیّ القيوم قل کلّ من الله
یبدون قل کلّ الی الله یعودون^۱

این نامه ای است از خدای زنده و بر پادارنده جهان (باب) به سوی خدای زنده و بر پا دارنده جهان (صبح ازل) بگو همه از خدا آغاز می‌شوند و همه به سوی او باز می‌گردند!

۱. ر. ک: نقطة الکاف، ضمیمه کتاب، به همت ادوارد براون.

۲. سید علی محمد باب در کتاب «بیان فارسی»^۱ (واحد اول، باب اول)

نوشت:

کل شیء به این شیء واحد (علی محمد باب) برمی گردد، و کل شیء به این شیء واحد خلق می شود و این شیء واحد در قیامت بعداً نیست؛
 الا نفس من يظهره الله^۲ الذي ينطق من كل شأن اننى انا الله لا اله الا انا رب كل شیء و ان ما دونى خلقى، ان يا خلقى ائاي فاعبدون.

۳. شبیه همین تعابیر را حسین علی نوری (بهاء) در کتاب اقدس، فقره ۲۸۲

آورده است:

يا ملا الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه ينادیکم من شطر سجنه
 الاعظم انه لا اله الا انا المقتدر المتکبر المتسخّر المتعال العليم الحكيم
 انه لا اله الا هو المقتدر على العالمين.

۴. میرزا حسین علی نیز در نوشته‌ای به هادی دولت آبادی خطاب می کند:

۱. بیان فارسی کتابی است که علی محمد شیرازی در زمان تبعید در قلعه ماکو تألیف آن را آغاز کرد و تقریباً در مدت دو سال و نیم مشغول نوشتن آن بود و می خواست آن را نوزده «واحد» و هر «واحد» را نوزده «باب» قرار دهد، ولی نتوانست بیش از باب دهم از واحد نهم را بنویسد تا این که به اعدام محکوم گردید و وصیت کرد که یحیی (صبح ازل) آن را از روی «بیان عربی» کامل کند.

۲. علی محمد باب و نیز حسین علی بهاء معتقدند که قیامت هر دینی عبارت است از نسخ آن که به تشریح دینی بوده است؛ مثلاً دوران حیات حضرت عیسی علیه السلام، قیامت دین موسی علیه السلام بوده و دوران حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قیامت عیسی علیه السلام و مدت زندگی علی محمد، قیامت دین اسلام (نعوذ بالله) و زمان حیات حسین علی، قیامت آیین باب بوده است.

۳. باب، آن شخصی که پس از او خواهد آمد را، «من يظهره الله» می نامید، و بهائیان معتقدند که مقصود از آن، حسین علی بهاء است.

ظلم تو و امثال تو به مقامی رسید که در قلم اعلیٰ^۱ به این اذکار مشغول. خف عن الله، ان المبشر قال: انه ينطق في كل شأن اننى انا الله لاله الا الله انا المهيمن القيوم.^۲

از خدا بترس، و مبشر (باب) گفته که او (من يظهره الله) همواره و همه وقت چنین سخن می گوید که من خدایم، جز من مهیمن قیوم خدایی نیست.

۵. و نیز وی، در «لوح هیکل» بر تخت الوهیت می نشیند و هیکل جمال،

کینونت و ذات خویش را همانند جمال و ذات خداوند می داند:

لایری فی هیکلی الا هیکل الله و لا فی جمالی الا جماله و لا فی کینونتی الا کینونته و لا فی ذاتی الا ذاته... و لایری فی ذاتی الا الله.^۳

۶. میرزا حسین علی، خود را همان معبود بر شمرده و دیگران را به عبودیت

خویش فرا می خواند:

من توجه إلى قد توجه إلى المعبود كذلك فصل في الكتاب و قضی الامر من لدى الله رب العالمین. (نوری. حسینعلی، بی تا: فقره ۲۹۸)

۷. این معبود بشری، می میرد و پس از مرگ، غلام حلقه به گوشش،

چگونگی رو سوی آفریدگار آوردن را تبیین می کند و در پاسخ پرسش

گری که پرسید: قبله کجاست؟

می گوید:

۱. مقصود از «قلم اعلیٰ» خود میرزا حسین علی است.

۲. ر. ک: اشراقات، ص ۱۵۸. کتاب اشراقات، مجموعه السواح بهاء است که در ۲۹۵ صفحه به چاپ سنگی نشر یافته است. نمونه های دیگر، شبیه این سخن در کتاب اشراقات، صص ۹۰، ۱۹۴، ۲۴۰ و ۲۶۵ آمده است.

۳. و نیز ر. ک: اسلمنت (مبلغه بهایی) بهاء الله و العصر الجدید، ص ۵۰.

مکان روی آوردن (و قبله)، مقبره مقدس (۱) او - یعنی حسین علی نوری - به نصّ قطعی الهی است که خدای، آن را مطاف ملا اعلی قرار داده است و روی آوری غیر از این مکان مقدس جایز نیست...^۱ البته، حسین علی نوری پیش از این، بایه را دعوت به چنین کاری کرده بود و تذکر داد که وی قبله آنان است.^۲

۸. میرزا حسین علی بهاء در کتاب اشراقات، خود را «سلطان و نازل کننده بیان» (ص ۳۷)، و کنزالمخزون (ص ۹۴)، و قلم اعلی (ص ۷۹)، قیوم (ص ۶۸)، (ارادة الله و) مشیة الله، مظهر اسماء و صفات خدا، مظهر نفس الله، مشرق امر خدا، مولی الوری، (ص ۴) و سدرة المنتهی (ص ۱۱۷) بر شمرده است و نامه‌های خود را به جای نام خدا، به نام خود شروع می‌کرد و به جای بسم الله الرحمن الرحیم، به «باسمی المهیمن علی الاسماء» (ص ۱۴۷)، یا «باسمی المشرق من افق البلاء» (ص ۱۴۷) و... آورده است.

تحلیل و بررسی

آن چه که آورده شد، نمونه‌هایی از خرافات «باب» و «بهاء» درباره الوهیت و ربوبیت آنها بود. بدیهی است که اعتقاد به خدای عالم و حکیم و آفریدگار جهان هستی علاوه بر ادله عقلی و نقلی، در سرشت و درون هر انسانی هست که اگر درست هدایت گردد، جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند.

با این وصف، در طول تاریخ برخی به بیراهه رفتند و به جای پرستش

۱. ر.ک: گنجینه حدود و احکام، صص ۲۰ و ۲۱.

۲. ر.ک: اقدس، فقره ۲۹۲ و ۲۹۳.

خدای یگانه، به پرستش بت ها و خدایان ساختگی پرداختند و گروهی هم دو گانه پرستی (ثنویت) را در پیش گرفتند و برخی دیگر سر از تثلیث و سه گانه پرستی در آوردند.

پیامبران الهی، مهم ترین نکته دعوت خود را، توحید و پرستش خداوند متعال قرار دادند.

قرآن کریم، با یادآوری ما موریت و رسالت گروهی از پیامبران الهی مانند: نوح، صالح، هود و شعیب علیهم السلام سخن آنان را درباره بندگی خداوند می آورد که به مردم چنین می گفتند:

(... یا قوم اعبدوا الله مالکم من اله غیره). (اعراف: ۵۹، ۶۵، ۷۳ و ۸۵)

قرآن، بت پرستی را محکوم و گناه شرک را قابل بخشش نمی داند^۱ و از بت شکن تاریخ و منادی توحید، حضرت ابراهیم علیه السلام یاد می کند و برهان های الهام بخش و سخنان زیبای او را در محکومیت بتان، نقل می کند.^۲

قرآن، یهود و نصاری را درباره این که «عزیر» و «عیسی» را فرزندان خدا می نامیدند نکوهش کرده^۳ و آن را نوعی بت پرستی می داند. هم چنان که گروهی از بت پرستانی که فرشتگان را خدا می دانستند، سرزنش می کند و خداوند را از خویشاوندی با هر موجودی منزّه می داند.^۴ در این جا انحراف عقیدتی برخی از پیروان حضرت عیسی علیه السلام را یاد آور می شود و می فرماید: و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: «آیا تو به مردم گفتی

۱. ر.ک: انبیاء: ۶۰؛ انعام: ۷۶، ۷۷.

۲. ر.ک: صافات: ۸۵-۹۶.

۳. ر.ک: توبه: ۳۱.

۴. ر.ک: اسراء: ۴۰.

که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!...»،
(او می گوید:)

منزهی تو! من حق ندارم آن چه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر
چنین سخنی را گفته باشم، تو می دانی. تو از آن چه در روح و جان
من است، آگاهی و من از آن چه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم!
به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها با خبری.

من، جز آن چه مرا به آن فرمان دادی، چیزی به آن‌ها نگفتم. (به آن‌ها
گفتم:) خداوندی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست...
(مائده: ۱۱۶-۱۱۷)

در دیدگاه قرآن، آنان که حضرت عیسی را خدا یا فرزند خدا،^۱ یا یکی از
خدایان سه گانه^۲ می نامند، کافرند و لذا به پیامبر اسلام ﷺ دستور داده شده
که به نصارا بگوید: بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما عادلانه است
برویم؛ این که جز خدای چیزی را پرستیم و برای او شریکی قایل نشویم و
همدیگر را به جای خدا، به نام ربّ نخوانیم.^۳

این تأکید در جای جای قرآن کریم آمده است. چنان که مأموریت همه
پیامبران را توحید و پرستش خداوند بزرگ دانسته،^۴ و همه مردم را به آن فرا
خوانده است^۵ و بالاخره حکم پروردگار جهانیان بر این تعلق گرفته که غیر او

۱. رک: مائده: ۷۸.

۲. رک: مائده: ۷۹.

۳. رک: آل عمران: ۵۹.

۴. رک: انبیاء: ۲۵، نحل: ۳۶.

۵. رک: نحل: ۵۱.

پرستش نشود.^۱

با توجه به این آیات و نیز دستورهای دیگر قرآن کریم، نکته‌ای دیگر از تعالیم قرآن را می‌بینیم که برای جلوگیری از این که مسلمانان درباره پیامبر و سایر رهبران دینی خود به این گونه لغزش‌ها و انحرافات فکری دچار نشوند، و آن‌ها را خدا، فرزندان خدا، همه کاره خدا، ربّ و... و خود را بندگان آنان نپندارند. آن‌ها را به جای خدا پرستند و در نتیجه گمراهی‌ها، بدآموزی‌های تخیلات و بت‌پرستی‌ها را به دین مقدّس اسلام راه ندهند، پیشگیری‌های به جایی کرده است، مانند این که به پیامبر اسلام ﷺ دستور می‌دهد، بگو همانا من بشری مثل شما هستم؛ تنها امتیازی که دارم این است که از جانب خداوند به سوی من وحی فرستاده می‌شود.^۲ و نیز می‌فرماید:

﴿أَنْتَ مِثْلُ بَشَرٍ مِّثْلِي فَأَنْتَ مِثْلِي وَأَنَا مِثْلُكَ﴾
(زمر: ۳۱)

تو و آن‌ها همگی خواهید مرد و روز واپسین پیش پروردگارتان محاکمه خواهید شد.

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ (آل عمران: ۱۴۴)

محمد (ص) شخصی جز فرستاده خدا نیست و پیش از او هم پیامبرانی آمده و رفته‌اند. اگر او نیز مثل گذشته‌اش مرد یا کشته شد، آیا به گمراهی گذشته‌تان برمی‌گردید؟!.

۱. ر.ک: اسراء: ۲۳.

۲. ر.ک: کهف: ۱۰۷؛ فصلت: ۶.

با توجه به نکاتی که گفته شد، متأسفانه هواپرستی و گمراهی در سران باییت و بهائیت غالب گردید و آنان را به انحراف بزرگی دچار کرد، به طوری که از موقعیت به دست آمده سوء استفاده کرده، خود را در برابر پیروان غافل، «رب» جلوه دادند و ادعای خدایی کردند.

تعبیر نادرستی که در کتاب های بهائیان آمده است، موجب بیزارى هر عاقلی می گردد.

چگونه برخی می پندارند که جمال اقدس ابهی - حسین علی نوری - بر تخت ربوبیت کبری و جمال اقدس ابهی تکیه زد و با اسما و صفاتش بر اهل زمین تجلی می کند.^۱

این نوع تعالیم کجا و آموزه های اسلام کجا؟ اسلام، مردم را به پرستش خالق هستی فرا می خواند و بهائیان افراد را به پرستش مخلوق ضعیف دعوت می کنند. آیا چنین آیینی جز شرک چیزی دیگری است؟! جا دارد یک بار دیگر فریب خوردگان این فرقه که اظهار می کنند اسلام را - هم - به عنوان یک دین آسمانی قبول دارند و قرآن را به عنوان کتاب وحیانی حضرت محمد ﷺ می پذیرند، در آیات قرآنی تأمل و دقت کنند که می فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ (غافر: ۶۰)

پروردگار شما گفته است، مرا بخوانید تا «دعای» شما را بپذیرم! کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند، به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند.

۱. رک: دروس فی الدیانة البهائیه، ص ۸۱: انه الیوم استوی علی عرش الربوبیة الکبری جمال الاقدس الابهی و یتجلی علی اهل الارض بکل اسمائه الحسنی و صفاته العلیا.

گزارش یکی از مبلغان بهائیت درباره ادعای الوهیت بهاء

براساس اطلاعات رسیده، برخی از خوانندگان این مجله سلسله نوشتار حاضر را به دست عده‌ای از فریب خوردگان مسلک بهائیت می‌دهند تا از حقایق آگاه شوند و اندکی به خود آیند و با تأمل در نوشته‌ها و سخنرانی‌های رهبران بهائیت به ادعای دروغین آنان پی ببرند.

از این رو در این بخش به نقل توضیح و اعتراف یکی از مبلغان بهائیت - که پس از بیست سال تبلیغ این مسلک، به دین اسلام هدایت شده - می‌پردازیم تا درس عبرتی برای دیگران باشد.

عبدالحسین آیتی در کتاب کشف الحیل پاسخ پرسشی را از آواره چنین آورده است:

آیتی: راستی ذکر الوهیت بهاء چه صورتی دارد آیا فی الحقیقه او دعوی خدایی کرده است؟

آواره: کلمات او را به دست آورید تا این حقیقت بر شما معلوم شود؛ هر چند چنان که گفتیم به ظاهر می‌گویند ادعای بهاء رجعت مسیح و رجعت حسین است، ولی در حقیقت ادعای او ادعای الوهیت است.^۱

اگر کسی سال‌ها در میانشان بماند، به جایی می‌رسد که صریحاً می‌گویند: بهاء خدای مطلق است و خالق آسمان و زمین و مرسل رسل است و او است که در طور با موسی کلیم تکلم کرده، حتی این را در نماز خود تصریح

۱. اسم اصلی «آواره» حاج شیخ تفتی بوده است که مدت بیست سال با کمال صمیمیت در میان بهائیان بوده و به ایشان خدمت می‌نموده و به سبب ادعای دروغین و حرف‌های باطل آنان، از اشتباه‌های خویش توبه کرد.

نموده، ولی در عباراتی که مگر یعرب بن قحطان بیاید عربی آن را درست کند یا بفهمد؛ زیرا چنین می گوید: «شهد الله أنه لا اله الا هو له الامر و الخلق قد اظهر مشرق الظهور و مکلم الطور». در این جا باید فهمید که فاعل «اظهر» کیست و مفعول آن کدام؟!

اگر فاعل «اظهر» خداست، مکلم طور که مفعول می شود چه کاره است؟ و گویا به دو خدا در این جا قایل شده، می گوید: خدا مکلم طور را ظاهر کرد. آیا مکلم طور غیر از خداست؟ کسی که با موسی در طور تکلم کرد همان خدا بود، پس خدایی که بهاء را ظاهر کرده کیست؟ و بهاء اگر خدا نیست چرا مکلم طور است؟ معلوم می شود او خدایی دو آتشفشان است که از یک طرف خدا او را ظاهر کرده و از طرفی مکلم طورش ساخته!

اما عجب است که ما از این عبارت تعجب می کنیم، که مفهوم آن اثبات دو خدا است در صورتی که در قصیده «عزور قائیه» که یک دسته مهملاتی است که به گوش هیچ عربی نخورده به هزاران خدا قایل شده، می گوید:

کلّ الالوه من رشح امری تأکھت و کلّ الربوب من طفح حکمی تربت
ارض الروح بالامر بی قدمشی و عرش الطور قد کان موضوع و طتی.

همه خدایان از رشح امر من خدا شدند؛ همه پروردگاران از طریق حکم من پروردگارند.

زمین روح به واسطه امر به سبب من در آن راه رفته شد و قلّه طور محلّ گام نهادن من است.^۱

نویسنده کشف الحیل، سپس با طرح ادعاهایی مشابه از سوی غلام احمد

۱. ر.ک: کشف الحیل، ج ۱، ص ۵۵ - ۵۶ چاپ ششم.

قادیانی، از بهائیان می پرسد: کدام یک از این ادعاهای حجّت است؟ و در ادامه آورده است:

اگر ادعای الوهیت را باید حجّت دانست که بهاء، «انّی اناالله» گفته است، اولاً باید فهمید که (آیا) این ادعا مشروع است؟ معقول است یا نه؟ هر کسی می داند که یک بشری که نتوانسته است از هیچ شأنی از شئون بشریت و از هیچ قانونی از قوانین طبیعت تجاوز کند، این بشر خالق سماوات و ارضین نیست.

خالق کل هر چه باشد و به هر وصفی در آید خواه اله باشد و یا طبیعت یا ماده واحده یا جوهر الجواهر یا بسیط الحقیقه یا مجهول النعت یا به هر اسم دیگر خوانده شود مقدّس از شئون بشری است.

اما این که (بهائیان) آیات لقاء^۱ را دلیل بر خدایی بهاء گرفته اند، اولاً این آیات لقاء یک آیات متشابهه ای است که کسی هنوز مقصد اصلی آن را در نیافته.

به طرق مختلف علمای تفسیر در معنی آن سخن گفته اند و لذا نمی توان به چنین آیات قابل تأویل استدلال کرد. ثانیاً این طایفه اول کسی نیستند که خدایی بهاء را به آیات لقاء استدلال کرده باشد. قبل از ایشان هم، هر کس دم از «انّی اناالله» می زده، به همین آیات استدلال کرده، پس استدلال به آن آیات یک مقام ابداع و اختراعی را برای این طایفه باقی نمی گذارد و استدلال به این آیات مثل استدلال آن شخص است که داعیه نبوت کرده، او

۱. مقصود آیاتی است که با اخذ به ظاهر آن، می توان گفت خداوند قابل دیدن است. مثل «یا ایها الانسان انک کادح الی ربّک کدحاً فملاقیه» یا «الی ربّها ناظرة» و....

را نزد خلیفه (هارون الرشید) بردند، خلیفه به او گفت: مگر حدیث «لانبی بعدی» را نشنیده‌ای؟ گفت: چرا، شنیده‌ام و همین حدیث دلیل بر نبوت من است؛ زیرا منم آن «لا» که فرموده است بعد از من نبی است؛ (لانبی بعدی) یعنی «لا» بعد از من نبی خواهد بود.

ثالثاً با فرض این که بگوییم آیات لقاء دلیل است بر این که یک روزی خدا دیده شود و مردم او را ملاقات کنند، باز دلیل خدایی بهاء نمی‌شود؛ زیرا نه در آیات لقاء تعیین روز شده نه تعیین اسم. در صورتی استدلال این‌ها صحیح بود که خدا فرموده باشد که من در فلان سال و فلان روز در لباس میرزا حسین علی بهاء جلوه می‌کنم و لقای او لقای من است!!!.

آواره، در پایان این بخش می‌افزاید:

باز هم می‌گویم: خدا سلامت بدارد یک مبلغی را که مثل خودم به قدر ذره‌ای به مذهب بهایی عقیده ندارد و به اصطلاح امروزه فقط برای خرسواری به نشر این امر مشغول است، می‌گفت: بین چه طور مردم را احمق کرده‌اند که یک خدای به آن عظمت را که ما معتقد بودیم که حسی است و قدیر است و سمیع و بصیر است و دارای اسمای حسنی، او را در لباس بشر محدودی در آوردند که دقیقه‌ای قادر نبود که خود را از یک عارضه طبیعت حفظ کند؛ یعنی «میرزا حسین علی بهاء» و اکنون هم به آن یکی قناعت نکرده، هر روزی می‌خواهند یک بچه خدا و نیم خدا برای مردم بسازند.

حتی زنان این عایله هر یک در پی یک چهار یک خدایی می‌کردند و در لفافه عبارات و اشارات به اطراف چیزها نگاشته، خود را صاحب الواح و مقامات می‌شمرند:

امور تضحک السفهاء منها و بیکی من عواقبها اللیب.^۱

آری، به طرفداران بی خبر این مسلک ساختگی باید گفت:

﴿وَمَنْ يَثُلَ مِنْهُمْ إِلَىٰ إِلَهٍ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ (انبیاء: ۲۹)

و هر کس از آن ها بگوید: «من جز خدا، معبودی دیگرم»، کیفر او را جهنم می دهیم! و ستمگران را این گونه کیفر خواهیم داد.

**دلایل گرایش ادوارد براون به تحقیق
در بارهٔ فرقه باییت و بهائیت**

□ سید رضی گیلانی

ادوارد براون، سفری به ترکیه داشت که سبب شد برای نخستین بار از نزدیک با تمدن شرقی آشنا شود. به اقرار خود وی، در مقدمه *نقطه الکاف*^۱ یکی از مهم‌ترین عوامل علاقه وی به پژوهش درباره فرهنگ و ادبیات ایرانی و آشنایی با فرقه بابیت و بهائیت و حتی مسافرت به ایران، خواندن کتابی بود که کنت دو گوبینو^۲، سفیر فرانسه در ایران، با عنوان ادیان و فلسفه‌ها در آسیای وسطی^۳ نوشته بود.^۴ وی، همان‌طور که در مقدمه *نقطه الکاف* می‌گوید،

۱. مشخصات دقیق کتاب: میرزا جانی کاشانی، *نقطه الکاف*، تصحیح ادوارد براون، چاپ لیدن، هلند، ۱۹۱۰م (۱۳۲۸ ق).

۲. Comte de Gobineau

۳. *Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Centrale*, par M. le Comte de Gobineau, Paris, ۱۸۶۵ et ۱۸۶۶.

۴. کنت دو گوبینو، سال‌های ۱۲۷۱ - ۱۲۷۴ وزیر مختار دولت فرانسه در طهران و از نخستین خاورشناسانی بود که در بحبوحه پیدایش فرقه بابیت در ایران، در این‌باره کتاب نوشت و به شرح و توضیح درباره جریان‌های موجود درباره این فرقه در ایران و چگونگی اعدام اعضای آن پرداخت او نخستین کسی بود که کتابش سبب آشنایی غربیان - از جمله ادوارد براون - درباره این فرقه شد. علاوه بر کتاب مذاهب و فلسفه، در

هنگامی که به مطالعه تصوف مشغول بود، با دیدن کتاب دو گوینو در کتابخانه کمبریج به سبب احتمال یافتن مطالبی درباره تصوف، به مطالعه آن مشغول می‌شود. به طور اتفاقی بخش دیگر کتاب - که درباره تاریخ بایبه و چگونگی پیدایش و انتشار این فرقه بوده - توجه او را جلب می‌کند. با خواندن این بخش از کتاب - که حدود سیصد صفحه بوده است - تحت تاثیر سخنان دو گوینو قرار می‌گیرد و به شدت علاقه‌مند به شناخت فرقه بایبه می‌شود؛ به طوری که آرزوی دیدار سران بایبه در او پدید می‌آید و این امر، سرآغاز سفرهای علمی، گفت‌وگو با سران فرقه بایبه و بهائیت و تحقیق در زمینه آنها می‌شود.^۱

خواندن کتاب دو گوینو و علاقه‌مندی ادوارد براون به ایران و میل به آشنایی با سران بایبه - که از جریان‌های نویناد مذهبی ایران در عصر قاجار

آسیای وسطی که به زبان فرانسوی است، کتابی دیگر، با عنوان سه سال در ایران نوشته است که به دست ذبیح الله منصوری به زبان فارسی ترجمه شده و کتابشناسی آن به این شرح است: کنت دو گوینو، سه سال در ایران، ذبیح الله منصوری، مطبوعات فرخی، تهران، بی تا.

۱. ر.ک: *نقطة الکاف*، (صفحه واو): « من تا آن وقت، از این طایفه هیچ اطلاعی نداشتم. همین قدر مانند سایر مردم می‌دانستم که بایبه یکی از فرق مذهبی ایران است... بعد از خواندن این فصل از کتاب کونت دو گوینو خیالات من به کلی تغییر کرد و شوق شدیدی برای اطلاع از چگونگی حالات این طایفه به طور تفصیل در من پدید آمد و با خود همیشه می‌گفتم چه می‌شد اگر خود بنفسه این طائفه را می‌دیدم و تاریخ و سرگذشت مذهبی - که این همه اتباع خود را با قوت قلب به کشتن داده است - از خود ایشان مشافهه استفسار می‌کردم و وقایعی را که بعد از ختم موضوع کتاب گوینو، یعنی از سنه ۱۲۶۹ الی زماننا هذا روی داده، در موضعی ثبت می‌نمودم... ».

بود- سبب شد وی در ماه صفر سال ۱۳۰۵ق (۱۸۸۷ م) به ایران سفر کند. وی در طول یک سال، به مناطق متفاوت ایران، از جمله شهرهای تبریز، اصفهان، تهران، شیراز، کرمان و دیگر شهرها سفر می کند ولی با فرقه های متفاوت مذهبی، از جمله مسلمانان، بابی ها، زرتشتی ها همنشینی می کند و درباره آنان اطلاعاتی کسب می کند. با ادبیات و زبان فارسی آشنا می شود و نزد اسد الله سبزواری (یکی از شاگردان ملا هادی سبزواری) با فلسفه شرقی آشنا می شود. محصول این سفر، تالیف کتابی با عنوان *یک سال در میان ایرانیان*^۱ است. این کتاب همچون سفرنامه ای است که در آن، به شرح و توصیف وقایعی می پردازد که در این یک سال، با آنها برخورد کرده است.^۲

این کتاب، به سبب آن که از نخستین آثار براون، درباره فرهنگ ایرانی است، به قوت آثار بعدی وی، همچون مقدمه کتاب *نقطة الکاف* نیست و در آن، مطالب و گزارش های ضعیفی در زمینه موضوعات مذهبی به چشم می خورد که به بعضی از آنها اشاره می کنیم. اما به هر ترتیب، وی در این کتاب، به علاقه خود به آشنایی با فرقه باییت را عملی و با برخی بزرگان و پیروان باییت گفت و گو می کند.

ادوارد براون پس از برگشت به انگلستان، تصمیم می گیرد برای دیدار

۱. مشخصات دقیق کتاب: ادوارد براون، *یک سال در میان ایرانیان*، ذبیح الله منصوری، کانون معرفت، بی تا، بی جا.

۲. ر.ک: *نقطة الکاف*، (صفحه واو): « و اتفاقاً در ماه صفر سنه ۱۳۰۵، اسبابی فراهم آمد که به ایران سفر کردم و قریب یک سال در نقاط مختلف ایران در گردش بودم و شهرهای تبریز، زنجان، طهران، اصفهان، شیراز، یزد و کرمان را سیاحت کردم. با غالب ملل و فرق از جمله مسلمان، بابی و زردشتی در آمیختم...».

رؤسای اصلی و مدعیان جانشینی مذهب باییت (دو برادر رقیب؛ یعنی میرزا یحیی نوری، معروف به صبح ازل و حسینعلی نوری، معروف به بهاء الله) به جزیره قبرس و شهر عکا سفر کند. او سال ۱۳۰۷ ق برای دیدن میرزا یحیی، حدود پانزده روز در قبرس اقامت گزید و سپس از آنجا برای دیدن حسینعلی نوری، به عکا رفت.^۱

وی در قبرس، هر روز، چند ساعت به دیدار میرزا یحیی می‌رفت و درباره مسائل متفاوت مذهب، تاریخ، آثار باییه و مسائل متفرقه از او سخنانی می‌شنید. ادوارد براون، می‌گوید:

میرزا یحیی نوری، هنگام سخن گفتن درباره اختلاف برادرش (حسینعلی نوری) احساس ناراحتی می‌کرد.

ادوارد براون، در این باره حق را به میرزا یحیی داده و می‌گوید: «در واقع، او شایسته جانشینی علی محمد باب بود». او میرزا حسینعلی نوری (معروف به بهاء الله) را فریبکار می‌دانست؛ زیرا میرزا حسینعلی نوری و دیگران می‌دانستند که علی محمد باب، میرزا یحیی را به جانشینی برگزیده است. ادوارد براون، اظهار تعجب می‌کند که چگونه ممکن است میرزا حسینعلی نوری که خود را از تابعان و پیروان علی محمد باب می‌داند، از اطاعت فرمان او - که سخنش را الهام آسمانی می‌دانست - سرپیچی کند.

۱. ر.ک: همان، (صفحه، و): «... سنه ۱۳۰۷، مجدداً به قصد تحصیل اطلاعات صحیحه از تاریخ این طائفه و سماع شفاهی از رؤسای این مذهب، سفری به جزیره قبرس و شهر عکا نمودم و به ملاقات دو برادر رقیب، میرزا یحیی نوری، (معروف به صبح ازل) در قبرس و میرزا حسینعلی نوری (معروف به بهاء الله) در عکا نایل آمدم».

ادوارد براون معتقد بود اگر حسینعلی نوری (بهاء الله) فرد صادقی بود و به علی محمد باب ایمان داشت، باید به جانشینی که او تعیین کرده بود، ایمان می آورد، نه این که منکر او شود. او در این باره می گوید:

اشکالی که هست، در این است که صبح ازل - که بلا شبهه باب، او را جانشین و وصی خود قرار داده بود - به شدت و اصرار هر چه تمام تر، از تصدیق دعوی نابرادری خود امتناع شدید و ابای مستمر نمود؛ بنا براین بهائی که قطعاً باید به «من جانب الله» بودن باب معتقد باشد (چه کسی که به یک ظهوری ایمان آورد باید تمام ظهورات قبل را نیز تصدیق نماید) بالضروره مجبور است اعتراف کند باب - که مظهر مشیت الهی و مبعوث من جانب الله و دارای الهام و علم لدنی بود - عالماً عامداً کسی را برای جانشینی خود انتخاب کرد که بایستی بعد از خودش، نقطه ظلمت و اشد منکرین من یظهره الله گردد.^۱

از این رو، جانشین علی محمد باب را میرزا یحیی (صبح ازل) می دانست و حتی نامه‌ای که علی محمد باب در وصایت به جانشینی میرزا یحیی برای او فرستاده بود، در مقدمه *نقطه الکاف* می آورد. آن نامه، تصویری بود که میرزا یحیی از روی خط باب، استنساخ کرده، و برای ادوارد براون، فرستاده بود.^۲

ادوارد براون درباره اختلاف این دو نابرادری می گوید:

مابین اتباع باب، دو نابرادری بودند، از اهل نور مازندران. بزرگ تر، موسوم بود به میرزا حسینعلی و ملقب به بهاء الله و کوچک تر موسوم به میرزا یحیی و ملقب به صبح ازل. بعدها رقابتی که مابین این دو برادر پدید آمد، بایه را به دو فرقه منشعب نمود: ازلیان، که اکنون از

۱. ر.ک: همان، (صفحه مد).

۲. ر.ک: همان، (صفحه لد).

حیث عدد کمترند و بهائیان، که قسمت عمده بایه‌اند.^۱

وی پس از دیدار میرزا یحیی نوری در قبرس، به دیدار میرزا حسینعلی نوری در عکا رفت. او از نخستین دیدار خود با بهاء الله و سخنان او به طور مشروح سخن می‌گوید و این که در این دیدار، بهاء الله به او گفت:

الحمد لله که فائز شدم... تو آمدی که این مسجون منفی [زندانی تبعیدی] را ببینی!... ما به جز صلاح عالم و فلاح امم غرضی نداریم؛ ولی مردم، با ما مثل مفسدین - که شایسته حبس و طرد باشند - رفتار می‌کنند... تمام ملل، باید صاحب یک مذهب شوند و جمیع مردم، با هم برادر گردند... این نزاع‌ها و جنگ‌ها و خونریزی‌ها و اختلافات، باید تمام شود و تمام مردم، مانند یک خانواده با هم زیست کنند... نباید شخص، فخر کند که وطن خود را دوست دارد؛ بلکه باید فخر کند که نوع بشر را دوست می‌دارد.^۲

ادوارد براون می‌گوید:

من پس از نخستین جلسه دیدار با میرزا حسینعلی نوری - که بیست دقیقه تا نیم ساعت طول کشید - چهار بار دیگر با او دیدار کردم و پس از این دیدارها - علی رغم اصرار بر ماندن بیشتر - به انگلستان برگشتم و پس از برگشت از این دیدارها و ملاقات‌ها بود که تصمیم گرفتم تا درباره بایه کتابی را که خود بایان نوشته‌اند و مورد اعتقادشان است، بدون کاستن و افزودن، برای هموطنانم چاپ و ترجمه کنم.

این امر، سبب شد ادوارد براون، به ترجمه و تصحیح آثاری که پیش از این ذکر شد - به ویژه کتاب *نقطه الکاف* - همت گمارد. در واقع، یکی از

۱. ر.ک: همان، (صفحه ج).

۲. ر.ک: همان، (ص ی).

قدیم‌ترین و جامع‌ترین آثاری که ادوارد براون درباره باییت چاپ و تصحیح کرده و در آن، محققانه از باییت سخن گفته، همین کتاب *نقطة الکاف* است که به دست شاگرد علی محمد باب، میرزا جانی کاشانی نوشته شده است. او که از ۲۸ نفری بود که در سال ۱۲۶۸ ق کشته شد، پیش از انشعاب در باییه و پیش از اختلاف میان دو فرقه ازلی و بهائی، این کتاب را نوشته است. این کتاب، در بردارنده تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول تاریخ باییه است و با مقدمه‌ای که ادوارد براون بر آن نوشته و به ارزش و اهمیت آن افزوده، از آثار مهم تاریخی، درباره باییت و بهائیت به شمار می‌آید. در واقع، این کتاب، تا حد زیادی از شیادی و حيله گری میرزا حسینعلی (بهاء الله) پرده برمی‌دارد و جانشینی صبح ازل را اثبات می‌کند.

همان‌طور که ادوارد براون در مقدمه *نقطة الکاف* می‌گوید، میرزا جانی کاشانی، در این کتاب، به نفع صبح ازل و جانشینی او نسبت به علی محمد باب، سخنان مهمی گفته است. ادوارد براون، این کتاب را به صورت اتفاقی، در کتابخانه کنت دو گوپینو در انگلستان می‌یابد و به احیای آن می‌پردازد؛ در حالی که پس از پیدایش فرقه بهائیت و کم شدن طرفداران صبح ازل، بهائیان می‌کوشیدند همه آثاری را که بیانگر تبلیغ و ترویج صبح ازل و حقانیت او است، نابود سازند. براون می‌گوید:

بهائیان... با تمام قوی سعی کردند که وجود شخص صبح ازل را حتی الامکان تجاهل و تعامی نمایند و کتب و اسنادی را که دلالت بر وصایت بلاشبهه او می‌نمود، محو کنند... ۱. به عنوان مثال، یکی از

قدیم‌ترین و مستندترین کتاب‌ها در زمینه اختلاف جانشینی، کتاب تاریخ حاجی میرزا جانی بود که بهائیان توانستند تمامی نسخه‌های آن را معدوم کنند.^۱

وی می‌افزاید:

وقتی من، نام صبح ازل را از بهائیان می‌پرسیدم، بعضی از آنها می‌گفتند که حتی این اسم را نشنیده‌اند.^۲

و با کمال تعجب از حيله گری بهائیان در نابودسازی کتاب *نقطه الکاف* می‌گوید:

خیلی مشکل است تصور این مسأله که یک چنین کتاب مهمی را چگونه با این درجه از سهولت، می‌توان محو و نابود نمود، و همچنین

۱. ر.ک: همان، (صفحه مه): « یکی از بهترین و قدیم‌ترین این‌گونه کتب و اسناد، تاریخ حاجی میرزا جانی بود که چنان‌که ذکر شد، در کمال خوبی توانستند جمیع نسخ آن را از روی زمین معدوم سازند و... اگر اتفاقاً و تصادفاً یک شخص خارجی مقیم طهران - که هر چند معتقد نبود ولی کمال محبت و همدردی با این طائفه داشت یعنی (کونت دو گوینو) - یک نسخه از این کتاب قبل از آن که مصلحت وقت اقتضای اعدام آن کند تحصیل نکرده و به اروپا نیاورده بود. امروز این کتاب، به کلی از میان رفته و نسخ آن بلا استثناء معدوم شده بود.»

۲. ر.ک: *نقطه الکاف*، (صفحه مه): « وقتی که راقم حروف، در سنه ۱۳۰۵ در ایران بودم بهائیان را که در نقاط مختلفه آن مملکت دیدم، عموماً از شناختن صبح ازل تجاهل می‌کردند و حتی چنین وا می‌نمودند که اسم او را هم هرگز نشنیده‌اند و فقط کتاب مذاهب و فلسفه کونت دو گوینو - که من سابقاً آن را خوانده بودم و بدان واسطه از اهمیت مقام صبح ازل مسبوق بودم - باعث شد که این مسئله را جداً تعقیب کرده، بالاخره دانستم که وی هنوز زنده است و با وی بنای مکاتبه گذاردم، تا آنکه در بهار سال ۱۳۰۷ در شهر ماغوسا در جزیره قبرس، خود به ملاقات او نایل آمدم.»

خیلی مشکل است تصور این امر که متدینین به یک مذهب - که قطعاً صاحب منتهی درجه قدس و ورع - ... هستند، چگونه برای محو یک اثر تاریخی و تدلیس امر و تمویه حق، بدین سهولت با یکدیگر مواضعه و تبانی می‌نمایند...^۱ من در آن خصوص، قطع دارم و آن این است که هر چه طریقه بهائی بیشتر منتشر می‌گردد - و مخصوصاً در خارج ایران و بالاخص در اروپا و امریکا - به همان اندازه، حقیقت تاریخ بایبه و ماهیت مذهب این طایفه در ابتدای ظهور آن، تاریک‌تر و مغشوش‌تر و مدلس‌تر می‌گردد.^۲

مدعیان جانشینی علی محمد باب

ادوارد براون در مقدمه *نقطه الکاف* ذکر می‌کند که میرزا یحیی (صبح ازل) یک سال پیش از اعدام علی محمد باب، به جانشینی او انتخاب شده بود پس از کشته شدن علی محمد باب (۲۷ شعبان ۱۲۶۶ق) عموم بایبه، او را جانشین و واجب‌الاطاعة می‌دانستند.

پس از این که سه تن از بابی‌ها در شوال سال ۱۲۶۸ق به سوی ناصرالدین شاه تیراندازی می‌کنند، ناصرالدین شاه، چهل نفر از شخصیت‌های برجسته بایبه را دستگیر می‌کند. ۲۸ نفر از آنها - از جمله مؤلف کتاب *نقطه الکاف*، حاجی میرزا کاشانی - را اعدام می‌کند. در این میان صبح ازل - با لباس مبدل - به بغداد فرار می‌کند. برادرش (میرزا حسینعلی) هم که در زندان ناصرالدین شاه بود، از زندان رها می‌شود و به بغداد می‌گریزد. شخصیت‌های زیادی از بابی‌ها در بغداد جمع شده، ده سال در بغداد ماندند. در این مدت،

۱. ر.ک: همان، (صفحه مو).

۲. ر.ک: همان.

میرزا حسینعلی، مطیع و پیروی صبح ازل بوده و از او فرمان می‌برده است. اواخر اقامت بابی‌ها در بغداد، به تدریج، ادعاهای عده‌ای از آنان که «من یظهره الله» هستند، آغاز می‌شود، که از جمله آنها میرزا حسینعلی است. پس از ادعای او، بعضی از پیروان قدیم بابیه، او را تهدید کرده، بر او سخت می‌گیرند. او قهر کرد و از بغداد خارج شد. حدود دو سال در کوه‌های اطراف سلیمانیه زندگی کرد، تا این که با درخواست صبح ازل به بغداد بر می‌گردد. از دیگر کسانی که ادعای «من یظهره الله» و رهبری دینی بابیه را کرد، میرزا اسدالله تبریزی (ملقب به دیان) کاتب آیات صبح ازل بود. پس از مباحثه و مجادله میرزا حسینعلی با او، به پای وی سنگی بستند و او را در شط العرب غرق کردند.

پس از این، عده‌ای، همچون میرزا عبدالله غوغا، حسین میلانی (معروف به حسین جان)، سید حسین هندیانی و میرزا محمد زرنندی (معروف به نیل که بعد، از پیروان میرزا حسینعلی شد) ادعای «من یظهره الله» کردند.

کار به جایی رسید که هر کس صبح بلند می‌شد و ادعای نیابت علی محمد باب را می‌نمود.^۱

پس از آن که بابی‌ها از بغداد بیرون رانده و به وسیله دولت عثمانی به اسلامبول و سپس ادرنه فرستاده شدند، آنها پس از پنج سال اقامت در ادرنه، با ادعای رسمی و عمومی میرزا حسینعلی مواجه شدند بسیاری از بابی‌ها با کمال تعجب و حیرت، سرانجام به وی ایمان آوردند و از اطراف صبح ازل

۱. ر.ک: همان، (صفحه م).

پراکنده شدند.^۱ به دلیل به وجود آمدن ناامنی از سوی بابی‌ها، دولت عثمانی، میرزا حسینعلی و طرفداران او را به عکا و صبح ازل و اتباعش را به جزیره‌ای در قبرس تبعید کرد. پس از این انشعاب، کشته شدن برخی طرفداران طرفین، (صبح ازل و میرزا حسینعلی) به وسیله طرف مقابل، بیانگر تصفیه حسابی هر یک از دو طرف، نسبت به خصم خود است.^۲

با خواندن این بخش از تاریخ فرقه باییت و بهائیت، انسان به وضوح درک می‌کند هیچ‌یک از دو فرد (صبح ازل و بهاء الله) در مسیر درست دین و انسانیت نبوده‌اند و در مسیر نفسانیت خود و فریب پیروان خویش قدم برداشته‌اند. آشنایی آنها با علم حروف و ابجد و ظاهر فریبی، سبب شد عده‌ای را گرد خود جمع و ادعاهای ناروا کنند. با خواندن توصیفات ادوارد براون، معلوم می‌شود چگونه برای رسیدن به مقاصد خود، به هر حيله‌ای - حتی کشتن دیگران - توسل می‌جستند.

هر چند ادوارد براون، حق را به صبح ازل می‌دهد و در *نقطه الکاف*، میرزا حسینعلی (بهاء الله) و فرقه بهائیت را مفتضح می‌کند و از عدم حقانیت او پرده برمی‌دارد، این به این معنا نیست که وی به صبح ازل وفادار بوده و یا به او اعتقاد دینی داشته است. به نظر می‌رسد با احیا و چاپ این کتاب، بیش

۱. ادوارد براون، در مقدمه *نقطه الکاف* (صفحه ۴۴) درباره زمان ادعای میرزا حسینعلی می‌گوید: «تاریخ ادعای «من یتظهره الله» نمودن بهاء الله را در بعضی از کتب بهائیه در سنه ۱۲۸۰ نوشته‌اند، میرزا محمد زرندی معروف به نبیل در رباعیات تاریخیه خود که برای ماده تاریخ وقایع حیات بهاء الله ساخته گوید که بهاء الله در حین این ادعا، پنجاه ساله بوده است».

۲. ر.ک: همان، (صفحه ۴۴).

از حقانیت صبح ازل، حيله گری و شیادی بهاء الله و بهائیان آشکار می شود. برخورد خونین و کشتارهایی که هر یک از این دو، تداعی کننده حکومت مأمون و امین، در عصر عباسیان و نشانه استفاده آن دو، از عوام گرایی برخی مردم است، هر چند سرانجام، با مخالفت علما و فقها شیعه روبرو شدند و به مرگشان انجامید.

ادوارد براون از خونریزی و کینه میان پیروان بهائیت، احساس ناراحتی می کند و این را مخالف رحمت و شفقت ادیان می شمارد:

این تفرقه آخری و حقد و حسد و جنگ و جدالی که از آن ناشی شد، راستی این است که اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد... در مقابل این همه نصوص الهی از قبیل «عاشروا مع الادیان بالروح و الريحان» و «همه باز یک دارید و برگ یک شاخسار» و نحو ذلک، ایشان با اعضای خانواده خودشان با این درجه تلخی و عداوت رفتار می کنند؟^۱

ادوارد براون، بر خلاف برخی نظرات که در کتاب یک سال در میان ایرانیان درباره بابت، اظهار کرده بود، در مقدمه *نقطه الکاف* سخنانش را تصحیح و روشمندانه عرضه می کند. وی در کتاب یک سال در میان ایرانیان گفته بود:

دلیل این که علی محمد شیرازی را «باب» می گویند، چون معنای مجازی «باب» این است که او معتقد بود، من دروازه ای هستم که می بایست مردم از آن بگذرند، تا بتوانند که به اسرار بزرگ و مقدس ازلی و ابدی و حقایق پی ببرند. (براون، بی تا: ج ۱، ص ۱۰۹)

اما در مقدمه *نقطه الکاف*، «باب» را در معنای درست آن (واسطه بین امام غائب و شیعیان) به کار می برد و می گوید:

۱. ر.ک: همان، (صفحه عو).

ولی طولی نکشید که میرزا علی محمد، از این درجه قدم بالاتر نهاده، ادعا کرد که وی همان قائم موعود و مهدی منتظر و امام ثانی عشر است و لقب باب را به یکی از اتباع خود، ملا حسین بشرویه داد.^۱

در جای دیگر می گوید:

میرزا علی محمد، تا آن وقت در نوشتجات خود، خود را «باب» و «ذکر» و «ذات حروف سبعة» (به مناسبت این که «علی محمد» هفت حرف است) می خواند؛ ولی از این به بعد، خود را «قائم» و «مهدی» و «نقطه» می خواند.^۲

داوری های ادوارد براون درباره بابیه و بهائیت

با توجه به این که وی هم عصر پیدایش این دو فرقه بوده، سخنان، مشاهدات و گفت و گوهای او، بسیار حائز اهمیت است. وی آثار گراندوری را از خود به جای گذاشته است و با تلاشی پیگیرانه آثاری از بابیت را احیا کرد که اگر این کار از سوی او انجام نمی شد، قطعاً بعضی از این آثار به دست ما نمی رسید؛ زیرا همان طور که بیان شد، پیروان بهاء الله می خواستند مستندات تاریخی مذهب بابیه را از بین ببرند، تا ادعای فرقه ازلی در برابر آنها، اثبات نشود.

ادوارد براون بر خلاف بسیاری از شرق شناسان هم عصر خویش - بدون نگاه مغرضانه و یکسونگری، توانست خود را از نگاه و شیوه تاریخیگری برهاند. او با رویکردی توصیفی آثار بسیار خوبی به صورت تصحیح یا سفرنامه درباره فرهنگ اسلامی و تاریخ مذاهب به وجود آورد اگر اشتباهاتی نیز از او درباره اسلام و فرهنگ ایرانی دیده شود، خطاهای روشمندان و

۱. ر.ک: همان، (صفحه ک).

۲. ر.ک: همان، (صفحه کا).

طبیعی است که در هر پژوهشگری ممکن است و لزوماً برپایه نگاه مغرضانه نیست، به آن دچار می‌شوند، به گونه‌ای که این خطاها از ارزش آثار او نمی‌کاهد.

پیوند و همکاری متقابل بهائیت و صهیونیسم

□ محمد رضا نصوری

اشاره

بهائیان، فرقه‌ای از آئین بابی هستند که خود، برخاسته از فرقه‌ی شیخیه و تفکر رکن رابع است. مؤسس اصلی آئین بهائیت، میرزا حسینعلی نوری است که ابتدا پیرو باب بوده و در تبلیغ و ترویج بابیت تلاش می‌کرده است. و با استقرار در عکای فلسطین و حمایت دولتمردان انگلیس و آمریکا فرقه ضالۀ بهائیت را شکل داده است. با توجه به اهداف مشترک با صهیونیسم‌ها پیوندی بین آنها بوجود آمده است.

مقدمه

در سال ۱۲۶۵ ق، شورش بابی‌ها در ایران پیش آمد و در پی آن، میرزا تقی‌خان امیرکبیر، به دستور ناصرالدین شاه تصمیم به سرکوبی آنان گرفت. دوشنبه، ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ ق، علی‌محمد باب در تبریز اعدام شد و طبق وصیت، میرزا یحیی، رهبری بابیان را بر عهده

گرفت. از طرفی امیرکبیر به سبب نقش مهم حسینعلی در شورش - های بابیان، از وی خواست ایران را به قصد کربلا ترک کند. وی در شعبان ۱۲۶۷ ق به کربلا رفت و با قتل امیرکبیر در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ ق و روی کار آمدن میرزا آقاخان نوری به ایران بازگشت. مدتی بعد (شوال ۱۲۶۸ ق)، ترور نافرجام ناصرالدین شاه پیش آمد و بار دیگر دستگیری و اعدام بابی‌ها آغاز شد. میرزا حسینعلی برای مصون ماندن از دستگیری و اعدام، به مقر تابستانی سفارت روس در زرگنده شمیران پناه برد. او مورد حمایت سفیر روس قرار گرفت، تا این که از سوی حکومت ایران، به بغداد تبعید شد و این شهر و شهرهای کربلا و نجف، مرکز فعالیت بابی‌ها گشت.

میرزا یحیی - که عموم بابیان او را جانشین باب می‌دانستند - هنگام ترور ناصرالدین شاه، به نور رفته بود. او، چهار ماه زودتر از برادرش (حسینعلی) مخفیانه وارد بغداد شده بود و حتی پس از ورود حسینعلی، بیشتر اوقات در خفا بود. این مسأله سبب شد حسینعلی گهگاه نزد خواص، ادعاهایی مطرح کند. وقتی این موضوع به گوش میرزا یحیی رسید، حسینعلی نوری، دو سال - با نام مستعار درویش محمد - بغداد را ترک کرد و به جبال سلیمانیه عراق رفت. و بعد از بازگشت به سوی برادرش (سال ۱۲۷۸ ق)، کتاب ایقان را در اثبات ادعاهای باب نوشت و بر جانشینی میرزا یحیی تأکید کرد.

اختلاف دو برادر و انشعاب در بابیت

از طرفی به سبب بروز برخی مشکلات و اختلافات میان بابی‌ها و مسلمانان و اعتراض مردم به دولت عثمانی و به تبع آن به دولت ایران، دولت عثمانی - با هماهنگی دولت ایران - در اوایل سال ۱۲۸۰ ق آنان را از بغداد به استانبول و پس از چهار ماه، به ادرنه کوچ داد. هم‌زمان با خروج بابی‌ها از بغداد، میرزا

حسینعلی، ابتدا در باغ نجیب پاشا در بیرون بغداد و سپس در ادرنه، زمزمه «من یظهره الله»^۱ سرداد. این ادعا سبب دیگری برای بروز اختلاف شد؛ عده‌ای از بابی‌ها، طرفدار میرزا یحیی (صبح ازل) ماندند که به «ازلی» معروف شدند و عده‌ای به طرفداری از میرزا حسینعلی (بهاءالله) پرداختند که «بهایی» خوانده شدند. میرزا حسینعلی بهاء، رسماً بایبان را به آیین جدید خود دعوت کرد. او حتی نامه‌ای به ناصرالدین شاه نوشت و درباره وضعیت پیروان باب در مدت دوازده سال اقامت در بغداد و سه سال در ادرنه مطالبی نگاشت. از محتوای نامه این طور برداشت می‌شود که می‌خواسته به گونه‌ای تبعیت از شاه را ابراز کند.^۲

در هر صورت، منازعات ازلی و بهائی در ادرنه شدت گرفت و اهانت و تهمت و حتی کشتار، رواج یافت. هر یک از دو طرف، اسرار یکدیگر را آشکار می‌کردند؛ میرزا حسینعلی کتابی به نام بدیع نوشت و جانشینی میرزا

۱. من یظهره الله یعنی کسی که خدا او را ظاهر و آشکار می‌کند. میرزا علی محمد باب، در اوایل ادعای باییت و ذکریت و رسالت می‌کرد و می‌گفت: «من از جانب امام زمان علیه السلام مأموریت دارم»؛ در ادامه، ادعای قائمیت کرد و گفت: «من، همان امام زمان هستم» و بعد، ادعای نبوت کرد و کتاب «بیان» را تألیف نمود این ادعاهای متفاوت، با هم سازگار نبود، لذا در صدد توجیه و تأویل ادعاهای سابقش برآمد. او، عنوان قائم و مهدی را در نوشته خود به یک کلمه کلی و مبهم تبدیل کرد و گفت: «منظور من از قائم، «من یظهره الله» است». حسینعلی بهاء هم از این عنوان استفاده کرد و ادعای من یظهره الله کرد و گفت: «من همانم که علی محمد باب از ظهور او خبر داده است و کتاب بیان منوط به امضای من است و من مرام علی محمد را نسخ کردم (محمد محمدی اشتهاردی، بابی‌گری و بهایی‌گری، ص ۶۶-۶۷).

۲. برای دیدن متن کامل نامه، ر.ک: عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۱۱۴-۱۶۵.

یحیی را انکار کرد و حتی او را به مباحله دعوت کرد. سرانجام، حکومت عثمانی برای پایان دادن به این درگیری‌ها، میرزا حسینعلی و پیروانش را به «عکا» در فلسطین و میرزا یحیی و یارانش را به «ماغوسه» در قبرس فرستاد.

شکل‌گیری «بهائیت»

با ورود بهاء‌الله به عکا، حرکت اصلی بهائیت و شکل‌گیری آن آغاز شد. این شهر که بعدها با مرگ بهاء‌الله یک قداست کاذب یافت، میعادگاه بهائیت شد. تا جنگ جهانی اول، فلسطین جزء امپراطوری عثمانی بود و بهائیان در آن، آزادی عمل نداشتند ولی پس از آن جنگ، با توجه به علاقه و پیوند بهائیان با صهیونیسم‌ها، فعالیت آنان بیشتر شد. و با تشکیل دولت غاصب اسرائیل و نزدیکی مصالح و منافع دو طرف آرام آرام، بین بهائیت و اسرائیل غاصب پیوندی شکل گرفت. بهائیان، ایران را سرزمین موعود خود می‌دانستند و با نفوذ خود در ایران به ویژه در عصر پهلوی دوم که دوران طلایی بهائیت بوده - زمینه گسترش روابط ایران و اسرائیل پدید می‌آید. به طوری که وقتی بهائیان، سمت‌های دولتی ایران را به دست می‌آوردند - با حمایت‌های آمریکا و لندن - رابطه بسیار نزدیکی با اسرائیل برقرار کردند که بر محور منافع مشترک، با داشتن دشمن مشترکی به نام مسلمانان بود.^۱

عباس افندی هنگام رفتن به انگلستان می‌گوید:

آمدن من به این‌جا، سبب الفت بین ایران و انگلستان است... در نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که به زودی، [عده ای] از افراد ایران، جان

۱. ر.ک: سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۱-۴۳)؛ ص ۱۶۹.

خود را برای انگلیس فدا می‌کنند.^۱

و بعدها می‌بینیم چگونه انگلستان بین بهائیان و صهیونیسم پیوند ایجاد می‌کند.

شروع رابطه علنی بهائیان و اسرائیل غاصب

رابطه علنی و رسمی بهائیان و اسرائیل غاصب به بعد از جنگ جهانی اول بر می‌گردد و افرادی مانند عباس افندی، در جنگ جهانی اول، در عکا به جاسوسی برای انگلیس پرداختند. مأموران دولت انگلستان در خاک عثمانی به افرادی جاسوس و هماهنگ با نقشه‌های آنان - مبنی بر تحقق زمینه نفوذ و احیاناً ایجاد آشوب - بسیار نیاز داشتند. شوقی افندی می‌گوید:

کلنل سرآرنولد باروز کمبل (Kemble colonel sir Arnold barrows) که در آن اوان، سمت جنرال قونسولی دولت انگلستان را در بغداد حائز بود - چون علو مقامات حضرت بهاء الله را احساس نمود، شرحی دوستانه به ساحت انور، تقدیم و به طوری که هیکل اطهر، بنفسه الاقدس شهادت داده، قبول حمایت و تبعیت دولت متبوعه خویش را به محضر مبارک پیشنهاد نمود، و در تشریف حضوری نیز متعهد گردید که هرگاه وجود اقدس، مایل به ارسال پیامی به «ملکه ویکتوریا» باشند، در مخابره آن، به دربار انگلستان اقدام نماید. حتی معروض داشت حاضر است ترتیباتی فراهم سازد که محل استقرار وجه اقدم، به هندوستان یا هر نقطه دیگر - که مورد نظر مبارک باشد - تبدیل یابد... (شوقی افندی، بی تا: ج ۲، ص ۱۲۵)

۱. ر.ک: خطابات عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۳.

اواخر جنگ جهانی اول -در شرایطی که عثمانی‌ها درگیر جنگ با انگلیس بودند- «آرتور جیمز بالفور» در صفر ۱۳۳۶ق (نوامبر ۱۹۱۷م)، اعلامیه مشهور خود، دربارهٔ تشکیل «وطن ملی یهود» در فلسطین را صادر کرد. جمال پاشا (فرمانده کل قوای عثمانی)، برای اعدام عبدالبهاء و نابودی مراکز بهایی در عکا و حيفا، تصمیم قطعی گرفته بود. منشأ این تصمیم، روابط پنهانی عبدالبهاء با انگلستان بود که این مطلب را شوقی افندی با صراحت بیان می‌کند:

جمال پاشا (فرمانده کل قوای عثمانی)، تصمیم گرفت عباس افندی را به جرم جاسوسی اعدام کند. (همان، ج ۳، ص ۲۹۱) ولی دولت انگلستان به حمایت جدی عباس افندی برخاست و وزارت امور خارجه وقت، جناب لرد بالفور دستور تلگرافی به جنرال آلتبی در فلسطین صادر و تأکید نمود که جمیع قوا در حفظ و صیانت عبدالبهاء و عائله و دوستان آن حضرت بکوشند. (همان، ص ۲۹۷)

پس از آن خدمات و جاسوسی‌ها، عبدالبهاء از سوی ژنرال آلتبی (فاتح انگلیسی قدس، در جنگ اول جهانی) به لقب «سِر» (Sir) مفتخر شد و مدال قهرمانی «نایت هود» (Knighthood) را دریافت کرد.^۱ عباس افندی هم به شکرانهٔ این حمایت در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۱۸م دست به دعا برداشته و با چاپلوسی تمام، گفت:

اللهم ان سرادق العدل قد ضربت اطنابها على هذه الارض
المقدسه... و نشکرک و نحمدک... اللهم اید الامبراطور الاعظم

۱. ر.ک: اشعاب در بهائیت پس از مرگ شوقی ربیانی، ص ۱۱۸؛ قرن بدیع، ج ۲،

جورج الخامس عامل انكليزا بتوفيقاتك الرحمانيه و ادم ظلها
الظليل على هذا الاقليم الجليل ...؛

بارالها! سراپرده عدالت، در این سرزمین برپا شده است... و تو را
شکر و سپاس می گویم... پروردگارا! امپراطور بزرگ، ژرژ پنجم،
پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی ات مؤید بدار و سایه بلندپایه
او را بر این اقليم جلیل [فلسطین]، پایدار ساز. (فضایی، ۱۳۸۲ش:
ص ۹۵)

عبدالبهاء در برنامه‌ها و لوح‌های دیگر، از تسلط انگلستان بر خاک فلسطین
ستایش کرده بود. لرد بالفور به ژنرال آلبی تأکید کرد با تمام قوا در حفظ و
صیانت عبدالبهاء و عائله و دوستان او بکوشد. تمام این حمایت‌ها به این
سبب بود که بهائیان مهره خوبی برای کمک به یهودیان در استقرار آنها در
فلسطین بودند و می توانستند با هم همکاری نزدیکی داشته باشند.

با مرگ عباس افندی و دفن وی در حیفای اسرائیل (۱۳۴۰ ق)، این شهر
نزد بهائیان مقدس شده و مرکز تجمع آنان گشت. تشکیلات مرکزی بهائیت
در حیفا هیأت نه نفره در مقری به نام بیت العدل اعظم، رهبری تمام مؤسسات
و تشکیلات بهائیان را با توجه به عهده گرفته و پشتیبانی و هدایت کردند.

سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های انگلیس در کشورهای خاورمیانه، از مرگ
رهبر بهائیان اظهار تأسف و همدردی کردند: وزیر مستعمرات حکومت
پادشاه انگلستان «مستر وینستون چرچیل» (Winston leonard spencer
chuchill) به مجرد انتشار خبر مرگ عبدالبهاء، پیامی به صورت تلگراف

برای «سر هربرت ساموئل» (Samuel Herbert) صادر کرد و از وی تقاضا نموده مراتب همدردی و تسلیت حکومت انگلستان را به جامعه بهایی ابلاغ نماید.^۲

در مراسم تشیع جنازه عبدالبهاء، مقدم بر همه «سر هربرت ساموئل» حرکت می کرد. مأمور سیاسی انگلستان «سر رونالد استورز» درباره تشیع جنازه عبدالبهاء می گوید:

ما در رأس مشایعین - که جمعیتی مرکب از کلیه مذاهب و ادیان بود - سرایشی کوه کرمل را با قدم آهسته بالا رفتیم، و این درجه اظهار تأسف و احترام مشترک نفوس، با رعایت سادگی فوق العاده، در خاطر من کاملاً ماند.^۳

بهائیان و تشکیل نامشروع کشور اسرائیل

تشکیل کشور غاصب اسرائیل، در زمان حیات شوقی افندی، با جریانات جالبی شروع شده بود. ژوئن ۱۹۲۲ م چرچیل نوشته‌ای منتشر کرد به این مضمون که دولت انگلستان در صدد است یک کانون ملی یهود در فلسطین بنا کند. در پی این اعلام، مسلمانان،

۱. سر هربرت ساموئل (Samuel Herbert): وی تحصیلات سنتی و مذهبی را در انگلستان گذراند و به علت خوی صهیونیستی و استعماری بسیار قوی‌اش از طرف دولت انگلستان به عنوان اولین کمیسر عالی در فلسطین انتخاب شد. وی یهودی بود و در سال ۱۹۱۴ م طرحی را برپایه تأسیس یک دولت یهودی ارائه داده بود و خواستار اولویت‌هایی برای مهاجرت یهودیان به فلسطین بود. (تاریخ جامع بهائیت، ص ۲-۴۲۱)

۲. رک: قرن بدیع، ج ۳، ص ۳۲۱.

۳. رک: مجله اخبار امری، شماره ۷ و ۸ (آبان و آذر ۱۳۲۴)، ص ۷.

سخت معترض شدند و موج جدیدی از اعتراض به راه افتاد؛ به ویژه رفتار صهیونیست‌ها با مسلمانان که سبب شد عواطف آنان جریحه‌دار گردد و حتی کار به سازمان ملل هم کشیده شد. ۲ آوریل ۱۹۴۷ م این مطلب در جلسه عمومی سازمان ملل مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت و کمیته‌ای مخصوص رسیدگی به مسأله فلسطین تشکیل شد. هنگام بررسی گزارش کمیته، ماهیت گروه‌ها و دولت‌های مختلف و موضع‌گیری‌ها و چهره واقعی آنان - از جمله بهائیان - مشخص شد. ۱۴ جولای ۱۹۴۷ م، شوقی افندی در نامه‌ای به رئیس کمیسیون مخصوص سازمان ملل متحد نوشت:

... موقعیت بهائیان در این کشور، تا حدی منحصر به فرد است؛ زیرا در حالی که اورشلیم، مرکز روحانی عالم مسیحی است، این مرکز اداری کلیسای روم، با هیچ یک از مذاهب دیگر دیانت عیسوی نمی‌باشد و نیز، هر چند اورشلیم در نظر مسلمانان نقطه‌ای است که یکی از مقدس‌ترین مقامات اسلامی در آن قرار دارد، مع‌ذالک اعتبار متبرکه دیانت محمدی و مرکزی که برای ادای فریضه حج بدانجا می‌روند، در سرزمین عربستان است، نه در فلسطین. تنها یهودیان هستند که علاقه آنها نسبت به فلسطین تا اندازه‌ای قابل قیاس با علاقه بهائیان به این کشور است؛ زیرا که در اورشلیم، بقایای معبد مقدسشان قرار داشته و در تاریخ قدیم، آن شهر مرکز مؤسسات مذهبی و سیاسی آنان بوده است... (افراسیابی، ۱۳۸۲ ش: ص ۵۶۰)

تأمل در محتویات نامه به خوبی بیانگر علاقه بهائیان به روی کار آمدن حکومت صهیونیستی است. این که شوقی افندی تصریح می‌کند: «عده زیادی از پیروان ما، از اعقاب یهودیان و مسلمین بوده» یکی از بزرگ‌ترین حیل‌های او در جلب توجه بیش از پیش یهودیان به شمار می‌رود؛ در حالی که حداقل ده قرن، اجداد و آبای سران باییت و بهائیت، همگی مسلمان بوده‌اند و تمام

بهائیان - به استثنای تعدادی انگشت شمار - در آن ایام، از خانواده مسلمانان محسوب می شدند.^۱

پس از این که در ۱۴ می ۱۹۴۸ م، انگلستان به قیمومیت در فلسطین پایان داد، همان روز، شورای ملی یهود در تل آویو شکل گرفت و تشکیل دولت غاصب اسرائیل اعلام شد.

چند ساعت بعد، ترومن (رئیس جمهور وقت آمریکا) هم این دولت غاصب را به رسمیت شناخت.^۲

شوقی افندی (چهارمین رهبر بهائیان)، در دیدار با دولت اسرائیل، مراتب دوستی بهائیان را نسبت به اسرائیل بیان کرده و آمال و ادعیه آنان را برای ترقی و سعادت اسرائیل اظهار کرد. وی در لوح نوروز ۱۰۸ بدیع، نظر جامعه بهائیت را درباره تاسیس کشور اسرائیل به صراحت ابراز می دارد:

... مصداق وعده الهی به ابناء خلیل و وارث کلیم، ظاهر و باهر، و دولت اسرائیل در ارض اقدس مستقر، و به استقلال و اصالت آیین متینه به مرکز بین المللی جامعه بهائی مرتبط به استقلال و اصالت آئین الهی مقرر، و به ثبت عقدنامه بهائی و معافیت کافه موقوفات امریه در برج عکا و جبل کرمل و لوازم ضروریه بنای بنیان مقام اعلی از رسوم دولت و اقرار به رسمیت ایام تسعه متبرکه محرمه موفق و مؤید....
(شوقی افندی، بی تا: ص ۲۹۰)

تشکیل دولت اسرائیل، از نظر بهائیت و بنا به قول شوقی افندی، یک وعده الهی بوده است که حسینعلی و عباس افندی به آن بشارت داده بودند! این

۱. ر.ک: بهائیان، ص ۶۶۴.

۲. ر.ک: تاریخ خاورمیانه، ص ۳۴۲ (به نقل از تاریخ جامع بهائیت، ص ۵۶۱)

روابط دیرینه، به خوبی از زبان رئیس جمهوری اسرائیل غاصب، هویدا می-شود وی هنگامی که از رهبران صهیونیسم بوده و یهودی کردن فلسطین را دنبال می نمود، با عباس عبدالبهاء ملاقات و مذاکره ای داشته که از چنین ملاقاتی با خشنودی و رضایت یاد می کند؛ در حالی که می دانسیم، آن روزها میان صهیونیسم و انگلستان از یک سو، و مردم مسلمان عرب از سوی دیگر، منازعات شدیدی بروز کرده بود. این، تنها بهائیان بودند که از یک سو با انگلستان و از سوی دیگر با کارگزاران یهودی در فلسطین روابط نزدیکی داشتند؛ از این رو، بیان شوقی افندی در نامه به رئیس کمیسیون قضیه فلسطین، از روی سیاست و محافظه کاری بوده که اظهار بی طرفی نسبت به کمیسرهای انگلیسی در فلسطین کرده است. او به خوبی می دانست که اگر مسلمانان عرب روی کار آیند و حکومت فلسطین را از دست انگلیس خارج کنند، بی تردید، شبکه بهائیت را - که دارای همه نوع همکاری با آنها بودند - نابود خواهند کرد و وجود آنان را - به دلیل نسخ اسلام و ادعای پیغمبری و کتاب جدید و خدایی از سوی رهبران بابت و بهائیت - به هیچ وجه تحمل نخواهند کرد و حاضر به هم زیستی با آنها نخواهند بود؛ به ویژه آن که مهر سرسپردگی به بیگانه بر پیشانی همه رهبران آنان نقش بسته بود؛ زیرا مسلم است تنها مسلمانان عرب بودند که حاضر به هیچ گونه مصالحه - و حتی زندگی مشترک سیاسی - با یهودیان مهاجر نبودند. در برابر، برای موفقیت بهائیان زمینه مساعد فراهم بود و آنان از لقب «سر» و حمایت بی چون و چرای انگلیسی ها برخوردار بودند. از الواح و نامه هایی که عباس افندی - در عظمت امپراطوری انگلستان و تجلیل از موقعیت حاصل از استعمار فلسطین و استقرار نیروهای انگلیسی نوشته - نمی توان بی اعتنا گذشت.

بهائیان به همه این مسائل توجه داشته اند که ظواهر اسلامی را در سرزمین

فلسطین رعایت می کردند؛ در نماز جماعت و جمعه شرکت می کردند و به هیچ وجه به یاران خود اجازه تبلیغ در سرزمین فلسطین نمی دادند. منافع بهائیت تنها در صورتی می توانست محفوظ بماند که یا انگلستان به استعمار خود در فلسطین ادامه دهد یا صهیونیسم به عنوان حافظ منافع انگلستان و میراث خوار استعمار روی کار آید. در غیر این صورت، مرکز به اصطلاح - جهانی بهائیت، دیر یا زود، به دست مسلمانان عرب و به عنوان مرکز جاسوسی و دشمنی صریح با منافع ملی مسلمانان، برچیده می شد؛ از این رو، بهائیان در فلسطین و کشور اسرائیل برخلاف مصالح صهیونیسم سخنی نگفتند و در مسیر تحکیم روابط خود با صهیونیسم حاضر به همه گونه همکاری شدند.^۱

فلسطین، مرکز بهائیت

بهائیان هم سرزمین فلسطین را به عنوان مرکز اصلی جامعه بهائیت پذیرفتند. دولت اسرائیل نیز اولین دولتی بود که بهائیت را به عنوان یک دین رسمی به رسمیت شناخت و برای اولین بار نام «ارض اقدس» و «مشرق الاذکار» - که منظور، اسرائیل است - از زبان شوقی شنیده شد. او در کلامی به دوستان خود می گوید: «دوستان من! شما نیز مانند من به این اراضی (اسرائیل) مسافرت کنید و در این ارض مقدس (اسرائیل) از روائح طیبه بهره ور گردید». البته این امر می تواند به نوعی انتقام جویی و کینه توزی توجیه شود که رهبر بهائیان در صدد

۱. ر.ک: بهائیان، ص ۶۷۰.

برآمد با استفاده از اختلاف دیرین مسلمانان و یهودیان، سرزمین اسرائیل را به عنوان مرکز اصلی و کعبهٔ آمال بهائیان بپذیرد و دولت یهود را پناه‌گاه و تکیه‌گاه جهانی این فرقه قرار دهد. دشمنی دیرین یهودیان نیز به این امر شدت داد. آنان، هر نیروی ضد اسلامی را حمایت می‌کردند به ویژه که اسرائیل، در محاصرهٔ کشورهای اسلامی قرار داشت. یکی از علت‌هایی که سبب شد دولت اسرائیل سلک بهائی را به رسمیت بشناسد، همین امر است؛ آنها را از مذاهب رسمی مملکت قرار داد و از طرفی، با به رسمیت شناختن آنها سرمایه‌های بهائیان را به سوی اسرائیل سرازیر کرد.^۱

جالب است که «لروی آیواس»، منشی کل شورای بین‌الملل بهائیان در نامه‌ای (۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ ش) برای محفل بهائیان ایران، با شرحی مفصل از ملاقات شوقی‌افندی و رئیس جمهور اسرائیل در (پانزدهم فروردین ۱۳۳۳ ش)، می‌نویسند:

در این روز تاریخی، رئیس جمهور و خانمشان، کل هیأت بین‌المللی بهائی را در هتل ماگیدو، در تالار مخصوص به حضور پذیرفتند. پس از لحظه‌ای، رئیس جمهور و همراهان، با اتومبیل روانهٔ بیت مبارک شدند. حضرت ولی امرالله و حرم مبارک، از رئیس جمهوری و خانم، با لطف و محبت خاصی پذیرایی نمودند. ضمن مذاکرات دوستانه و غیر رسمی، حضرت ولی الله، مقصد و مرام بهائیت را توضیح و نظر مساعد و تمایل بهائیان را نسبت به اسرائیل بازگو کردند و آرزوی

۱. ر.ک: مجله اخبار امری، شماره ۸-۹ (آذر - دی ۱۳۳۱ ش)؛ انشعاب در بهائیت، ص ۱۶۷.

بهائیان را برای ترقی و سعادت اسرائیل برشمردند. رئیس جمهور هم متقابلاً یادآور شد که در چندین سال قبل، هنگامی که به همراه خانم خود به اطراف کشور سیاحت می‌کردم، در بهجی به حضور سر عبدالبهاء مشرف شدم.

وقت خداحافظی از مهمان‌نوازی ولی امرالله از طرف رئیس جمهور اسرائیل سپاسگزاری فراوان شد و ضمن تقدیر از اقدامات و مجاهدات بهائیان در کشور اسرائیل، آرزوی قلبی خویش را برای موفقیت جامعه بهائیان در اسرائیل و سراسر گیتی اظهار داشتند.^۱

اهمیت این ملاقات از آن جا مشهود است که بهائیان به آن، بیش از حد تصور، ارزش دادند و به راحتی جامعه بهائی را با اسرائیل پیوند دادند. این، به خوبی می‌فهماند که بهائیان، پیش از تشکیل دولت اسرائیل، هواخواه صهیونیسم و روی کار آمدن آنان در فلسطین بودند.

اسناد ارتباط سران بهائی و اسرائیل

یکی از اسناد این است که هیأت بین‌الملل بهائی حيفا، در نامه‌ای به محفل روحانی ملی بهائیان ایران (اول ژوئیه ۱۹۵۲ م) رابطه شوقی افندی را با حکومت اسرائیل کاملاً سربسته و محرمانه چنین به اطلاع آنان رساند: «روابط حکومت (اسرائیل) با حضرت ولی امرالله و هیأت بین‌المللی بهائی دوستانه و صمیمانه است و فی الحقیقه جای بس خوشوقتی است که راجع به شناسایی امر در ارض اقدس، موفقیت‌هایی حاصل گردیده است...»^۲ در

۱. ر.ک: همان، ش ۳، تیرماه ۱۳۳۱ ش.

۲. ر.ک: همان، ش ۵، ص ۱۶، شهریور ۱۳۳۱ ش.

اواخر ژوئن ۱۹۵۲ دکتر لطف الله حکیم - منشی شوقی افندی در شورای بین‌المللی بهائی - طی نامه‌ای خطاب به منشی محفل ملی بهاییان در ایران نوشت:

در جوار روضه مقدسه مخروبه‌ای است که کسی راضی نمی‌شد آنها را تبدیل به گلستان کند و این منظره کریه المنظر از جلوی روضه مبارکه برداشته شود... خلاصه الکلام، دولت اسرائیل، امر صریح بر حقانیت اهل بها صادر، و ناقضین پرکین را محکوم می‌نماید و لهذا بدون درنگ، آن مخروبه به امر هیکل مبارک منهدم می‌شود... هیچ‌کس نمی‌تواند باور کند که چگونه ظرف چند روز، بنای بدنمای مخروبه‌ی، به این سرعت به باغ زیبایی تبدیل یافته است.^۱

سند دیگر این که مقاله‌ای با عنوان «بهائیت» در شماره ۲۲ مجله‌ای فرانسوی و وابسته به صهیونیسم و اسرائیل، به نام «زمین بازیافته» (اسرائیل) (۲ سپتامبر ۱۹۵۲ م) به قلم یکی از نویسندگان یهود، چاپ و منتشر شده است در این مقاله، انطباق اهداف یهودیان با عقاید بهائیان، در برپایی کشوری مقتدر به نام «اسرائیل» اعلام شده است...^۲ بهائیان در پی به رسمیت رسیدن و تثبیت خود بودند. اسرائیل نیز این کار را برای بهائیان می‌کرد، تا حامی وفاداری داشته باشد و از فشار مسلمانان بکاهد. از طرفی، بهائیان هم حاضر بودند برای این منظور سرمایه‌گذاری کنند.

در ادامه، شوقی افندی برای توسعه بهائیت، در پی جلب حمایت یهودیان آمریکا برآمد، از این رو، از حافظان منافع بهائیت در آمریکا خواست به هر

۱. ر.ک: همان، ش ۴ مرداد ۱۳۳۱ ش.

۲. ر.ک: همان، ش ۸-۹ (آذر - دی ۱۳۳۱ ش).

نحو، این امر انجام شود. همچنین برای جلب موافقت همه‌جانبه «بن گوریون»، نخست‌وزیر اسرائیل غاصب بسیار کوشید. این عمل، زمینه اقدامات بعدی شوقی را برای پیوند بیشتر با اسرائیل فراهم می‌کرد. این مطلب، در تلگراف محرمانه شوقی افندی برای محفل بهائیان آمریکا (۱۹ آوریل ۱۹۵۲)، درباره سفر نخست‌وزیر اسرائیل، آمده است:

... برای تأسیس و استقرار مرکز جهانی امرالله، اقدامات وسیعه به کمال سرعت به عمل آمده است. هیأت‌های ایادی امرالله، از هر یک از قطعات عالم، متوالیاً تعیین گشته و پنج نفر از آنها اکنون به ایفای وظایف در ارض اقدس مشغولند، هنگام مسافرت رئیس الوزرای دولت اسرائیل به آمریکا محفل ملی آمریکا با او ملاقات و مصاحبه نموده و آثار امری را به او تقدیم داشته‌اند و هیجده قطعه اراضی به مساحت بیست و دو هزار متر مربع، بر وسعت اوقاف بین‌الملل بهائی در دامنه جبل کرمل اضافه گردیده است... نقشه مشرق‌الاذکار کرمل - که ابتکار رئیس هیئت بین‌الملل بهائی است - تکمیل و اتمام پذیرفته است. معافیت اعتبار مقدسه از رسول دولتی و سایر مزایایی که از طرف وزارت دارایی دولت اسرائیل اعطا شده بود، اکنون شامل بیت حضرت عبدالبهاء و مسافرخانه شرقی و غربی نیز گردیده است...^۱

بن گوریون هم در جواب گفت: «از ابتدای تأسیس حکومت اسرائیل، بهائیان همواره روابط صمیمانه‌ای با اسرائیل داشته‌اند».^۲

۱. ر.ک: همان، ش یک، اردیبهشت ۱۳۳۱ ش.

۲. تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، ج ۱، ص ۳۳۲.

هیأت‌های بین‌المللی بهائی (بیت العدل اعظم)

شوقی افندی، در ۹ ژانویه ۱۹۵۱م (۱۳۲۸ش، شش سال قبل از درگذشت خود)، پیامی برای تاسیس هیأت‌های بین‌المللی بهائی (بیت العدل اعظم) به تمام مراکز بهائی جهان ابلاغ کرد و گفت:

... به محافل ملیه در شرق و غرب تصمیم خطیر و تاریخی تأسیس اولین شورای بین‌المللی بهائی را ابلاغ نمایم... درجه رشد کنونی محافل نه گانه ملی - که با کمال جدیت، در سراسر عالم بهائی به خدمات امریه قائمند - مرا بر آن می‌دارد که تصمیم تاریخی فوق را که بزرگ‌ترین قدم، در سبیل پیشرفت نظم اداری حضرت بهاء الله در سی سال اخیر محسوب است، اتخاذ نمایم. این شورای جدیدالتأسیس عهده‌دار انجام سه وظیفه می‌باشد:

اولاً: با اولیای حکومت اسرائیل ایجاد روابط نمایم.

ثانیاً: مرا در ایفای وظایف مربوطه به ساختمان فوقانی مقام اعلی، کمک و مساعدت کنید.

ثالثاً: با اولیای کشوری، در باب مسائل مربوط به اموال شخصیه داخل مذاکره شود و چون این شورای که نخستین مؤسسه بین‌المللی و اکنون در حال جنین است - توسعه یابد، عهده‌دار وظایف دیگری خواهد شد و به مرور ایام به عنوان محکمه رسمی بهائی شناخته شده و سپس به هیأتی مبدل می‌گردد که اعضایش از طریق انتخاب، معین می‌شوند، و ظهور کامل ثمرات آن، وقتی است که مؤسسات متفرعه عدیة آن، تشکیل گشته، به صورت مرکز اداری بین‌المللی بهائی، در جوار روضه مبارکه و مقام اعلی - که مقر دائمی آن خواهد بود - انجام وظیفه نماید. شایسته است این ابلاغیه را به وسیله لجنه ارتباط منتشر

نمایید.^۱

موافقت دولت اسرائیل با بسط موقعیت و گسترش اراضی بهائیان در اسرائیل، نتیجه سیاست آمریکا و صهیونیسم بود که برای تقویت بهائیان و مرکز جهانی آنان و گسترش فعالیت بهائیت در دیگر کشورها و حفظ منافع اسرائیل - به ویژه در کشورهای اسلامی - انجام گرفت. همزمان با طرح نقشه - های جهانی بهائیان برای گسترش مراکز بهائی در کشورهای مختلف - که محفل بهائیان آمریکا طرح و با برنامه های اطلاعاتی اسرائیل هماهنگ شده بود - چنین مساعدت هایی از جانب اسرائیل، سازمان و رهبران صهیونیسم امری اجتناب ناپذیر به شمار می آمد.

بر این اساس، شوقی افندی تصمیم گرفت به کمک اسرائیل، دو کار اساسی را تحقق بخشد:

۱. احداث تأسیسات مرکز جهانی بهائیان در اسرائیل، ضمن سامان بخشیدن به سازمان رهبری بهائیان؛
 ۲. رفع بزرگترین مانع رهبری شوقی افندی، یعنی بازماندگان خانواده اعضا و افنان که حاضر به همکاری با او و قبول زعامتش نبودند.^۲
- او از طرفی به چاپلوسی نزد دولت اسرائیل پرداخت و از طرفی، در پی جلب کمک های مادی و گسیل آنها به سوی اسرائیل برآمد. وی در تلگراف ۱۵ دسامبر ۱۹۵۱م برابر با (۲۴ آذر ماه ۱۳۳۰) درباره حمایت دولت اسرائیل

۱. ر.ک: مجله اخبار امری، آذر و دی ۱۳۳۱ش، ش ۸-۹ ص ۴-۵؛ انشعاب در بهائیت، ص ۱۶۹-۱۷۰.

۲. ر.ک: بهائیان، ص ۶۷۵.

از اموال غیر منقول موجود در اسرائیل، برای اطلاع محفل ملی بهائیان ایران می نویسد:

به یاران بشارت دهید که پس از مدتی بیش از پنجاه سال، کلیدهای قصر مزرعه توسط اولیای حکومت اسرائیل تسلیم گردید. این مکان مقدس تاریخی - که حضرت بهاء الله پس از خروج از سجن عکا در آن اقامت فرمودند - اکنون مفروش می گردد، تا هنگام افتتاح باب تشریف، برای زیارت زائرین مهیا باشد. توصیه می شود هفت قالی به قطع تقریبی سه متر در پنج متر به عنوان عباس ادیب در بیروت ارسال گردد.^۱

او در تلگرافی دیگر (در ۲۴ دسامبر ۱۹۵۱ م) برای محفل ملی بهائیان آمریکا، آشکارا تأیید کرد که با تشکیل دولت اسرائیل و حمایت آنها، کار احداث مرکز جهانی بهائیان و تشکیل سازمان رهبری بهائیان، امکان پذیر شده است و این امر، از برکت وجود دولت جدید التأسیس اسرائیل است:

این شروع عظیم - که در عقند اول قرن دوم بهائی، مقارن تأسیس دولتی مستقل و جدید در ارض اقدس، شروع گردید - در نتیجه پیدایش دولت مزبور، تقویتی بسزا یافت و بر اثر تحقق یک رشته وقوعات متوالیه ذیل در ارض اقدس، پیشرفت سریع حاصل نموده است:

۱. ساختمان قسمت فوقانی مقام اعلی - که مقدس ترین مشروع بین الملل و در تاریخ امرالله بی نظیر است - در قلب جبل کرمیل آغاز گردید.

۲. هیأت بین المللی بهائی، در جوار اعتاب مقدسه تشکیل گردید. این

۱. ر.ک: مجله اخبار امری، ش ۸-۹، آذر و دی ۱۳۳۱ ش.

هیأت طلّیعه تأسیس بیت العدل عمومی، یعنی اعظم قوه تشریع نظم اداری جهان‌آرای بهائی است که به بنیانش الهی و حال بدایت ظهور و بروز آن است.

۳. اماکن تاریخی مربوط به ایام سجن حضرت بهاء‌الله و عبدالبهاء، تملک و تعمیر و تزیین گردید و دولت جدیدالتأسیس، آنها را رسماً جزء مقامات متبرکه شناخت و از پرداخت مالیات معاف نمود. این مقامات، اکنون نزهتگاه و مورد نظر و توجه عموم مردم است.

۴. مذاکرات رسمی با متصدیان اداری مرکزی بلدیة این حکومت برای دو منظور آغاز گردید:

الف) آن‌که اراضی حول روضه مبارکه شارع آیین نازنین در حوالی عکا - که اکنون مورد تهدید است - برای نسل‌های آینده محفوظ ماند.
ب) آن‌که املاک وسیعه واقع در جوار مرقد مبارک حضرت اعلی - که بی‌نهایت لازم و ضروری است - خریداری شود، تا به فرموده حضرت عبدالبهاء، مشروعات تابعه حول مؤسسات، دو رکن اعظم، ولایت امر و بیت العدل اعظم در این اراضی بنیان گردد.

۵. برای آن‌که در مستقبل ایام، مشرق‌الاذکار برفراز جبال کرم‌ل مرتفع گردد، نقشه لازم تهیه گردید. بنای این مشرق‌الاذکار، نشانه ضروری و بارزی از پیشرفت روزافزون نظم اداری بین‌المللی امرالله خواهد بود.

۶. چهار کنفرانس - که در خارج از مرکز بین‌المللی امرالله، در قطعات مختلفه عالم در آینده تشکیل خواهد شد، نشانه آغاز اقدامات امریه در بین قاره‌ها بوده و یازده محفل روحانی ملی، در آن شرکت خواهند نمود. انعقاد این کنفرانس‌ها مبشر شروع مرحله نهایی، برای اجتماع نمایندگان جوامع کلیه کشورهای مستقل و اقالیم مهمه تابعه و جزایر مختلفه در سراسر جهان خواهد بود. اکنون وقت آن رسیده که توأم با اقدامات شش‌گانه فوق، موضوعی که اضطراراً مدتی به تعویق افتاده بود، به مرحله عمل درآید و آن، تعیین ایادی امرالله بر طبق نصوص

الواح وصایای حضرت عبدالبهاء است که اولین عده آنها، بالغ بر دوازده نفر می‌باشند و به تعدادی مساوی از ارض اقدس و قطعات آسیا، آمریکا و اروپا انتخاب شده‌اند. این اقدامات اولیه، مقدمه تحقق کامل مشروعی است که حضرت عبدالبهاء در کتاب وصایا پیش‌بینی فرموده‌اند و با تمهیدات اولیه جهت تشکیل هیأت بین‌المللی بهائی- که بعداً به بیت العدل عمومی تبدیل خواهد شد- همدوش و هم‌عنان است که این مشروع جدیدالتأسیس حلقه‌ی اتصال دیگری برای تحکیم روابط مرکز دائم الاتساع بین‌المللی امرالله با جامعه پیروان در سراسر عالم و راه را برای مبادرت به اقدامات دیگر به منظور تقویت اساس نظم اداری بهائی هموار می‌سازد...^۱

«پرفسور نرمان نیویج» که دادستان اسبق حکومت فلسطینی و یکی از شخصیت‌های سیاسی و حقوقی اسرائیل می‌باشد به پاس خدمات بهائیان به اسرائیل نوشت:

امر بهایی که مرکز آن حیفا و عکا است و این مدینه زیارتگاه پیروان آن است به درجه‌ایی از پیشرفت و تقدم نایل گشته که مقام دیانت جهانی و بین‌المللی پیدا کرده است.

به نوعی نرمان نیویج بهایت را در ردیف سه دین «یهودی، مسیحی و اسلام» به رسمیت شناخته و می‌گوید:

اکنون فلسطین را نباید فی الحقیقه منحصرأ سرزمین سه دیانت محسوب داشت؛ بلکه باید آن را مرکز و مقر چهار دیانت به شمار آورد، زیرا امر بهایی که مرکز آن حیفا و عکا است و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است به درجه‌ای از پیشرفت و تقدم نائل گشته

۱. ر.ک: همان، ش ۹، دی ۱۳۳۱ش، ص ۳.

که مقام دیانت جهانی و بین المللی را احراز نموده است. و همان طور که نفوذ این آیین در سرزمین مذکور روز به روز رو به توسعه و انتشار است در ایجاد حسن تفاهم و اتحاد بین المللی ادیان مختلفه عالم نیز عامل بسیار موثری به شمار می آید. (رایین، بی تا: ص ۱۶۹؛ شوقی افندی، بی تا، ص ۱۶۲)

از طرفی شوقی افندی از وظائف شورای بین المللی بهائیان، رابطه با دولت اسرائیل بیان می کند و حمایت از اسرائیل را به همه دولت های جهان ترجیح می دهد و تأسیس شعب محافل روحانی و ملی بهائیان را فقط در ارض اقدس و بر حسب قوانین حکومت جدیدالتأسیس اسرائیل ممکن می داند.^۱ و نقشه ده ساله که شامل ۲۸ هدف است. این اهداف بنابر خواست شوقی افندی، باید توسط «چارلز میسن ریسی» پیاده می شد.

«بهائیت» و جنگ اعراب و اسرائیل

در جنگ اعراب و اسرائیل، بهائیان همواره از اسرائیل غاصب جانبداری کرده، و علیه مسلمانان به تبلیغ می پرداختند. نیاز صهیونیسم و اسرائیل به اطلاعات و منابع خبری و سایل ارتباطی جمعی در کشورهای اسلامی، سبب شده بود بهائیان به کمک آنها بیایند؛ چون اگر اعراب موفق می شدند، منافع بهائیت در خطر بود.

در سال ۱۳۷۹ ق (۱۹۶۰م) یکی از شرکت کنندگان ایرانی در مجمع عمومی مؤتمر اسلامی بیت المقدس از نقش اطلاعاتی بهائیان برای اسرائیل، سخنی به میان آورد. کشورهای عربی، مسأله را خیلی جدی نگرفتند. در اثر

۱. ر.ک: بهائیت در ایران، ص ۲۵۷.

عدم اطلاع مسلمانان از وضعیت عوامل گسترده صهیونیسم در کشورهای عربی اسلامی - که ناشی از ضعف تشکیلات اطلاعاتی آنان بود - نسبت به آن توجه ویژه‌ای نشد؛ در حالی که برای کارشناسان مسائل سیاسی - مذهبی ایران روشن بود تا زمانی که طرح دوستی و روابط متقابل عباس افندی با صهیونیسم پی ریزی نگردیده بود در ایران یهودی - بهایی وجود نداشت.

پس از پیدایش این سرسپردگی و تداوم آن در زمان شوقی افندی - به ویژه، پس از تشکیل دولت اسرائیل - در محافل بهائی ایران، یهودیان بسیاری، خود را یهودی بهائی لقب می‌دادند؛ حتی اسرائیل، با عنوان «قلب العالم» - که اصطلاحی مشترک، برای حفظ منافع هر دو گروه بود - زبانزد بهائیان و یهودیان صهیونیست شد. این اصطلاح، پیشنهاد شوقی افندی بود.

تلاش جدی بهائیان در کسب اطلاعات و مدارک سیاسی، برای منافع صهیونیسم و اسرائیل سبب موضعگیری جامعه اتحادیه کشورهای عربی شد. و موضوع «بهائی گری» جزء دستور کار «دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل» وابسته به اتحادیه عرب قرار گرفت. این دفتر، مأموریت یافت تمام شرکت‌ها و مجتمع‌های صنعتی و اقتصادی آمریکایی و اروپایی و... که با اسرائیل منافع مشترک داشته و به نفع آن و زیان اعراب می‌کوشند، شناسایی کند و نام آنها را برای تحریم معامله و همکاری اقتصادی در اختیار دولت‌های عرب قرار دهد. خبرگزاری رویتر در ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵ م از دمشق گزارش داد:

محمد محجوب (کمیسر عالی در دفاتر تحریم اعراب، علیه اسرائیل) بیان کرد: «کنفرانس ماه آینده دفاتر تحریم مبارزه با گروه بهائی را به طور جدی بررسی خواهد کرد». محمد محجوب، از گروه بهائی به

عنوان یک جنبش طرفدار اسرائیل و صهیونیسم یاد کرده است.
(نجفی، همان: ص ۱۸۳)^۱

همین مضمون را خبرگزاری خاورمیانه در ۱۰ ژانویه ۱۹۷۵ م، به نقل از محمد محجوب و دیگران مخابره کرد:

روز ۲۳ فوریه سال جاری، افسران دفتر تحریم اسرائیل، در کنفرانس قاهره گرد خواهند آمد، تا موضوع گروه مذهبی بهائی‌ها را که دارای اهداف و فعالیت‌های صهیونیستی در کشورهای عربی - اسلامی هستند، بررسی کنند. (همان، ص ۷۱۴)

۲۳ فوریه ۱۹۷۵ م، در قاهره، کنفرانس تحریم اسرائیل برگزار شد و در ۲۵ فوریه، نتایج و تصمیمات مهم آن، در مطبوعات جهان منتشر شد.

روزنامه «المحرر»، چاپ بیروت در ۲۵ فوریه ۱۹۷۵ م با عنوان «مؤتمر مکاتب مقاطعة اسرائیل»، تصمیم کنفرانس تحریم را به نقل از محمد محجوب و دیگر ناظران آگاه را - درباره رابطه محافل و مراکز بهائیان با صهیونیسم و اسرائیل - چنین اعلام کرد:

و قرّر المکتب ایضاً فرض حظر علی نشاط البهائیین فی الدول العربیة و اغلال محافلهم بعد ان ثبت ان الصهیونیة تستر ورائهم...؛

همچنین دفتر تحریم اعراب علیه اسرائیل مقرر داشت که بایستی دولت‌های عربی از جنبش بهائی‌ها و تشکیل محافل آنها شدیداً جلوگیری کنند؛ زیرا برای اعضای کنفرانس مسلم شد، صهیونیسم پشت آنان پنهان شده است - حتی بهائیان ایران گستاخی را به حدی رساندند که مبالغه‌ناگفتی،

۱. به نقل از بولتن خبری سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، دفتر مرکزی، خبر شماره ۲۳۲، ۲۱ دی ۱۳۵۳ ش.

برای کمک به اسرائیل غاصب جمع آوری کردند. پول جمع آوری شده، حدود ۱۲۰ میلیون تومان بود که در ظاهر، برای بیت‌العدل حیفا فرستاده می‌شد؛ ولی منظور اصلی، کمک به ارتش اسرائیل بود. مقدار قابل ملاحظه‌ای از این پول، به وسیله حبیب ثابت پرداخت شده بود.^۱

در گزارش مأموران ساواک (۴۶/۹/۹) آمده است:

شنیده شده است چندی قبل، بهائیان ایران مبلغ هنگفتی - که چندین میلیون تومان بوده - به اسرائیل کمک کرده‌اند. البته تصور می‌رود کمک بهائیان، از طریق آقای غفوری (نماینده‌گی سیاسی اسرائیل در ایران) و به وسیله حبیب القانین، که تماس مستقیم با حبیب ثابت - که قبلاً یهودی و اهل کاشان بوده است - انجام گردیده؛ زیرا از قرار معلوم، سرمایه محفل و وجوه جمع‌آوری شده بهائیان، ماهیانه به نام خیرالله در صندوقی نزد حبیب ثابت می‌باشد و مشارالیه، این پول‌ها را به ربح می‌دهد؛ لکن مبلغ جمع‌آوری شده فعلاً نامعلوم است.^۲

در ادامه، به نقش نمایندگان ایران در فلسطین اشاره می‌کنیم. میرزا حبیب‌الله خان آل‌رضا یا عبدالملک، از سوی مقامات وزارت امور خارجه ایران، به عنوان نماینده ایران در فلسطین انتخاب شد. البته این انتخاب، بدان معنا نیست که پیش از این تاریخ، ایران در فلسطین نماینده‌ای نداشت. از اسناد سیاسی موجود، چنین برمی‌آید که تا پیش از سال ۱۲۹۸ ش ۱۸۸۰م «میسو اسکویچ»، سمت «ویس قنصل» افتخاری ایران در حیفا فلسطین را عهده‌دار

۱. ر.ک: سه سال ستیز مرجعیت شیعه، ص ۱۷۳.

۲. ر.ک: سازمان‌های یهودی و صهیونیستی در ایران، ص ۵۳۶.

بود.^۱ اسکوینچ امور این ناحیه را با توجه به دقت نظر ویژه کنسولگری ایران در مصر اداره می نمود.^۲ صرف نظر از او، انیس حیری و توفیق عقیفی، هر کدام، با عنوان کنسول افتخاری ایران در دو شهر یافا و عکا، عهده دار امور ایران بودند و این منصب را تا سال ۱۳۱۴ ش (۱۹۳۵ م) حفظ کرده بودند. در این سال، بر اساس یادداشت ۳۹۵۶۹/۲۵۰۳ مورخ ۱۳۱۴/۹/۱۷ وزارت امور خارجه ایران، پایان خدمت ایشان رسماً به کمیته عالی بریتانیا در فلسطین ابلاغ شد.^۳

میرزا حبیب الله که اهل شیراز^۴ و فرزند میرزا رضا قناد بود، از بهائیان شناخته شده و مجذوب عباس افندی به شمار می رفت. او به سبب نزدیکی با

۱. ر.ک: بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، (سال ۱۳۴۰ ق)، کارتن ۱۶، دوسیه ۱۳، گزارش مورخ ۶ ذی قعدة ۱۳۳۹ ق به شماره ۸۴۴ (به نقل علی اکبر ولایتی، ایران و مسأله فلسطین، ص ۹۱).

۲. ر.ک: گزارش شماره ۳۱۶ مورخ ۱۷ صفر، ۱۳۴۱ ق/۱۹۲۲ م؛ سرکنسولگری ایران در شام، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه سال ۱۳۰۱ ش، کارتن ص ۱۶، دوسیه ۴۴ (به نقل علی اکبر ولایتی، همان، ص ۹۱).

۳. ر.ک: گزارش شماره ۶۹۵-۱۳۱۴/۱۲/۱۷ کنسولگری شاهنشاهی ایران در فلسطین، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه سال ۵-۱۳۱۴، کارتن ۲، دوسیه ۲۶ (به نقل علی اکبر ولایتی، همان، ص ۹۲).

۴. بر پایه اسناد سفارت آمریکا، وی قزوینی الاصل بوده و به شغل خیاطی اشتغال داشته است، ر.ک: گزارش سری ارنست آر. اونی، دفتر تحقیقاتی - سیاسی اداره اطلاعات آژانس اطلاعات مرکزی (CIA)، فوریه ۱۹۷۶ م/۱۳۵۴ ش، موجود در: مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، از ظهور تا سقوط، (مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶) ج ۱، ص ۵۵ (به نقل از علی اکبر ولایتی، همان).

عباس افندی، از خشم مردم مسلمان؛ هراس داشت و از اقامت در ایران نگران بود. لذا به عکا رفت و مستخدم دستگاه عباس افندی شد. او به دلیل تعصب و علاقه‌ای که به این فرقه داشت مورد لطف و محبت خاص افندی قرار گرفت. عباس افندی، حبیب الله خان پسر میرزا رضا قناد را به تحصیل گمارد و با هزینه خود، او را برای ادامه تحصیل دو سال به اروپا فرستاد. او به زبان‌های انگلیسی و فرانسه تسلط پیدا کرد و سپس به تهران آمد.^۱ او پس از مشروطه در سال ۱۳۳۹ ق/ ۱۹۲۰ م رهسپار حیفا شد و خود در گزارش می‌نویسد:

چندی قبل، از حیفا، از طرف ایرانیان ساکن آن سرزمین [بهایان] تهدیدی رسید که چون دولت فخریه انگلیس در شناسایی «ویس قنسل» حیفا... تعلل می‌ورزد و امور ماها [ایرانیان بهایی] از هر حیث - راجع به مسافرت و غیر از این جهت - لطمه وارد می‌شود. خواهش می‌شود که مسافرت چند روزه به این سمت نمایند.^۲

حبیب الله خان، ظاهراً بدون اجازه وزارت خارجه، رهسپار حیفا و سپس بیت المقدس شده و بدون داشتن اعتبارنامه، با مقام‌های انگلیس به گفت‌وگو پرداخته است. جالب این که نه تنها با مخالفت مسئولین انگلیسی مواجه نمی‌شود، بلکه مورد استقبال هم قرار می‌گیرد.

۱. ر.ک: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۳۷۵ (به نقل از علی‌اکبر ولایتی، همان).

۲. ر.ک: گزارش شماره ۸۴۴ مورخ ۶ ذی القعدة ۱۳۳۹ ق عین الملک، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه سال ۱۳۴۰ ق، کارتن ۱۶، دوسیه ۱۳ (به نقل از ایران علی‌اکبر ولایتی، همان، ص ۹۳).

متأسفانه وزارت خارجه وقت نیز به دلیل آشفتگی سیاسی حاصل از کودتای سوم اسفند، هیچ واکنش نشان نداد و همین امر بر جسارت عین الملک افزود؛ به طوری که رسماً پیشنهاد سرپرستی امور فلسطین را مطرح ساخت.^۱

حبيب الله خان در یکی از گزارش‌های خود، ضمن متهم کردن وزیر مختار ایران در مصر، اسباب تضييع حقوق و حیثیت دولت ایران را چنین می‌نگارد:

سابقاً عرض کردم بین بهائیان، پس از وفات عبدالبهاء راجع به مقام بهاء‌الله و جانشینش اختلافی روی داد. از قرار راپرتی که رسیده است، پی‌درپی تلگراف و مراسلات از طرف انجمن‌های بهائیان در جمیع عالم، به حکومت بریتانیا و وزارت خارجه او و کمیسر عالی در فلسطین می‌رسد و می‌گویند که مضمون آنها هم این است که کلید، باید به دست شوقی افندی برسد... حالا ملاحظه می‌فرمایید که نداشتن مأمور صحیح دلسوزی در فلسطین، چگونه اسباب تضييع حقوق و حیثیت دولت ایران شده است و منتهی به این شده است که بهائیان، در تمام نقاط، متوسل به دولت بریتانیا شده‌اند، در صورتی که اگر مأموری می‌داشتیم، همه می‌بایستی متوسل به دولت ایران شوند. به هر صورت، این است اوضاع آن صفحات، و نمی‌دانم وزیر مختار [ایران در] مصر، به چه ملاحظه در جلوگیری از این امور برنیامده... در وقتش، اگر امور آن‌جا محول به فدوی شده بود، همین‌طور که در شام، حفظ حقوق و آبروی دولت را کرده‌ام، در آن‌جا هم، البته کرده بودم....^۲

۱. ر.ک: گزارش شماره ۸۴۴- مورخ ۶ ذی قعدة ۱۳۳۹ق، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه سال ۱۳۴۰ق، کارتن ۱۶ دوسیه ۱۳ (به نقل از علی‌اکبر ولایتی، همان).

۲. ر.ک: گزارش ۲۵۲۴، مورخ ۱۵ میزان ۱۳۰۱ ش/ ۱۹۲۲م، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۱ ش، کارتن ۱۶، دوسیه ۱۹ (به نقل از علی‌اکبر ولایتی، همان، ص

بر اساس این سند، از انگیزه‌های میرزا حبیب الله خان - که بعدها برای خود، از نام خانوادگی هویدا استفاده کرد - رسیدگی به امور بهائیان در فلسطین بوده است. انگیزه وی، بر اساس اسناد موجود به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف) تلاش برای ارتباط پیوسته با مرکز بهائیت در فلسطین و نزدیکی به رهبران این فرقه. این تلاش به وسیله گروهی از ایرانیان شام در همان سال‌ها و با ارسال عریضه‌ای آشکار شده و پرده از این تصمیم هویدا برداشته می‌شود:

خدمت اجلاء عظام هیئت وزراء، محترمین و وکلای مجلس شورای مللی [ملی]! جناب آقای حبیب الله خان، وقت ممکن ندارد که به کار رعیت یا به داد رعیت برسد. از برای [آن] که شب و روز مشغول از برای تبلیغ حضرات بهائی گردیده و روابط ایشان در عوض این که با پایتخت ایران باشد، روابط ایشان با حیف است...^۱

ب) کسب سود مالی، یکی دیگر از دلایل عین الملک هویدا در آرایه چنین پیشنهادی است. شاید بین اعضای وزارت خارجه ایران ملی، در دوران قاجار، کمتر فردی یافت شود که بدین اندازه متهم به اخاذی و سوء استفاده از اتباع ایرانی مقیم محل مأموریتش باشد. اقدام‌های سودجویانه هویدا به سرعت، مسائل مهمی را در روابط خارجی ایران با منطقه خاورمیانه پدید آورد، به طوری که مقامات هر کشوری که در آنجا بسر می‌برد، آشکارا از

رفتار وی ابراز ناخشنودی می کردند.^۱

مقام‌های وزارت خارجه ایران که امیدوار بودند با واگذاری امور فلسطین به حبیب الله خان هویدا، هم به مشکلات اتباع ایرانی پایان دهند و هم اصول سیاست خارجی خود را برابر بحران فلسطین معلوم کنند نه تنها به هدف نخست نائل نشدند، بلکه در دستیابی به مقصود دوم، با دشواری جدیدی مواجه شدند.

هویدا، اگر چه خطر نفوذ صهیونیسم و رشد آن را در منطقه، بارها به مقام‌های تهران گوشزد کرد این اقدام او نه از سر خیرخواهی و حقوق منافع ملی ایران، بلکه به دلیل رقابت پنهانی بهائیان و صهیونیست‌ها در تصرف حکومت فلسطین بود.^۲ وزارت امور خارجه ایران - که تا پیش از عزیمت هویدا به فلسطین، حداقل در سه شهر مهم، دارای نمایندگی سیاسی رسمی بود - در اثر اقدامات او، نه تنها نمایندگی یافا، عکا و حیفا تعطیل شد، بلکه امور فلسطین را نیز ضمیمه شام کرد و ایرانیان فلسطین به سبب حمایت‌های صهیونیست‌ها، همکاری خوبی با هم پیدا کرده بودند.

درایت حضرت امام خمینی علیه السلام

امام خمینی علیه السلام با درایت و هوشیاری، خطر بهائیان را برای اسلام و کشور،

۱. ر.ک: گزارش شماره ۲۵۷۰، مورخ ۱۳۰۹/۵/۱۹ سفارت ایران در بغداد، بند ۴، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۱۳۰۹، کارتن ۴۸، دوسیه ۶۴/۲۵۶/۲ و همچنین گزارش محرمانه، نمره ۵۱۹، مورخ ۱۳۰۹/۶/۱۶، سرکنسولگری دولت ایران در بیروت (به نقل از علی اکبر ولایتی، همان، ص ۱۰۴).

۲. ر.ک: ایران و مسأله فلسطین، بر اساس اسناد وزارت امور خارجه، ص ۱۰۴.

جدی دانسته و در درجه اول به روحانیت سفارشی اکید کرد که مردم را از این خطر آگاه کنند. آن بزرگوار، در دیداری خطاب به علمای یزد چنین فرمود:

آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست‌های حسابی به دست این فرقه است، که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل، برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی، یا بسته شده یا می‌شود. لازم است علمای اعلام و خطبای محترم، سایر طبقات را آگاه فرمایند که در موقعش بتوانیم جلوگیری کنیم. امروز، روزی نیست که به سیره سلف صالح بتوان رفتار کرد. با سکوت و کناره‌گیری همه چیز را از دست خواهید داد. (امام خمینی، بی‌تا: ج ۱، ص ۴۴)

حضرت امام علیه السلام از تسهیلات دولت برای مسافرت دو هزار نفر یا بیشتر از فرقه ضاله، به همراه پرداخت ارز و تخفیف بلیت برای سمیناری که در لندن تشکیل می‌دهند، و در مقابل، مشکلاتی که برای «حجاج بیت الله الحرام»، ایجاد می‌کنند، انتقاد کرده و آن را شاهی بر سوء نیت دولت گرفتند.^۱

البته روزنامه دنیا (سال ۱۹، شماره ۷۴۱، در ۱۳۴۲/۲/۷) از عزیمت دو هزار زن و مرد بهائی از فرودگاه مهرآباد به لندن خبر داد که دولت، به هر نفر، پانصد دلار به نرخ دولتی ارز پرداخت نمود. علت عزیمت، اجتماع پانزده هزار نفری بهائیت در ۸ اردیبهشت ۴۲ برای معارفه گروه نه نفری رهبران بهائیان بود.^۲

۱. ر.ک: سه سال ستیز مرجعیت شیعه، ص ۱۶۸.

۲. ر.ک: زندگینامه سیاسی امام خمینی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۵۶.

حضرت امام علیه السلام در ادامه موضع گیری ها فرمودند:

دو هزار نفر را با کمال احترام، با دادن پانصد دلار ارز به هر یک (پانصد دلار از مال این ملت مُسَلِم به بهائی داده‌اند)، ... [و] به هر یک، هزار و دویست تومان تخفیف هواپیما [داده‌اند که اینها]، چه بکنند؟ بروند در جلسه‌ای که بر ضد اسلام در لندن تشکیل شده است، شرکت کنند. (امام خمینی، همان: ص ۱۲)

در جای دیگر - با ذکر همین ماجرا - از تخفیف بیست و پنج میلیون تومانی شرکت نفت به ثابت پاسال، (بهایی معروف) سخن به میان آورده و می‌فرماید:

این وضع نفت ما، این وضع ارز مملکت ما، این وضع هواپیمایی ما، این وضع وزیر ما، این وضع همه ما، سکوت کنیم باز؟ هیچ حرفی نزنیم؟ حرف هم نزنیم؟ ناله هم نکنیم؟ ... این سکوت مرگبار، اسباب می‌شود که زیر چکمه اسرائیل، به دست همین بهائی‌ها، این مملکت ما، نوامیس ما پایمال شود. وای بر ما، وای بر این اسلام، وای بر این مسلمین! ای علما ساکت ننشینید! ... استقلال مملکت و اقتصاد آن، در معرض قبضه صهیونیست‌ها است که در این حزب بهائی ظاهر شدند، و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود، قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شوون، ساقط می‌کنند. تلویزیون ایران، پایگاه جاسوسی یهود است و دولت‌ها ناظر آن هستند و آن را تأیید می‌کنند.... (همان، ص ۳۴ و ۳۵)

بهائیت و اقتصاد

در گزارش ساواک از جلسه ناحیه ۲ بهائیان شیراز (در تاریخ ۱۳۵۰/۵/۱۹) آمده است:

جلسه‌ای با شرکت ۱۲ نفر از بهائیان ناحیه ۲ شیراز، در منزل آقای هوشمند و

زیر نظر آقای فرهنگی تشکیل گردید. پس از قرائت مناجات، شروع و خاتمه و قرائت صفحاتی از کتاب لوح احمد و ایقان، آقای فرهنگی و محمدعلی هوشمند، پیرامون وضع اقتصادی بهائیان در ایران صحبت کردند. فرهنگی اظهار داشت:

بهائیان در کشورهای اسلام پیروز هستند و می‌توانند امتیاز هر چیزی را که می‌خواهند بگیرند. تمام سرمایه‌های بانکی و ادارات و رواج پول در اجتماع ایران، مربوط به بهائیان و کلیمیان می‌باشد تمام آسمان خراش‌های تهران، شیراز و اصفهان، مال بهائیان است. چرخ اقتصادی این مملکت، به دست بهائیان و کلیمیان می‌چرخد. شخص هویدا، بهایی‌زاده است. او یکی از بهترین خادمان امرالله است و امسال، پانزده هزار تومان به محفل ما کمک نموده است. آقایان بهائیان! نگذارید کمر مسلمانان راست شود...! (شهبازی، همان: ج ۲، ص ۳۸۵)

بهائیان، با تمام وجود، خود را در اختیار اسرائیلی‌ها قرار دادند، به گونه‌ای که توانستند اعتماد بیش از حد اسرائیلی‌ها را به دست آورند و اسرائیلی‌ها نیز برابر خوش خدمتی آنها، رفتار ویژه‌ای داشتند. «فریدون رامش‌فر» که بهایی است، در مسافرتی که به اسرائیل داشته درباره نحوه برخورد اسرائیلی‌ها با بهائیان می‌گوید:

دولت اسرائیل، آنقدر نسبت به بهائیان، خوشبین است که در فرودگاه خود، احیا (بهائیان) را بازرسی نمی‌کند؛ ولی بقیه مسافرین و حتی کلیمی‌ها را بازرسی می‌کنند. به طوری که یک کلیمی اعتراض کرده بود که چرا بهائیان را بازرسی نمی‌کنید و ما را که این‌جا موطنمان است، مورد بازرسی قرار می‌دهید. (منصوری، همان: ص ۳۳۰)

بهائیت پس از شوقی افندی

بهائیت - به ویژه - پس از مرگ شوقی افندی چهره اصلی مورد نظر بانیان

خود را نمایان ساخت و در جهت اهداف پدید آورندگان اصلی خود، کارآیی خویش را در معرض دید عموم گذاشت. اگر نگاهی تطبیقی به عملکرد این فرقه در سراسر جهان بیندازیم، روشن می‌شود این فرقه تا چه اندازه ابزار دست سیاستمداران مستبد جهان شده و در راستای اهداف صهیونیسم بین‌المللی در کشورهای اسلامی و برای تضعیف دین مبین اسلام به کار رفته است. حتی اگر کارآیی آن را در مقایسه با مکتب‌هایی مانند کمونیسم - که ادعای دیانت ندارند - به نظاره بنشینیم، روشن می‌شود که چگونه در راستای اهداف سیاسی بیگانگان در کشورهای اسلامی مورد استفاده قرار گرفته است. این عملکرد، هدیون تشکیلاتی است که از زمان شوقی افندی به کار گرفته شد و بیت‌العدل در اسرائیل تأسیس شد.^۱

عملکرد امروز بهائیت

آنان از اسرائیل برای زنده نگه‌داشتن آیین خود کمک می‌گیرند و مسئولین رژیم غاصب هم با توجه به اهداف مشترکشان، از آنان حمایت می‌کنند، برای نمونه به خبر زیر توجه کنید:

سه شنبه، اول خرداد ۱۳۸۰ ش، مصادف با سالروز رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، رژیم صهیونیستی، برای تجمع فرقه ضاله بهائیت به منظور افتتاح یک ساختمان دویست و پنجاه میلیون دلاری در ارتفاع کرمل در حیفا جشن و پایکوبی راه انداخت. ساخت این مجموعه عظیم، با حمایت مستقیم اسحاق رابین (نخست وزیر معدوم رژیم اشغالگر)، از سال ۱۳۷۲ ش، زیر نظر دو

۱. ر.ک: بهائیت در ایران، ص ۲۶۲.

بهایی فراری به نام‌های مهندس حسین امانت و دکتر فریبرز صهبا، با شدیدترین تدابیر امنیتی آغاز شد. این تصمیم، پس از برگزاری اجتماع سراسری سران بهائیت در نیویورک (۱۹۹۲م) زیر نظر سیا و موساد - با هدف ایجاد قوس و زیارتگاه متناسب با شأن پیامبر دیانت بابی در مدفن - به مسئولان رژیم اشغالگر ابلاغ شد. در این مراسم ارکستر سمفونیک اسرائیل حاضران را - که میان آنها مسئولان سیاسی و اقتصادی و امنیتی صهیونیست‌ها و برخی بهائیان اروپا و آمریکا بودند - برای دعا و نیایش همراهی می‌کرد. نکته مهم و قابل توجه این تجمع، حضور خبرنگاران رادیو و تلویزیون‌های مختلف جهان، برای ایجاد پوشش علنی صوتی و تصویری افتتاح کاخ بود. اهدافی که برگزارکنندگان مراسم، خواهان نشر آن، به وسیله این خبرنگاران بودند، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

۱. دولت اسرائیل، با نهایت افتخار می‌تواند میزبان همه بهائیان جهان - به ویژه بهائیان ساکن کشورهای اسلامی - باشد.
 ۲. آثار این دیانت مدرن و پیشرفته - که متناسب با جهان توسعه یافته قرن ۲۱ است - به صدها زبان و لهجه ترجمه و منتشر شده است و می‌تواند برابر سایر برداشت‌ها و قرائت‌های عقب افتاده و متحجرانه بایستد.
 ۳. بهائیت، رو به گسترش است و تعداد بهائیان جهان که متمایل به دولت اسرائیل هستند، بیش از ۶ میلیون نفر است.^۱
- می‌توان گفت اسرائیل در پی جلب سرمایه‌های بهائیان و مشغول کردن مسلمانان به آنها و فراهم کردن یک حامی بسیار خوب برای یهودیان است.

۱. ر.ک: پایگاه اطلاع رسانی موعود (WWW.Mouood.com).

اکنون بهائیت نیز با مظلوم‌نمایی در جوامع بین‌الملل به ویژه در ایران اسلامی که سرزمین موعود آنها است - در پی آن هستند که بگویند: «ما بر حق هستیم و حقوق ما پایمال شده است». و طبق معمول، استکبار جهانی هم از آنان حمایت می‌کند، بعنوان نمونه وقتی جامعه بهائی نامه‌ای به آقای خاتمی (رئیس جمهوری وقت ایران) می‌نویسند و تظلم‌خواهی می‌کنند، برخی سازمان‌های بین‌المللی، با استناد به همین نامه، ایران را به نقض حقوق بشر محکوم می‌کنند. به گفته یکی از صاحب نظران: «این نامه در شرایطی - به صورت گسترده - توزیع شد که در کنار تهدید ایران به وسیله اسرائیل، فشار آمریکا و اروپا بر ضد فعالیت‌های هسته‌ای ایران اوج گرفته و آنها هر روز بخشی از جنگ روانی و تبلیغاتی خود را در این باره انجام می‌دهند، تا جایی که تونی بلر و جک استراو، نخست وزیر و وزیر امور خارجه انگلیس اعلام کردند که پس از پرونده هسته‌ای، پرونده حقوق بشر در ایران در دستور کار قرار می‌گیرد و در این بین، جامعه بهائیان هم مورد استفاده ابزاری صهیونیسم‌ها قرار گرفته است.^۱

چندی پیش هم اعلام کردند بهائیان و صوفیان در ایران آزاد نیستند، باید از حقوق آنها دفاع کرد. جالب این است که برخی روشنفکران داخلی هم به بهانه دفاع از حقوق بشر، از جامعه بهائی و گروه‌های انحرافی ضاله حمایت می‌کنند. امیدواریم اینها - مانند جامعه بهائی - جاسوس یا عامل صهیونیسم‌ها نباشند. شبکه‌های خبری وابسته به صهیونیسم نیز در اختیار تبلیغات این فرقه

۱. ر.ک: سایت بازتاب، ۲۳ آذر ۸۳، مقاله شهریار رضوان طلب، ذیل عنوان «پشت پرده شب‌نامه بهائیان».

است که با تکیه بر مظلومیت آنان و حق آزادی عقیده، برای آنان تبلیغات کرده، و نظام مقدس جمهوری اسلامی را - که با آنان اختلاف ریشه‌ای دارد - محکوم می‌کنند.

در مجموع امروز بهائیت یک تشکیلات بین‌المللی است و شهر عکا (قبله بهائیان که در اسرائیل قرار دارد) مرکز همبستگی و پیوند آنها با صهیونیسم - به ویژه در امور اقتصادی - است. البته بیشترین پیروان بهائیت، در کشور آمریکا ساکنند. تشکیلات آنان در تمام کشورهای جهان به ویژه کشورهای آفریقایی و آسیایی - شعبه دارد و برای خود تبلیغ می‌کنند. اهداف آنان با اهداف صهیونیسم گره خورده و به یکدیگر احترام متقابل دارند. آنان برای نابودی مسلمانان به ویژه شیعیان - تلاش مضاعفی از خود نشان می‌دهند. باید بیش از پیش هوشیار بود چرا که دست صهیونیست‌ها کاملاً نمایان است.

پیوند و همکاری بهائیت با رژیم پهلوی

□ محمد رضا نصوری

چکیده

با روی کار آمدن محمدرضا پهلوی و اعتماد بیش از حد به فرقه انحرافی بهائیت با هدف جلوگیری از نفوذ اسلام شیعی، این فرقه ضاله آرام آرام در عصر پهلوی رشد کرده و بیشتر مناصب دولتی را به چنگ آورد. حسن ظن شاه و حمایت‌های خارجی استعمارگران از این گروه ضاله، باعث شد ایران اسلامی، سرزمین امنی برای آنان گردد؛ ولی با درایت و هوشیاری امام خمینی علیه السلام و همراهی نیروهای مردمی، انقلاب اسلامی ایران شکل گرفت و همه اهداف و برنامه‌های آنان با شکست مواجه شد. در این مقاله، در صدد افشای حمایت‌های محمد رضا پهلوی و معرفی عوامل با نفوذ بهائی در دوران سلطنت او هستیم. نیز بیان می‌کنیم که شاه با حمایت‌های عوامل خارجی، چگونه دین و کشور اسلامی ما را به سوی نابودی پیش می‌برد.

کلیدواژه‌ها: بهائیت، رژیم پهلوی، همکاری.

محمد رضا شاه پهلوی و بهائیان

در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، بهائیان روندی روبه رشد داشته‌اند. شاه هم آنان را بی خطر می‌دانست و از آنان حمایت می‌کرد. حتی برخی عناصر مهم بهائیان در دستگاه‌های دولتی، اجرایی، اقتصادی و غیره حضور فعال داشتند. مراکز مذهبی بهائیان، مانند حظیرة القدس به سرعت ساخته و بر رونق آن افزوده شده بود.

البته روند رو به رشد بهائیان در این دوره با شعارهای مذهبی و ادعاهای وابستگی به مکتب تشیع محمدرضا چندان سازگار نبود. او با تکیه بر آنان، مقابل فرهنگ غالب مردم و اقتدار روحانیت ایستاد. همچنین از بهائیان به عنوان کارگزار استفاده کرد و در صورت مشاهده خطری از جانب آنان، آنان را توسط نیروهای مذهبی کنترل می‌کرد. شاه در اصل، با استفاده از فرهنگ غیرشیعی باور داشت که با این نوع سیاست می‌تواند در راستای استحاله فرهنگ مذهبی - ملی، حمایت بیگانگان را جلب کند و با استفاده از تضاد بین آنان و مردم، اهرم کنترل آنان را در دستان خویش داشته باشد؛ چرا که ایران نزد بهائیان از قداست ویژه‌ای برخوردار بود.

در این دوره بود که بهائیان هم با تأسیس تشکیلات گسترده‌ای با مرکزیت اسرائیل غاصب به تقویت جایگاه خویش پرداخته بودند. از طرفی رژیم پهلوی نیز حضور مذهب شیعه و روحانیت را برای خود مانع بزرگ می‌دانست؛ لذا باید برای تضعیف آن از همه ابزارهای مناسب سیاسی و فرهنگی موجود بهره می‌گرفت. یکی از این ابزارها، تقویت گروه‌ها و گرایش‌های انحرافی‌ای بود که حیات خود را در مرگ روحانیت و نابودی شیعه می‌دانستند و بهائیت، یکی از این گروه‌های انحرافی بود. از طرفی شاه نیازمند کمک‌های قدرت‌های خارجی بود، و آن‌ها هم از عناصر انحرافی

حمایت می کردند. همچنین این گروه‌ها هم به حمایت قدرت‌های خارجی نیازمند بودند؛ به ویژه بهائیان که با سابقه سیاه دیرین و همکاری با کانون‌های استکباری روس و انگلیس و خوش‌خدمتی‌های زیادی که به آن‌ها کرده بودند، دارای زمینه مناسبی برای پیشبرد مقاصد سلطه جویان جهانی بودند.

پیوند و همکاری رژیم پهلوی، به ویژه در نیمه دوم سلطنت محمدرضا یعنی دوران سرکوب خونین جنبش اسلامی ملت به رهبری امام خمینی علیه السلام و سلطه مستشاران آمریکایی و کارتل‌های نفتی و تسلیحاتی و ... بر سرنوشت ایران با توجه به این داد و ستد استعماری قابل فهم است. بهائیان نه تنها مورد حمایت شاه قرار گرفتند، بلکه مورد حمایت رئیس جمهور آمریکا و اسرائیل غاصب نیز بودند. بهائیان ایران نیز مانند سایر بهائیان جهان، جاسوسی برای اسرائیل را یک وظیفه افتخارآمیز برای خود می‌دانستند. آنان، علاوه بر تبریک پیروزی اسرائیل غاصب در جنگ شش روزه با اعراب، گستاخی را به جایی رساندند که مبالغ هنگفتی پول برای کمک به ارتش غاصب اسرائیل جمع‌آوری کردند. پول جمع‌آوری شده حدود ۱۲۰ میلیون تومان بود که در ظاهر برای بیت‌العدل در حیفا فرستاده می‌شد؛ ولی منظور اصلی، کمک به ارتش اشغالگر بود. مقدار قابل ملاحظه‌ای از این پول، به وسیله حیب ثابت بهائی پرداخت شده بود.^۱

شاه، به بهائیان حسن ظن داشت و حتی مسؤولیت‌های عالی مملکت را به بهائیان واگذار کرد. آنان هم در تضعیف اقتصاد و فرهنگ اسلامی کشور کوشیدند؛ برای نمونه حتی اجناسی را که در ایران ارزان‌تر تولید می‌شد، از

۱. ر.ک: سه سال ستیز مرجعیت شیعه، ص ۳-۱۷۲.

خارج وارد می کردند. شاه معتقد بود بهائیان ایران، بر ضد او توطئه نخواهند کرد. بنابراین وجودشان در مناصب دولتی برای او مفید تلقی می شد. بهائیان هم از این موقعیت برای ثروتمند شدن و در دست گرفتن اقتصاد کشور سود می جستند و با استفاده از نفوذ سیاسی، در غصب اموال دیگران می کوشیدند. در واقع بهائیان چنین تصور داشتند که ایران همان ارض موعود است که باید نصیب بهائیان شود؛ لذا برای تصرف مشاغل مهم سیاسی در این کشور منعی نداشتند. البته بهائیان واقعاً احساس ایرانیت را نداشتند و این کاملاً محسوس بود و طبعاً این افراد جاسوس بالفطره بودند.^۱

در مجموع دستگاه اجرائی محمدرضا پهلوی تا حد زیادی در اختیار بهائیان قرار گرفت و با ارتباطاتی که با کشورهای خارجی؛ به ویژه اسرائیل غاصب و انگلستان داشتند، در حقیقت کارگزاران آنان در ایران بودند. شاه، آن قدر بهائیان را دوست می داشت که حتی راضی نمی شد آسیبی به اماکن آنها وارد شود. در یکی از سفرهای محمد رضا به شیراز، پس از زیارت حضرت احمد بن موسی شاهچراغ علیه السلام آیت الله سید نورالدین حسینی هاشمی در مقابل شاه دستور داد خانه سید علی محمد باب که حدود دویست متر از شاهچراغ فاصله داشت، تخریب شود. این دستور موجب شد که شاه ناراحت شود، و با اعتراض، مسافرت خود را به شیراز نیمه تمام گذاشته و به تهران بازگردد.^۲ این حرکت، حمایت و تأیید بهائیان توسط شاه بود. بهائیان هم با استفاده از حمایت شاه و ساختار دولت توانستند به شمار خود بیفزایند و

۱. ر.ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۴ و ۳۷۵.

۲. ر.ک: بهائیت در ایران، ص ۲۵۱.

ثروت و قدرت بسیاری کسب کنند. به گفته فردوست، شاه در جریان رشد و نفوذ بهائیان قرار داشت. او می گوید:

یکی دیگر از فرقه‌هایی که توسط اداره کل سوم ساواک با دقت دنبال می شد، بهائیت بود. شعبه مربوطه، بولتن‌های نوبه‌ای (سه ماهه) تنظیم می کرد که یک نسخه از آن از طریق من به اطلاع محمدرضا می رسید. این بولتن، مفصل تر از بولتن فراماسونری بود؛ اما محمدرضا از تشکیلات بهائیان و به خصوص افراد بهائی در مقام مهم و حساس مملکتی اطلاع کامل داشت و نسبت به آن‌ها حسن خلق نشان می داد. (فردوست، ۱۳۶۸ش: ج ۱، ص ۳۷۴)

پروین غفاری نیز تأیید می کند که شاه، روحیه مذهبی نداشت و بیشتر مقامات دولتی و سرمایه‌دارانی که با کاخ او در ارتباط بودند، بهائی بودند و شاه هم از هیچ گونه کمکی به آنان دریغ نداشت.^۱ برادر شاه هم در محفل بسیار خصوصی گفته که شاه شخص بی‌عرضه‌ای است و با حمایت انگلیس و آمریکا و نمایندگان آنان در ایران یعنی بهائیان و فراماسون‌ها روی کار است.^۲

طرح و برنامه‌های اقتصادی و ضد مذهبی بهائیان در عصر پهلوی

بهائیان برای کسب قدرت اقتصادی و ثروت، از خود تلاش مضاعفی نشان می دادند و افرادی همچون هژبر یزدانی و دیگران با این حربه امتیازاتی هم از دولت کسب کرده بودند. بهائیان از این قدرت اقتصادی حتی از زنان هم

۱. ر.ک: تا سیاهی در دام شاه، ص ۶۴.

۲. ر.ک: همان، ص ۸۴ - ۸۵.

برای تبلیغ و جلب دیگران استفاده می کردند و ازدواج بهائی با مسلمان را به عنوان شیوه‌ای تبلیغی تجویز می نمودند. به همین مناسبت بود که ایران، پس از آمریکا بیشترین تعداد بهائیان را دارا شد. آنان در مواقع قدرت در فرم‌های رسمی، مذهب خود را بهائی معرفی می کردند.^۱ به طور کلی تضعیف اقتدار دولت یا اقتصاد کشور در راستای منافع بیگانگان و کسب اقتدار و ثروت گروهی بهائیان می تواند از جمله عواملی باشد که در نهایت به انفجاری به نام انقلاب اسلامی ایران انجامید.^۲

بهائیان در شیراز، در مقایسه با سایر مناطق از تعداد نسبتاً بالایی برخوردار بودند. در همین شهر، طبق گزارش ساواک جلسه‌ای با شرکت دوازده نفر در منزل یکی از بهائیان تشکیل شده بود که گفتار آنان در این مجلس، نحوه تصور آنان از وضعیت کشور و ملت را نشان می دهد. آنان پس از انجام مراسم عبادی خود، به بحث درباره وضع اقتصادی بهائیان در ایران پرداختند. یکی از حضار آن جلسه گفته بود: «بهائیان در کشورهای اسلامی پیروز هستند و می توانند امتیاز هر چیزی را که می خواهند بگیرند. تمام سرمایه‌های بانکی، واردات و رواج پول در اجتماع ایران مربوط به بهائیان و کلیمیان می باشد. تمام آسمان خراش‌های تهران، شیراز و اصفهان مال بهائیان است. چرخ اقتصاد این مملکت به دست بهائیان و کلیمیان می چرخد. شخص هویدا بهائی زاده است. عده‌ای از مأموران مخفی ایران که در دربار شاهنشاهی می باشند می خواهند هویدا را محکوم کنند؛ ولی او یکی از بهترین خادمین

۱. ر.ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲. ر.ک: بهائیت در ایران، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

ام‌الله است و امسال [سال ۱۳۵۰ هـ.ش] مبلغ پانزده هزار تومان به محفل ما کمک نموده است. آقایان بهائیان! نگذارید کمر مسلمانان راست شود.^۱

براساس اسناد به جای مانده از دوران رژیم پهلوی اطلاعات بسیار ارزشمندی از فعالیت‌های خیانت آمیز سران این فرقه وجود دارد؛ از جمله خاطرات روشنگرانه عده‌ای مانند فضل‌الله مهتدی معروف به صبحی، عبدالحسین آیتی و حسن نیکو و ... که سال‌ها از نویسندگان و مبلغان زبده بهائیت بوده و سپس توبه کرده و به دامن اسلام برگشته‌اند، بر خیانت‌های این فرقه صحه می‌گذارد.

نفوذ و فعالیت گسترده بهائیان در سطوح بالای دستگاه اداری زمان پهلوی بر کسی پوشیده نیست. برخی بهائیان با نفوذ در عرصه اقتصادی، کاملاً در جهت تقویت امور خود تلاش می‌کردند؛ مانند هژبر یزدانی، و ثابت پاسال مالک کارخانه پرسی کولا، مهندس ارجمند رئیس کارخانه ارج. تمام این‌ها نشانه‌های پیوندهای مستحکم و آشکاری است که بین سران بهائی و دولت پهلوی بود حتی هم‌زمان با دوران نهضت ملی نفت به بعد، به ویژه سال ۱۳۳۲ش فعالیت گسترده و سازماندهی شده‌ای از سوی بهائیان ایران در ارتباط با رژیم اشغالگر قدس آغاز شد. آنان، طی آن فعالیت‌ها، برنامه بلند مدت ده ساله را در دستور کار خود قرار داده و این برنامه را به نظر شاه رسانده بودند. در بخشی از آن آمده است:

... بطوری‌که فوقاً به عرض رسید، از مفاد نامه‌ها و بخشنامه‌های صادره محفل مرکزی چنین استنباط می‌گردد که هدف نهایی، ازدیاد

۱. ر.ک: همان، ص ۲۵۱، گزارش به ساواک در تاریخ ۱۳۵۰/۵/۱۹.

وابستگان به فرقه بهائی و تا حداکثر امکان نفوذ در تمام قسمت‌ها و نقاط کشور به خصوص در میان مردم دهات و ایلات و عشایر است
.....

در دستورات محفل بهائیان راهکارهای رسیدن به اهداف تشکیلات ارائه شده بود که از آن جمله راه‌اندازی محافل در نواحی فاقد محفل و دایر کردن کلاس‌های آموزشی بوده است.

از موضوعات جالب توجه، هم زمانی پایان برنامه ده ساله اول بهائیان با اوج گیری نهضت اسلامی ملت ایران به رهبری امام خمینی علیه السلام بود. حضرت امام خمینی علیه السلام بهائیان را عمال اسرائیل غاصب خطاب کرد:

آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست‌های حسابی به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل، برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است. (امام خمینی، همان: ص ۴۴)

حضرت امام خمینی علیه السلام از تسهیلات دولت برای مسافرت دو هزار نفر از این فرقه ضاله، در سال ۱۳۴۲ش به قصد شرکت در اجتماع پانزده هزار نفری بهائیت برای معارفه گروه نه نفری رهبران بهائیت چنین فرمود:

دو هزار نفر را با کمال احترام، با دادن پانصد دلار ارز به هر یک و هزار و دویست تومان تخفیف هواپیما که بروند چه بکنند؟ بروند در جلسه‌ای که بر ضد اسلام در لندن تشکیل شده است، شرکت کنند! (همان، ص ۱۲)

حضرت امام علیه السلام در جای دیگر فرمود:

این وضع نفت ما؛ این وضع ارز مملکت ما؛ این وضع هواپیمایی ما؛

۱. ر.ک: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده بهائیت آذربایجان (به نقل از ماهنامه زمانه، سال ۶، شماره ۶۱)، ۱۳۸۶ش، ص ۷۸.

این وضع وزیر ما؛ این وضع همه ما؛ سکوت کنیم باز؟ هیچ حرفی نزنید؟ حرف لله نزنیم؟ ناله هم نکنیم؟ ... این سکوت مرگبار، اسباب می شود که زیر چکمه اسرائیل، به دست همین بهائی ها، این مملکت ما، نوامیس ما پایمال شود. وای بر ما! وای برای اسلام! وای برای مسلمین! ای علما! ساکت نشینید... استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست ها است که در این حزب بهائی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شوون، ساقط می کنند. تلویزیون ایران، پایگاه جاسوسی یهود است و دولت ها ناظر آن هستند و آن را تأیید می کنند.... (همان، ص ۳۴ و ۳۵)

بهائیان در اواخر سال ۱۳۴۳ش برنامه دیگری تهیه کردند، آن هم پس از تبعید امام علیه السلام. این برنامه دوم بهائیان نه ساله بود و تا سال ۱۳۵۴ ادامه یافت. در طول این برنامه که با حمایت محمدرضا پهلوی، آمریکا و اسرائیل غاصب بود، همه ارگان های رسمی کشور در اختیار بهائیان بود. از اسناد و گزارش های موجود در مراکز اسناد انقلاب اسلامی به وضوح استفاده می شود هر چه به دوران پیروزی انقلاب اسلامی نزدیک می شدیم، نفوذ روزافزون و همه جانبه این فرقه استعماری در همه ارکان حکومت افزون تر می شد. از طرفی جسارت و جرئت بهائیان در سطح جامعه و مجامع دانشگاهی افزایش می یافت، تا جایی که به وابستگی خود به بیگانگان افتخار می کردند و از بیان علنی این امر، ابایی نداشتند.

وضعیت اجتماعی بهائیان در دوران پادشاهی محمدرضا

با تضعیف قدرت روحانیت به عنوان یک نهاد مذهبی، زمینه حضور روشنفکران و کارگزاران غیردینی از جمله بهائیان فراهم شد و بخش بزرگی

از نیروی دولت در اختیار بهائیان قرار گرفت؛ به ویژه در دهه اول شاهنشاهی احزابی نظیر حزب توده، کسروی گرایی و ... رونق گرفتند. شاه هم با کمک برنامه‌ریزان آمریکایی و با استعانت از سازمان مخوف امنیتی خود در راستای اصلاحات به سبک پدرش با سرعت و شدت بیشتری به حرکت ادامه داد. سال ۱۳۴۰ش با درگذشت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله شاه پیام تسلیت را برای آیت الله العظمی حکیم در نجف فرستاد. شاه به نوعی در پی خارج کردن مرجعیت از ایران برآمد و احساس کرد فرصتی برای خارج کردن کامل مذهب از امور اجتماعی به دست آمده است. همچنین جریان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و کاپیتولاسیون یا حق مصونیت قضایی ارتشیان آمریکایی در ایران با اعتراض جدی حضرت امام خمینی رحمته الله مواجه شد و شاه آن بزرگوار را به ترکیه و سپس به نجف تبعید کرد و مطمئن شد که دیگر سازمانی مذهبی برای مقابله با وی وجود ندارد؛ لذا از این پس بود که بهائیان آشکارا در صحنه اجتماعی و سیاسی کشور ظاهر شدند و حضور گسترده و فعال بهائیان در مناصب کلیدی کاملاً مشهود بود. بهائیان خود را در پناه دولت حفظ کرده و بر پیروان خود افزودند. برخی از مؤثرترین نیروهای بهائی با توجه به موقعیت آنان از این قرارند:

۱. تیمسار دکتر عبدالکریم ایادی: ایادی فرزند محمد تقی متولد ۱۲۸۶ش در تهران بود. پدر وی از رهبران برجسته بهائی در ایران و از نزدیکان عباس افندی به شمار می‌رفت. و پزشک مخصوص شاه بود و نزدیک به ۲۵ سال در این سمت بود. علاوه بر این، وی دارای چند شرکت خصوصی از جمله شرکت معدنی سنبل و شیلیت بود. مسؤولیت‌های دیگر وی عبارت بود از: بازرسی ویژه بهداری ارتش، رئیس شورای عالی پزشکی و رئیس سازمان اتکا، سهام‌دار شرکت پاریس و صاحب امتیاز صید میگو و مسؤولیت مالی

بخش عمده‌ای از خرید ارتش. وی به مرد هشتاد شغله در ایران مشهور بود. فردوست می‌گوید:

مشاغل ایادی را کنترل می‌کردم و به هشتاد رسید. به محمدرضا گزارش کردم. محمدرضا در حضور من از او ایراد گرفت که هشتاد شغل را برای چه می‌خواهی؟ ایادی به شوخی گفت: «می‌خواهم مشاغل را به صد برسانم». (فردوست، همان، ص ۲۰۲)

ایادی، عامل اصلی جاسوسی انگلیس و مطلع‌ترین منبع اطلاعاتی سرویس‌های آمریکا و انگلیس در دربار ایران بود. وی نقش مهمی در تحکیم مواضع بهائیان ایران داشت و با نفوذ زیاد نزد شاه، بهائی‌های زیادی را به مقامات عالی کشور رساند؛ از جمله امیرعباس هویدا و ...؛ توسط وی بود که صدها افسر بهائی وارد ارتش شده به مقامات بالا ارتقا یافتند. در دوران ایادی، تعداد بهائیان ایران به سه برابر رسید و آنان، ضمن رسیدن به مقامات عالی از حیث اقتصادی هم در ایران نفوذ فراوان یافتند.^۱

سال ۱۳۴۴ش با افشاگری مرحوم حجت‌الاسلام و المسلمین فلسفی و حملات شدید وی به بهائیان، باعث شد محمدرضا پهلوی برای آرام کردن اوضاع، ایادی را از ایران خارج کند. وی مدت‌نه ماه به ایتالیا رفت و بعد در سفری که شاه به مکه رفت، ایادی را هم با خود برد. او حتی لباس احرام پوشید، تا افکار عمومی را فریب دهد. با اوج‌گیری تظاهرات مردم در سال ۱۳۵۷ش رژیم شاه به بهانه اصلاحات، ایادی را از کار برکنار و وی را بازنشسته کرد. وی پس از برکناری به سوئیس رفت و در بیمارستان ژنو به

۱. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۹۹-۲۰۴.

علت بیماری سرطان بستری شد. پس از ژنو به پاریس نزد برادرش رفت^۱ و سال ۱۳۵۹ش از دنیا رفت.^۲ فردوست می گوید:

ایادی در دوران نخست وزیری هویدا تا توانست وزیر بهائی وارد کابینه کرد و این وزرا بدون اجازه او حق هیچ کاری را نداشتند. در اصل با توجه به نفوذ ایادی نمی دانم آیا ایادی بهائی بر ایران سلطنت و حکومت می کرد یا محمدرضا پهلوی؟! (فردوست، همان، ص ۲۰۱-۲۰۴)

پروین غفاری نیز درباره ایادی می گوید:

ایادی از متنفذین فرقه بهائیت بود و به محافل بهائی نزدیک بود. موقعیت مهمی داشت و در تمام دشواری ها با یاری هم مسلکان بهائیش مشکلات را مرتفع می کرد. من نیز همراه او در محافل و مجالس بهائیان شرکت می کردم و بعینه می دیدم که اکثر دولتمردان و صاحبان نفوذ در صنایع و پست های مهم کشور از این فرقه ها هستند. (غفاری، همان، ص ۱۰۶)

۲. امیرعباس هویدا: پدرش کارمند وزارت امور خارجه بود و خود وی هم از کارمندان رسمی وزارت امور خارجه در بخش اداره اطلاعات آن بود. بعد مسئولیت هایی در سفارت ایران در فرانسه و آلمان و ترکیه گرفت. وی در دولت مصدق معاونت اداره سوم سیاسی وزارت امور خارجه شد و سال ۱۳۳۰ش مأمور به کار در سازمان ملل شد و اواخر سال ۱۳۳۶ وارد شرکت نفت شد و بعد وزیر دارایی در دولت حسنعلی منصور شد. او در تاریخ ۱۳۳۸/۶/۶ رسماً به عضویت ساواک درآمد و همان سال نشریه کاوش را

۱. ر.ک: ایران در عصر پهلوی، ج ۵، ص ۳۱۴.

۲. ر.ک: مسابقه غارتگری، ص ۹۱.

منتشر کرد و با کمک ایادی از بهمن ۱۳۴۳ تا مرداد ۱۳۵۶ به سمت نخست وزیر شاه درآمد.^۱

انتصاب هویدا به نخست وزیر موجب اعتراض عموم مردم حتی بعضی از خواص رژیم پهلوی شد در یکی از گزارش‌های ساواک آمده است:
 سناتور جهان‌شاه صمصام در پایان جلسه روز ۱۳۴۳/۱۱/۱۷ مجلس سنا به سناتور مسعودی با حضور یکی از خبرنگاران جراید اظهار داشته: «حیف است به این مملکت و ملت کسی چون هویدا که بهائی است، حکومت کند».^۲

در سال ۱۳۴۵ اوایل صدارت امیرعباس هویدا، ایران به ۲۴ قسمت تقسیم شد و هر قسمت امری، دارای مرکزی بود که محفل آن، به محفل روحانی مرکز قسمت امری موسوم بود. این قسمت‌ها عبارتند از: ۱. آباده ۲. آذربایجان شرقی (تبریز) ۳. آذربایجان غربی (رضائیه) ۴. اصفهان (اصفهان) ۵. بابل ۶. گرگان ۷. بنادر خلیج فارس (بندرعباس) ۸. خراسان (مشهد) ۹. خوزستان (اهواز) ۱۰. زاهدان ۱۱. ساری ۱۲. سنگسر ۱۳. تهران (تهران) ۱۴. عراق (اراک) ۱۵. فارس (شیراز) ۱۶. قائنات (بیرجند) ۱۷. قزوین ۱۸. کاشان ۱۹. کرمان ۲۰. کرمانشاه ۲۱. گیلان (رشت) ۲۲. نی ریز ۲۳. همدان (همدان) ۲۴. یزد (یزد) که مهمترین مناطق آن، فارس و مازندران بود. سال ۱۳۴۹ تعداد مراکز ایران به ۶۷ رسید و در نقشه پنج ساله که به اواخر دوران سلطنت پهلوی تعلق داشت، باید به ۱۱۰۰ محفل می‌رسید. فرح پهلوی در یک مصاحبه رادیویی که با حسین مهری انجام داده بود و از رادیو ۲۴ ساعته

۱. ر.ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۷۳.

۲. ر.ک: گزارش ساواک ۱۳۴۳/۱۱/۱۸، همان، ص ۳۸۵.

لس آنجلس پخش می‌شد، به پایبندی و دل‌بستگی هویدا به فرقه بهائیت اشاره کرد و گفت:

هویدا مرتباً به شاه‌القاء می‌کرد که اسلام دین اعراب است و شایسته نیست که ما از آن پیروی کنیم و از او می‌خواست تا بند مربوط به رسمی بودن دین اسلام را در قانون اساسی لغو نماید. هویدا به شاه می‌گفت که بهائیت یک دین ایرانی است و خاستگاه آن ایران است و از شاه می‌خواست تا این فرقه را تحت حمایت بگیرد و موجبات رشد آن را فراهم سازد. (اللهیاری، ۱۸۷ش: ج ۳۱، ص ۱۳۰)

به طور کلی بهائیان ایران، پیشرفت و موفقیت خود را در دهه آخر سلطنت پهلوی محصول خدمات و پشتیبانی هویدا می‌دانستند. در یکی از گزارش‌های ساواک به این نکته اشاره شده است:

آقای امیرعباس هویدا به پشتیبانی بیت العدل اعظم [مستقر در حیفا، فلسطین اشغالی] مدت سیزده سال بر ایران حکومت کرد و جامعه بهائیت به پیشرفت‌های قابل توجهی رسید و افراد متنفذ بهائی، پست‌های مهمی را در ایران اشغال کردند و پول‌های مملکت را به خارج فرستادند. (میر، ۱۳۷۱ش: ص ۲۱۰)

۳. سپهد اسدالله صنیعی: وی از چهره‌های طراز اول بهائیت محسوب می‌شد. وی در زمان رضا پهلوی ستوان پیشکار، آجودان و رئیس دفتر ولیعهد آن زمان، محمدرضا بود و همراه ایادی نقش مهمی در تحکیم مواضع بهائیان در نهادهای نظامی رژیم پهلوی داشت.

سال ۱۳۴۴ مرکز بیت‌العدل بهائیت ظاهراً خواستار کناره‌گیری او از وزارت جنگ شد و بهانه آن اصل عدم مداخله در امور سیاسی بیان شد. این در حالی بود که در کابینه هویدا بهائیان تسلط جدی داشتند با این حال، صنیعی با کمک ایادی و حمایت محمدرضا شاه موافقت بهائیان را به ادامه کار جلب

کرد و طی یک اقدام نمایشی استعفا نمود؛ ولی شاه با ذکر این مطلب که وی اجازه دخالت در امور سیاسی به احدی نمی‌دهد و صنیعی هم باید به مأموریت خود ادامه دهد، ادامه حضور او را در مراکز مهم تداوم بخشید.^۱ این استعفا می‌توانست در راستای ملایم نمودن جو جامعه پس از روی کار آمدن هویدا نیز ایفای نقش کند. با این استعفا و پاسخ شاه، دست کم در جامعه ارتشی کشور این نظر و اعتراض که بهائیان دارای سیطره شده‌اند تا حدی فروکش کرد؛ چون شاه معتقد بود بهائیان خطری برای سلطنت وی ندارند. به عبارت دیگر عناصر بهائی کاملاً در اختیار شاه و اربابان او بودند. کارگزارانی که به راحتی می‌توانستند در راستای دین زدایی و با حداقل عرفی نمودن دین اسلام در جامعه بسیار مؤثر باشند و به خوبی سیاست‌های دول بیگانه را در ایران پیگیری و اعمال کنند.

صنیعی در صحنه سیاسی کشور بسیار متنفذ بود. وی در دوران نخست وزیری اسدالله علم، حسنعلی منصور و هویدا در کابینه بود و به وزارت جنگ و وزارت خوار و بار رسیده بود.^۲ نقش صنیعی که از چهره‌های طراز اول بهائیت بود، در تحکیم مواضع این فرقه در ساختارهای نظامی رژیم پهلوی حائز اهمیت بود. سرانجام پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سپهد اسدالله صنیعی که موفق به فرار از کشور نشده بود در تاریخ ۱۳۵۸/۱/۲۲ دستگیر و زندانی شد.

۴. هوشنگ نهاوندی: وی از جمله افراد با نفوذ در مناصب سیاسی،

۱. ر.ک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۴۶۸ و ۴۶۹.

۲. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۳۷۴.

فرهنگی و علمی کشور بود. در اواخر رژیم شاه وی پس از طی مناصبی همچون وزارت علوم به مقام ریاست دانشگاه شیراز و تهران دست یافت. بنا به گفته فردوست: «او از همان زمان دانشجویی در پاریس به ارتباط ویژه با سرویس‌های اطلاعاتی غرب کشیده شد و اسناد ساواک نیز نشان می‌دهد که وی متهم به بهائی‌گری بوده است.^۱ در ضمن وی رئیس دفتر فرح و یکی از ارکان حزب رستاخیز هم بود.

۵. هژبر یزدانی: وی یکی از سرمایه داران بزرگ ایرانی بود. به نظر فردوست غصب ثروت ملی فراوان به نام هژبر یزدانی همه متعلق به جامعه بهائیت بود و نام هژبر در حقیقت پوششی برای کسب قدرت اقتصادی توسط این فرقه به حساب می‌آمد.^۲ هژبر حتی قسمتی از ثروت شاهپور غلامرضا را نیز اداره می‌کرد.^۳ چنگ‌اندازی‌های هژبر یزدانی به ثروت‌های مردم بدون توجه به قوانین جاری کشور، خنجری بود که از پشت به اقتدار شاه وارد می‌شد؛ اما در جهت ثروت‌اندوزی و قدرت فرقه بهائیت انجام می‌شد.

تراکم سرمایه هژبر یزدانی به حدی بود که او تمام ساختمان‌های بزرگ تهران نظیر ساختمان پلاسکو و ساختمان آلومینیوم و برج سپهر (محل کنونی شعبه مرکزی بانک صادرات) را خریداری کرد. وی مالک هزاران رأس گوسفند بود به حدی که وی در یک مورد ۴۰۰ سگ گله از خارج به ایران وارد کرد. وی افزون بر بهره برداری از شیر و مواد لبنی و گوشت از چرم

۱. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۵۱۰.

۲. ر.ک: همان، ج ۱، ص ۳۷۷.

۳. ر.ک: انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، ج ۱۰، ص ۵۴.

گوسفندان هم کارخانه چرم سازی و بعد کارخانه کفش ایران و فروشگاه زنجیره‌ای ایجاد کرد. در دهه پنجاه هژبر یزدانی به عنوان ثروتمندترین مرد ایران انتخاب شد. همچنین وی صاحب شرکت‌های شاهین کی، قند قزوین، کشت و صنعت ایران و آمریکا، کفش اطمینان، کفش ایران، فلور ایران و ... بود. در آستانه پیروزی انقلاب، دولت ارتشبد از هاری با هدف فریب مردم و به بیراهه کشاندن مبارزات، هژبر یزدانی را به عنوان غارتگر بیت‌المال بازداشت و در زندان قصر زندانی کرد.

وی در غروب ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ به همراه محوری رئیس وقت سازمان زندان‌ها از زندان فرار کرد و خود را به آمریکای لاتین رساند و در کاستاریکا همراه سناتور علی رضایی مالک کارخانه نورد و لوله اهواز به کار دامپوری در سطح کلان مشغول شد. افرادی مسلح به طور شبانه روزی از قصر و اقامتگاه وی محافظت می‌کنند.^۱

۶. حیب ثابت: مشهور به پاسال (PASAL) که نام یک شرکت بود. حرف P برگرفته از اول نام خانوادگی اصغر پناهی است که در دربار نفوذ زیادی داشت. حرف A نیز نشانه، امیل عبود مسیحی لبنانی که از بازرگانان و فامیل ادوارد چیتائیت یهودی لبنانی‌الاصل بود که در ایران نمایندگی پژو و لاستیک ایتالیایی را داشت دو حرف SA نیز مربوط به ثابت و حرف L نشانه دکتر محسن لک بود که با دربار مرتبط و صاحب نفوذ بود. در مجموع حیب ثابت از یهودیان بهائی شده و از اهالی همدان بود و نماینده انحصاری اتومبیل فولکس واگن را در ایران داشت. وی اولین سرمایه‌داری بود که در اواخر

۱. ر.ک: بهائیان در عصر پهلوی، ص ۱۹۴ - ۲۰۰.

دهه ۱۳۳۰ کارخانه‌های نوشابه‌سازی پپسی کولا را با مشارکت بهرام فرمانفرمایان در ایران ایجاد کرد. بعد از اعتراض مراجع و اعلام عمومی که این نوشابه گازدار، متعلق به بهائیان است، وی نام نوشابه را به اِسو (ESO) تغییر داد. وی اولین کارخانه مونتاژ تلویزیون را در ایران با نام آر، تی، ای (RTE) ایجاد کرد که مخفف رادیو و تلویزیون ایران بود.

در سال ۱۳۴۷ دولت تصمیم گرفت تا رسماً اقدام به تأسیس فرستنده تلویزیون بکند؛ به همین سبب رضا قطبی، پسر دایی و نامزد فرح پهلوی قبل از ازدواج با شاه، مأموریت یافت تا فرستنده جدید تلویزیون ایران را ایجاد کند. او هم پیش از مراسم تاجگذاری شاه، به سرعت اقدام به کار کرد. پس از راه‌اندازی تلویزیون در تهران، واحدی در آبادان هم توسط بهائیان تأسیس شد، تا به این وسیله به ارزش‌های اعتقادی و سنتی و اخلاقی مسلمانان ضربه بزنند. شاه هم طبق دستوری به گمرک این امتیاز را به حیب ثابت داد، تا بدون هیچ گونه تعهد و پرداخت حقوق گمرکی تلویزیون را وارد ایران کند. مهدی صابونچیان یکی از کارمندان دفتر حیب ثابت، اموال و شرکت‌های متعلق به حیب ثابت را به شرح ذیل اعلام کرد: نمایندگی ریش تراش فیلیس، لوازم آرایش آمریکایی Roblon و عطر چارلی، نمایندگی شرکت دارویی اسکویپ، نماینده شیرینگ آمریکا، یخچال کلونیناتور، آبگرمکن و بخاری دثوترم، نمایندگی رادیولوژی فیلیس، نمایندگی واردات یونیت‌های دندان‌سازی «امدا» و

غیر از امور تجاری، ثابت در امور تبلیغاتی هم برای بهائیان تلاش‌هایی می‌نمود و متون بهائی را با مبالغ کلان ترجمه و همراه مبلغان بهائی به کشورهای اسلامی آفریقا و آسیا اعزام می‌کرد. حمایت محمدرضا از ثابت پاسال و بهائیان موجب شد برخی از بهائیان، شایعه بهائی بودن شاه را در

مخافل خود دامن زنند.^۱ ثابت همچنین در امور سیاسی هم فعال بود و از همه توان مالی و اقتدار و روابط مافیایی اش در هرم حاکمیت پهلوی برای سرکوب مسلمانان بهره برداری می کرد.^۲

۷. ارتشبد شفقت: رئیس ستاد ارتش که بهائی بود و یکی از صدها گواه بر پیوند بهائیت با رژیم پهلوی به شمار می رفت. در گزارش ۱۳۴۲/۶/۶ آمده است:

با تحقیقات وسیع و موثقی که به عمل آمده و تحقیقات مذکور مورد نهایت وثوق و اطمینان می باشند، انتساب و وابستگی شفقت به فرقه بهائی تأیید شده و ضمناً مشارالیه از جمله افراد معدود و متنفذی است که بهائیان ایران به وجودش افتخار و مباهات می کنند و به نفوذ و قدرتش اتکا می کردند. عملاً هم دیده می شود که انتساب وی به ریاست ستاد ارتش، افسران وابسته به اقلیت بهائی در تظاهر به دیانت خویش بی پروایی بیشتری نشان می دهند.^۳

۸. ناصر یگانه: وی در پست های دادیار دادسرای تهران، مستشار دادگاه استان، دادیار دیوان کشور، مدیر کل امور قضایی در سال ۱۳۴۲، نماینده قزوین در مجلس شورای ملی و رئیس کمیسیون بودجه و معاون پارلمانی حسنعلی منصور نخست وزیر وقت شاه فعال بوده است.

۹. ارتشبد غلامرضا ازهاری: از دیگر بهائیان با نفوذ باید به ازهاری اشاره کرد، او متولد ۱۲۸۸ بود. دوره ستادی خود را در آمریکا گذراند و سال

۱. رک: همان، ص ۱۸۹.

۲. رک: همان، ص ۱۹۲.

۳. رک: فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، ش ۳، تابستان ۱۳۸۳ش، ص ۳۲۱ و ۳۲۲.

۱۳۴۲ به درجه سپهبدی رسید. وی مشاغل مهمی را در ارتش نظیر فرماندهی دانشگاه نظامی نیروی زمینی و ریاست رکن یک و آجودانی مخصوص شاه به عهده داشت. وی پس از استعفای دولت شریف امامی در آبان ۱۳۵۷ از سوی شاه به نخست وزیری برگزیده شد و سپهبد ابو الحسن سعادت‌مند بهائی را به وزارت اطلاعات منصوب کرد. از هاری در کشتار مردم بی دفاع در روزهایی که رژیم، حکومت نظامی بر کشور حاکم کرده بود نقش بسزایی ایفا می‌کرد. البته حضرت امام علیه السلام در پیام مهمی پس از روی کار آمدن از هاری، مردم را به ادامه مبارزه و استقامت دعوت کرده و فرمود:

«... نهراسید، ما طالب حق خود هستیم و به حقیق و دست خدا با ما است و بالاتر از دست ابرقدرت‌های شرق و غرب است؛ «ید الله فوق ایدیهم». (امام خمینی، همان، ج ۲، ص ۱۰۹)

از هاری پس از فرار از ایران، به همراه افرادی از قبیل اشرف پهلوی، ارتشبد اویسی، ارتشبد بهرام آریانا و عده‌ای از سران ساواک، موجودیت ارتش‌رهایی بخش ایران (آرا) را اعلام کردند.^۱

۱۰. سرلشکر ضرغام: از امیران بهائی ارتش بود که بسیار به بهائیان تعصب داشت. وی در زمان نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال به وزارت گمرکات و انحصارات و مدتی هم به وزارت دارایی منصوب شد. وی مدتی ریاست سازمان چای کشور و نیز اداره غله و نان تهران را عهده‌دار بود. زمانی هم رئیس بانک اصناف که از سوی دو سرمایه‌دار بهائی به نام قبادیانی و کوشانفر ایجاد شده بود برگزیده شد. همچنین چند سالی هم به ریاست بانک

۱. ر.ک: بهائیان در عصر پهلوی، ص ۱۴۸.

نونهالان، زیر مجموعه شرکت امنا که صد درصد سرمایه آن از موقوفات بهائیان بود، منصوب شد و بعد مسؤولیت‌هایی در امر نساجی و ... به دست آورد.^۲

۱۱. ارتشبد فریدون جم: وی فرزند محمود جم، اولین همسر اشرف پهلوی و رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران و سفیر ایران در اسپانیا و وزیر جنگ پیشنهادی کابینه بختیار بود که البته آن را نپذیرفت. وزارت دفاع آمریکا در گزارش اطلاعاتی خود، او را معلم پیشین فرزند شاه و یک بهائی متعصب و دوست صمیمی سرهنگ ایادی معرفی می‌کند و می‌نویسد:

«شاه شخصاً بهائی‌گری و ترویج آن را در ایران تصویب و تأیید کرده است.»^۲

۱۲. پرویز ثابتی: وی متولد ۱۳۱۵ در مهدی شهر سمنان می‌باشد. ثابتی به بهائی بودن خود به صورت صریح اشاره می‌کرد و در پرسشنامه سازمان امنیت اشاره می‌کند که از بدو تولد، در یک خانواده بهائی به دنیا آمده است. وی در بهمن ۱۳۳۷ به عضویت رسمی سازمان اطلاعات و امنیت معروف به ساواک در آمده. لازم ذکر است که در آن دوره استخدام بهائیان قانوناً ممنوع بوده است.^۲ وی پیش از انقلاب اسلامی گروهی مسلح زیرزمینی را

۱. این بانک در زمان محمدرضا پهلوی با سود سالیانه چهل میلیون تومان از پرسودترین بانک‌های کشور بود.

۲. ر.ک: همان، ص ۱۵۷.

۳. ر.ک: اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ۳۷، مسلک‌های سیاسی استعماری، گزارش اطلاعاتی محرمانه و غیرقابل انتشار برای ملل بیگانه، سند شماره ۱، ص ۷.

۴. ر.ک: بهائیت در ایران، ص ۲۴۲.

کشف و خنثا نمود. به دلیل همین تجربه شیطانی بود که پس از انقلاب به مصر رفت و ضربات جبران ناپذیری به گروه‌های فعال اسلامی مصر وارد کرد.^۱ ثابتی اکنون به کمک نیروهای آمریکایی در عراق رفته و به طور محرمانه برای نابودی حرکت‌های اسلامی تلاش می‌کند. او به منظور سازماندهی مجدد استخبارات عراق به طور محرمانه فعالیت می‌کند. قطعاً او در این حضور، منافع بهائیت و ضربه زدن به کیان تشیع و نظام اسلامی را نیز در صدر برنامه‌های خویش دارد.^۲

۱۳. علی محمد ورقی: وی فرزند ولی الله ورقی متولد ۱۲۹۰ لیسانس اقتصاد از دانشگاه تهران و دکترای علوم انسانی از دانشگاه سوربن پاریس بود. وی به نمایندگی رهبر بهائیان از عبدالبهاء در کنفرانس آمریکای جنوبی در سال ۱۹۵۸ شرکت کرد و به دستور عبدالبهاء به بغداد و بیروت سفر کرد و بسیاری از تابستان‌ها را در اسرائیل غاصب به سر می‌برد. وی از ایادیان بهایی و از کسانی بود که در انتخابات اولین اعضای بیت العدل شرکت داشتند. وی در بسیاری از کنوانسیون‌های منطقه‌ای از جمله آرژانتین، شیلی، اروگوئه و ... به نمایندگی از عبدالبهاء شرکت داشته و در کنوانسیون‌های بلژیک و لوکزامبورگ نیز نماینده مرکز جهانی بهائی بود.^۳

۱۴. ملیحه نعیمی: او همسر سپهبد خسروانی از عوامل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و فرزند عبدالحسین نعیمی از کارگزاران اصلی بهائیت ایران بود. در

۱. ر.ک: بهائیان در عصر پهلوی، ص ۱۳۷.

۲. ر.ک: حامیان شیطان، ص ۱۲ (به نقل از بهائیان در عصر پهلوی، ص ۱۳۸).

۳. ر.ک: بهائیان در عصر پهلوی، ص ۳۳.

گزارش ۱۳۴۵/۷/۱۰ ساواک آمده است:

خانم نعیمی یکی از بهائی‌های متعصب و با نفوذ فرقه بهائیان ایران است و همسر سرلشکر خسروانی که چند سال قبل توانست به طور محرمانه شوهرش را به بهائیت گرایش دهد. خسروانی در حضور دکتر علی محمد ورقی استاد دانشگاه که از بهائیان متعصب و یکی از روحانیون بهائی است، رسماً بهائی شده و قرار بدین شده که از لحاظ فقط پرستیژ و شؤون نظامی و بعضی پست‌هایی که به وی محول گردیده، بهائی بودن وی از چهارچوب دیوار خانوادگی تجاوز نکند. خانم نعیمی چندی هم عهده‌دار انجام وظایف پدرش با سرویس‌های اطلاعاتی سفارت انگلیس و مقامات انگلیسی بود و سالی چند بار به اروپا مسافرت و در کنفرانس‌های بهائیان جهان از طرف سازمان بهائی ایران شرکت می‌کرد و به دلیل انجام وظایف در جهت ترویج و توسعه نفوذ بهائیان، مقام اول را بین بهائیان ایران دارا بود. . . . شایع است که پرویز خسروانی در کارهای اداری، افراد و درجه داران و افسران بهائی را به طور غیرمحموس بیش از سایرین مشمول لطف خود قرار می‌دهد. (فردوست، همان، ج ۲، ص ۴۵۵)

این گزارش به خوبی نشان می‌دهد که بعد از سرکوب قیام پانزده خرداد، نفوذ بهائیان در ایران افزایش می‌یابد و در ارتش، دانشگاه و نیز عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی افراد پر قدرتی از بهائیان بوده‌اند. همچنین وابستگی بهائیان به خارج از کشور و به ویژه به انگلستان از این اسناد به خوبی آشکار می‌شود. این وابستگی از نوع اطلاعاتی و یا به عبارت دیگر جاسوسی می‌باشد.^۱ با همین ملاطفت‌ها بود که عده زیادی به عضویت این فرقه در

۱. ر.ک: بهائیت در عصر ظهور، ص ۲۴۳.

آمدند.

۱۵. عبدالحسین نعیمی: وی پسر میرزا محمد نعیم، شاعر معروف بهائی بود. او از کارمندان سفارت انگلستان بود. در گزارش ساواک مورخ ۱۳۴۵/۷/۱۰ چنین آمده است:

نعیمی در سال‌های ۱۳۲۰ الی ۱۳۲۴ رئیس کمیته محرمانه سفارت انگلیس در تهران و با همکاری دبیر اول سفارت انگلیس [الن چارلز تراک] در امور سیاسی خارجی و داخلی ایران نقش مؤثری داشته و خانم لمبتون^۱ یکی از دوستان و همکاران نزدیک نعیمی بوده است. وی سال ۱۳۲۵ از سفارت انگلیس کنار رفته و همکاری خود را در امور سیاسی و به طرز مخفیانه و غیر محسوس با سرویس اطلاعاتی سفارت انگلیس در تهران ادامه می‌داده است. البته نباید نقش مخرب نعیمی در نهضت جنگل بر اساس مأموریت محوله از سوی سفارت انگلیس را هم فراموش کرد.^۲

۱۶. پرویز خسروانی: فرماندهی ژاندارمری ناحیه مرکز در قضیه کشتار پانزده خرداد ۱۳۴۲ و آجودانی فرح، معاونت نخست وزیر و ریاست سازمان

۱. خانم لمبتون از معروف‌ترین جاسوسان انگلیسی مقیم ایران بود که تحت پوشش وابسته فرهنگی و خبرنگار رادیو بی‌بی‌سی برای سازمان ایتلیجنت سرویس کار می‌کرد. سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در تهران، او را به سرپرستی امور اطلاعاتی و جاسوسی سفارت منصوب کرده بود. او علاوه بر زبان و ادبیات فارسی به زبان‌های عربی و ترکی تسلط کامل داشت. لمبتون از جاسوسان نامداری بود که بعدها تجارب خود را به صورت کتب گوناگون در اختیار دانشگاه‌های انگلیس گذاشت و در جایگاه استاد ایران شناسی به تدریس پرداخت. (برای اطلاعات بیشتر ر.ک: نیمه پنهان، ج ۲، ص ۹-۴۸).

۲. ر.ک: جستارهایی از تاریخ بهایی گری ایران، فصلنامه تاریخ معاصر، سال ۷، ص ۵۰.

تربیت بدنی و مدیریت عامل باشگاه تاج از جمله سمت‌های وی بوده. نکته عجیب در زمان مسئولیت‌های وی نامه تشویق محفل بهائیان به وی در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۴۲ است آن هم با اطلاق این عبارت:

تجاوز اراذل و اوباش و رجاله و سوء عمل جهلای معروف به علم بر قیام حق طلبانه ملت مسلمان به رهبری مراجع عظام تقلید در رأس آن امام خمینی علیه السلام و تقدیر از زحمات و خدمات و سرعت عمل تیمسار، و این که تاریخ امر بهائی آن جناب را در ردیف همان چهره‌های درخشان و نگهبان مدنیت عالم انسانی ثبت و ضبط خواهد نمود.
(روحانی، ۱۳۸۱ش: ج ۱، ص ۱۵۱۶)

برخی از بهائیان دیگر که در ادوار مختلف در عصر پهلوی مسئولیت داشتند، عبارتند از:

لیلی امیر ارجمند: مشاور ویژه فرح و مدیر برنامه‌های آموزشی و تربیتی شاه.

دکتر عباس شاهقلی: پسر سرهنگ شاهقلی، وزیر بهداری و وزیر علوم. اسفند فرخ روپارسا: نام او در شناسنامه فرخ روپارسای بود و وزیر آموزش و پرورش، دختر فرخ دین پارسای بود که از عناصر تأثیرگذار در اداره مطبوعات و سمت دادن به فعالیت بهائیان و رواج ابتدال در زمان رضا شاه و تا اواسط سلطنت محمدرضا بوده است.

منصور روحانی: وزیر آب و برق و نیز کشاورزی. وی همچنین عضو کانون مترقی هم بود. در دوره وی، کشاورزی ایران نابود شد. در ضمن وی سرپرست امور عمرانی بنیاد پهلوی و قائم مقام بانک عمران در امور عمرانی شهرک غرب تهران و نمک آبرود بود.

عباس آرام: وزیر امور خارجه. وی فرزند علیرضا چای فروش از مبلغان بهائی بود. همچنین او وزیر مختار ایران در واشنگتن و مدیر کل سیاسی

وزارت امور خارجه و وزیر امور خارجه در دولت اقبال، علم، منصور و هویدا و سناتور انتصابی در مجلس سنا بود.

غلامرضا کیان پور: وزیر دادگستری.

منوچهر تسلیمی: وزیر بازرگانی و اطلاعات.

سپهبد علی محمد خادمی: رئیس هیأت مدیره و مدیر عامل هواپیمایی ملی ایران «هما» و عضو دفتر فرح و رئیس هیأت مدیره شرکت هتل های ایران و عضو هیأت مدیره بانک عمران، و از اعضای مؤسس کلوپ صهیونیستی روتاری.

حضور بهائیان در بیشتر مناصب نظامی، دولتی در زمان پهلوی بسیار زیاد بود. شیر عزری سفیر اسرائیل غاصب در زمان پهلوی در ایران می گوید: پشتیبانی های سازمان یافته گروهی [بهائیان] در ورود به دستگاه های دولتی و بالا کشیدن دیگر هم کیشان، راه را برای یارگیری های بیشتری باز می کرد.^۱ در گزارش جاسوسان آمریکایی آمده است: «... برنامه ها [ی اصلاحات ارضی و شرکت زنان در انتخابات و ...] به دکتربهائیت گری بیشتر شباهت دارد تا به دین اسلام».^۲ حضور فعال بهائیان در عرصه مدیریت ارشد کشور و کابینه دولت موجب جهت گیری بسیاری از تصمیمات دولت به نفع اهداف این فرقه وابسته به رژیم صهیونیستی و ضد اسلام شده بود. در سال ۱۳۴۷ در یکی از کمیسیون های فرقه بهائیت، سخنگوی کمیسیون پس از ابراز خرسندی از پیروزی ارتش اسرائیل غاصب در جنگ با اعراب گفت:

۱. ر.ک: یادنامه خاطرات شیر عزری، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲. ر.ک: اسناد لانه جاسوسی آمریکا، شماره ۳۷، ص ۷.

پیشرفت و ترقی ما بهائیان این است که در هر اداره ایران و تمام وزارت خانه‌ها یک جاسوس داریم و هفته‌ای یک بار از طرح‌هایی که تهیه شده و به وسیله دولت که به عرض شاهنشاه آریا مهر می‌رسد، گزارشاتی در زمینه طرح به محفل روحانی بهائی می‌رسد.... (منصوری، همان، سند ۲/۹۳)

تأثیر پیروزی انقلاب اسلامی بر فرقه ضاله بهائیت

بهائیان مولود دشمنان اسلام که همواره توسط استعمارگران و مغرضان حمایت می‌شدند، با آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، اقدام به فرار نموده و حتی سرمایه‌های خود را از ایران خارج کردند. آنان بلافاصله از سوی دولت‌های انگلیس، آمریکا، کانادا و... به پناهندگی سیاسی پذیرفته شدند. البته گروهی هم متوجه اشتباهات خود و فریبکاری رهبران خود شده بودند و به دامان اسلام روی آوردند و توبه کردند.

پس از انقلاب پرشکوه ایران و قطع حمایت حکومتی از این فرقه ضاله، غربی‌ها از این فرقه به عنوان حربه‌ای برای مبارزه تبلیغاتی بر ضد نظام اسلامی استفاده کردند. بهائیان گریخته از ایران هم از هر فرصتی برای وارد کردن ضربه به نظام اسلامی و به شکست کشاندن نظام استفاده کردند. در این راه طرح‌ها و برنامه و حتی سرمایه گذاری‌های کلانی هم انجام دادند. علاوه بر این‌ها کمپانی‌های خبری مثل بی‌بی‌سی، رادیو فرانسه، رادیو آمریکا، رادیو اسرائیل با همه امکانات در اختیار این فرقه صهیونیستی هستند و سعی می‌کنند این فرقه ضاله را در رسانه‌های خود، یک دین معرفی کنند.

با پیروزی انقلاب اسلامی بهائیان به یکباره تمام پشتوانه خود را در کشور از دست رفته می‌دیدند و تمام آمال و آرزوهای آنان نقش بر آب شده بود. در گزارش سفارت آمریکا به وزارت امور خارجه آن کشور در ژوئن

۱۹۷۹م (۱۳۵۹ش) آمده است:

«یکی از نه نفر از مردان متفکر بهائیان گفت که جامعه بهائی احساس می‌کند از جهات اداری، اجتماعی و مالی در حال مرگ است و با بدترین بحران در تاریخ صدویست و هشت ساله‌اش مواجه شده است»^۱.

در مجموع باید گفت پیروزی انقلاب اسلامی ایران باعث شد ماهیت اصلی این فرقه آشکار شود و پایگاه آنان را در ایران که به اوج خود رسیده بود و دوران طلایی خود را سپری می‌کرد، ویران شود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و قطع حمایت حکومتی از این فرقه ضالّه، غربی‌ها و دشمنان، از این فرقه هم حربه‌ای برای مبارزه تبلیغاتی بر ضد نظام مقدس اسلامی ساختند و طی این سال‌ها هنوز هم به دنبال آسایش این جاسوسان دست‌آموز هستند؛ برای نمونه می‌توان به حمایت رونالد ریگان - رئیس جمهور وقت آمریکا - از چند جاسوس بهایی اشاره کرد که به جرم جاسوسی بیگانگان در جنگ تحمیلی عراق بر ضد ایران دستگیر شده بودند. حضرت امام خمینی علیه السلام در پاسخ به آن حمایت‌ها فرمود:

نمی‌دانم این که در بعضی رادیوها پخش کردند صحبت رئیس جمهور آمریکا را ملاحظه کردید؟ که ایشان از همه دنیا استمداد کردند برای این که این بهایی‌هایی که در ایران هستند و مظلومند و جاسوس هم نیستند و به جز مراسم مذهبی به کار دیگر اشتغال ندارند و ایران برای همین که این‌ها مراسم مذهبی‌شان را به جای می‌آورند،

۱. ر.ک: اسناد لانه جاسوسی، بهائی‌گری، ص ۹، (به نقل از ویژه نامه ایام، ش ۲۹، سال ۱۳۸۶، ص ۵۲).

۲۲ نفرشان را محکوم به قتل کرده‌اند، ایشان از همه دنیا استمداد کرده که این‌ها جاسوس نیستند، این‌ها یک مردمی هستند که دخالت در هیچ کاری ندارند و روی انسان دوستی ایشان این مسائل را می‌گویند... (امام خمینی، همان، ج ۱۷، ص ۲۶۶)

اگر ایشان [ریگان] این مسائل را نمی‌گفت، خوب گاهی اذهان ساده احتمال می‌دادند که خوب این‌ها هم یک مردمی هستند که ولو اعتقاداتشان فاسد است، لکن مشغول کار خودشان هستند...

لکن بعد از این که آقای ریگان گفته‌اند، شهادت دادند به این که این‌ها جز مراسم مذهبی چیزی دیگری ندارند، باز هم می‌توانیم باور کنیم؟ از آن طرف وقتی که حزب توده را [به جرم جاسوسی] می‌گیرند شوروی صدایش بلند می‌شود که یک عده مردم بی‌گناهی که با جمهوری اسلامی هم موافق بودند... دولت ایران بیخودی آمده است این‌ها را گرفته و حبس کرده، از آن طرف هم آقای ریگان می‌گوید که این بهایی‌ها، بیچاره‌ها مردم آرامی، ساکتی مشغول عبادت خودشان هستند....

اگر این‌ها جاسوس نیستند شما صدایتان در نمی‌آید. شما برای خاطر این که این‌ها یک دسته‌ای هستند که به نفع شما هستند [اعتراض کردید]... آمریکا را می‌شناسیم که انسان دوستی‌اش گل نکرده که حالا برای خاطر ۲۲ نفر بهایی که در ایران به قول خودشان گرفتار شدند، برای انسان دوستی یک وقت همچو صدا کرده و فریاد کرده و به همه عالم متشبه شده است که به فریاد این‌ها برسید. مردم شما را می‌شناسند... اگر دلیلی ما نداشتیم به این که این‌ها جاسوس آمریکا هستند... طرفداری ریگان از آن‌ها... کافی بود.

بهائی‌ها یک مذهب نیستند، یک حزب هستند، یک حزبی که در سابق انگلستان پشتیبانی آن‌ها را می‌کرد و حالا هم آمریکا دارد پشتیبانی می‌کند. این‌ها هم جاسوسند مثل آن‌ها... مسأله این است که طرفدار این‌ها شما آقای ریگان هستید... (امام خمینی، همان، ص ۲۶۶)

نتیجه

دوران پهلوی بستر بسیار مناسبی برای رشد و نفوذ بهائیان در ایران شده بود. با حمایت‌هایی که شاه از این گروه می‌کرد و پست‌های اجرایی و مقام‌هایی دولتی که بهائیان به دست می‌آوردند - به ویژه از دهه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی - و حمایت‌هایی که از سوی استعمارگران - به ویژه آمریکا و انگلستان و رژیم غاصب اسرائیل - می‌باشد، باعث شد ایران سرزمین امن و پر از نعمت برای بهائیان شود. بهائیان در زمان پهلوی دوران طلایی خود را سپری می‌کردند؛ ولی با روشنگری حضرت امام خمینی علیه السلام و پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، همه برنامه‌ها و معادلات آنان بر هم خورد و الحمدلله نام مقدس اسلام پاینده ماند و ان شاء الله این انقلاب به انقلاب حضرت مهدی علیه السلام متصل خواهد شد.

کتابنامه

۱. ابراهیمی، ابوالقاسم، فهرست کتب مشایخ عظام، کرمان، سعادت، بی تا.
۲. ابراهیمی، عبدالرضا، مقدمه بر شرح الزيارة، بی جا، بی نا، بی تا.
۳. ابن اثیر، علی بن ابی مکرم، الکامل فی التاریخ، ج ۸، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق.
۴. ابن داود، حسن بن علی، رجال، بی جا، بی نا، بی تا.
۵. ابن شهر آشوب، رشید الدین محمد، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، بی جا، بی نا، بی تا.
۶. ابن صباغ، علی بن محمد، الفصول المهمة، قم، دار الحدیث، ۱۳۷۹ش.
۷. ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۲، بی جا، بی نا، بی تا.
۸. ابن فارس، احمد، ابوظاهر محمد بن یعقوب، مقایس اللغة، ج ۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه، ۱۳۶۳ش.
۱۰. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیة الاولیاء، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۱. احسایی، احمد، جوامع الکلم، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۲. _____ چند اجازه، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۳. _____ شرح الزيارة الجامعة الکبيرة، کرمان، بی نا، ۱۳۵۵ش.
۱۴. _____ شرح العرشیه، کرمان، ۱۳۶۴ش.
۱۵. _____ مجموعة الرسائل، کرمان، ۱۳۶۰ش.
۱۶. _____ حیاة شیخ احمد احسایی، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۷. احسائی، عبدالله، شرح احوال شیخ احمد احسائی، ترجمه محمد طاهر کرمانی، ۱۳۸۷ق.
۱۸. اردبیلی غروی، محمد بن علی، جامع الرواة، ج ۲، قم، انتشارات دفتر آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ق.
۱۹. اسلمنت، بهاء الله و العصر الجديد، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۰. اشراق خاوری، عبدالحمید، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۱. اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات و الفرق، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۲. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۳. اعتضاد السلطنه، فتنه باب، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بی نا، ۱۳۵۱ش.
۲۴. اعلمی حائری، محمدحسین، دائرة المعارف الشیعیة العامة، ج ۶، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۵. افراسیابی، بهرام، تاریخ جامع بهائیت، دهم، تهران، نشر مهر فام، ۱۳۸۲ش.
۲۶. افندی، عباس، مقاله سیاح، بمبئی، بی نا، بی تا.
۲۷. _____ مکاتیب، ج ۳، بی جا، بی نا، بی تا.
۲۸. آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ج ۱۱، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ق.
۲۹. امین، سید محسن، اعیان الشیعة، ج ۲، بیروت، دار التعارف، بی تا.
۳۰. الامین، شریف یحیی، معجم الفرق الاسلامیة، بی جا، بی نا، بی تا.
۳۱. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۶، تهران، مطبعة الحیدری، ۱۳۹۶ق.
۳۲. انجمن ایران شناسی فرانسه و ایران، چکیده های ایران شناسی، ترجمه طهوری، تهران، بی نا، ۱۳۸۳ش.
۳۳. انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، بی جا، بی نا، بی تا.
۳۴. آیتی، عبدالحسین، الکواکب الدریة فی مآثر البهائیة، مصر، بی نا، ۱۳۴۲ق.
۳۵. _____ کشف الحیل، ج ۱، نشر راه نیکان، ۱۳۸۹ش.

۳۶. بحرانی، علی، *انوار البدرین*، نجف، بی‌نا، ۱۳۷۷ق.
۳۷. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، *صحیح بخاری*، ج ۳، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۳۸. بدوی، عبدالرحمن، *دائرة المعارف مستشرقان*، ترجمه صالح طباطبایی، تهران، روزنه، ۱۳۷۷ش.
۳۹. _____ *فرهنگ کامل خاورشناسان*، ترجمه شکر ا... خاکرند، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ش.
۴۰. براون، ادوارد، *نامه‌هایی از تبریز*، ترجمه حسن جوادی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲ش.
۴۱. _____ *یک سال در میان ایرانیان*، ترجمه ذبیح ا... منصوری، بی‌جا، کانون معرفت، بی‌تا.
۴۲. برنجکار، رضا، *آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی*، بی‌جا، مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹ش.
۴۳. بلاغی، محمد جواد، *نصائح الهدی الی من کان مسلماً فصار بابیاً*، بی‌نا، بی‌تا.
۴۴. بازوکی، شهرام، *یادی از هانری کرین*، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۲ش.
۴۵. پنجافسکی، ژرژ، *تاریخ خاورمیانه*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۴۶. تنکابنی، میرزا محمد، *قصص العلماء*، بی‌جا، مؤسسه علمیه اسلامی، بی‌تا.
۴۷. *تورات*، ترجمه فاضل خان همدانی، لندن، بی‌نا، ۱۸۵۶م.
۴۸. جمعی از نویسندگان، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمد کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ش.
۴۹. جمعی از نویسندگان، *دائرة المعارف تشیع*، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، ج ۳، تهران، نشر شهید محبی، ۱۳۷۵ش.

۵۰. جمعی از نویسندگان، *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر سید مصطفی میر سلیم، ج ۱، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۵۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، *مختار الصحاح*، بی جا، بی نا، بی تا.
۵۲. حائری احقاقی، میرزا عبدالرسول، *حقایق شیعیان*، تبریز، رضایی، ۱۳۳۴ ش.
۵۳. _____، *قرنان من الاجتهاد و المرجعية فی أسرة الاحقانی*، بی جا، بی نا، بی تا.
۵۴. حائری اسکویی، علی، *رسالة فی ترجمة الشيخ علی نقی الاحسایی*، کربلا، بی نا، ۱۳۸۴ ق.
۵۵. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدا...، *المستدرک علی الصیحین*، ج ۳، بی جا، بی نا، بی تا.
۵۶. *حامیان شیطان*، پیشینه عملکرد بهائیت و تکاپوی آن در جهان معاصر به ضد اسلام و ایران، بی جا، بی نا، ۱۳۸۴ ش.
۵۷. حسن زاده آملی، حسن، *شرح منظومه سبزواری*، ج ۲، بی جا، بی نا.
۵۸. حسینی طباطبایی، مصطفی، *تقد آثار خاورشناسان*، تهران، چاپ بخش، ۱۳۷۵ ش.
۵۹. حسینی، سید محمد حسین، *روح مجرد*، بی جا، بی نا، بی تا.
۶۰. حسینیان، روح ا...، *سه سال ستیز مرجعیت شیعه*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲ ش.
۶۱. حکیم هاشمی، *کشف المراد* (بررسی عقاید شیخیه و رد اتهامات)، تهران، بی نا، ۱۳۵۲ ش.
۶۲. حکیمی، محمود، *مسابقه غارتگری*، تهران، انتشارات مدرسه، ۱۳۸۳ ش.
۶۳. خالصی، محمد کاظم، *اسرار پیدایش شیخیه*، بایه و بهائیه، بی جا، بی نا، بی تا.
۶۴. _____، *خرافات شیخیه و کفریات ارشاد العلوم*، بی جا، بی نا، بی تا.
۶۵. *خطابات عبدالبهاء*، ج ۱، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴۸ ش.

۶۶. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۲، بی جا، بی نا، بی تا.
۶۷. خمینی، روح الله، صحیفه نور، ج ۱، بی جا، بی نا، بی تا.
۶۸. دروس فی الدیانة البهائیه، بی جا، بی نا، بی تا.
۶۹. دسوقی، محمد، سیر تاریخی و ارزیابی اندیشه شرق شناسی، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، تهران، فرزانه، ۱۳۷۶ ش.
۷۰. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تصحیح محمد معین و سید جعفر شهیدی، دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۷۱. دو گوینو، ژوزف، سه سال در ایران، ترجمه ذبیح ا...، منصوری، تهران، فرخی، بی تا.
۷۲. رایین، اسماعیل، انشعاب در بهائیت، تهران، موسسه تحقیقی رایین، ۱۹۷۸ م.
۷۳. ربانی گلپایگانی، علی، کلام تطبیقی، قم، دفتر تحقیقات مرکز جهانی علوم اسلامی، بی تا.
۷۴. رجبی، محمد حسن، زندگینامه سیاسی امام خمینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۷۵. رشتی، سید کاظم، شرح قصیده، بی جا، بی نا، بی تا.
۷۶. _____، دلیل المتحیرین، بی جا، بی نا، بی تا.
۷۷. روحانی، سید حمید، نهضت امام خمینی علیه السلام، ج ۱، پانزدهم، تهران، عروج، ۱۳۸۱ ش.
۷۸. روحی روشنی، خاتمیت پیامبر اسلام، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵۰ ش.
۷۹. ریاض طاهر، فهرست تصانیف شیخ احمد احسائی، ج ۱، کربلا، مکتبه الحائری العامة، بی تا.
۸۰. زاهد زاهدانی، سید سعید، بهائیت در ایران، سوم، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴ ش.

۸۱. زبیدی، محمد مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، ج ۵، بی جا، بی نا. بی تا.
۸۲. زعیم الدوله تبریزی، محمدمهدی خان، *باب الابواب*، بی جا، بی نا، بی تا.
۸۳. سبحانی، جعفر، *التبیین فی اعراب القرآن*، ج ۲، بی جا، بی نا، بی تا.
۸۴. _____ *خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل*، ترجمه رضا استادی، قم، مؤسسه سید الشهداء، ۱۳۶۹ش.
۸۵. _____ *منشور عقاید امامیه*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۶ش.
۸۶. سپهر، احمد، *ناسخ التواریخ*، ج ۲، بی جا، بی نا، بی تا.
۸۷. سعید، ادوارد، *شرق شناسی*، ترجمه عبدالرحیم گواه، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ش.
۸۸. شریف کاشانی، حبیب ا...، *لباب الالتباب*، تهران، بی نا، ۱۳۷۸ق.
۸۹. شفا، امان ا...، *نامه ای از سن پالو*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۹ش.
۹۰. شهبازی، عبدا...، *جستارهای از تاریخ معاصر ایران*، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۶۹ش.
۹۱. شوشتری، (حسین مرعشی) نور اله، *احقاق الحق و ازهاق الباطل*، ج ۵، قم، منشورات دفتر آیه الله مرعشی نجفی، بی تا.
۹۲. شوقی افندی، *توقیعات مبارکه*، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری بدیع، بی تا.
۹۳. _____ *قرن بدیع*، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴۵ش.
۹۴. _____ *آثار قلم اعلی*، ج ۱، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴۲ش.
۹۵. شیرازی، شرف الدین عبدالله بن فضل الله، *تاریخ و صاف*، بی جا، بی نا، بی تا.
۹۶. شیرازی، علی محمد، *احسن القصص*، بی جا، بی نا، بی تا.
۹۷. _____ *بیان*، بی جا، بی نا، بی تا.
۹۸. _____ *لوح هیکل الدین*، بی جا، بی نا، بی تا.

۹۹. صالح حمدان، عبدالحمید، طبقات المستشرقین، بی جا، مکتبه المدبولی، بی تا.
۱۰۰. صالح، هاشم، الاستشراق بین دعواته و معارضیه، دوم، لبنان، دار الساقی، ۲۰۰۰م.
۱۰۱. صانعی، مرتضی، هفتاد و دو ملت، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۰۲. صدوق، محمد بن علی بن حسین، الاعتقادات، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۰۳. _____، معانی الاخبار، قم، مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.
۱۰۴. صفار قمی، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، قم، محسن کوچه باغی تبریزی، ۱۴۰۴ق.
۱۰۵. صفری فروشانی، نعمت الله، کاوشی در جریانها و برآیندها، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۰۶. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تهران، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶ق.
۱۰۷. _____، مجمع البیان، تهران، مجمع عالی تقریب مذاهب، ۱۴۱۷ق.
۱۰۸. طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۰۹. _____، فهرست، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۱۰. طیباوی، خاورشناسان انگلیسی زبان، ترجمه سید خلیل خلیلیان، تهران، نوید، ۱۳۴۹ش.
۱۱۱. عبد الحمید، محسن، حقیقه البایه و البهائیه، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۱۲. عکبری، عبد اله بن حسن، مفاهیم القرآن، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۱۳. غفاری، پروین، تا سیاهی در دام شاه، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶ش.
۱۱۴. فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، تهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵۰ش.
۱۱۵. _____، ظهور الحق، ج ۳، مصر، بی نا، بی تا.
۱۱۶. فضایی، یوسف، تحقیق در تاریخ و عقاید شیخی گری، بابی گری...، تهران، آشیانه کتاب، ۱۳۸۲ش.

۱۱۷. فیروز آبادی، ابوطاهر محمد بن یعقوب، قاموس اللغة، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۱۸. قزوینی، رضی الدین محمد بن حسن، ضیافة الاخوان، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۱۹. کاشانی، میرزا جانی، نقطة الکاف، بی جا، دار الفنون، ۱۳۲۸ ش.
۱۲۰. کرمانی، کریم خان، ارشاد و العلوم، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۲۱. کسروی، احمد، بهائی گری، اسناد لانه جاسوسی، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۲۲. _____، تاریخ پانصد ساله خوزستان، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۲۳. کشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز، رجال، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۱۳ ق.
۱۲۵. کتوری، اعجاز حسین، کشف الحجب و الاستار، ج ۱، کلکته، بی نا، ۱۳۳۰ ق.
۱۲۶. گلپایگانی، ابوالفضل، کشف الغطاء، ترکستان، بی نا، بی تا.
۱۲۷. گوهر، حسن، اللغات، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۲۸. گیب، همیلتون، اسلام، بررسی تاریخی، ترجمه منوچهر امیری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش.
۱۲۹. اللهیاری، احمد، بهائیان در عصر پهلوی، ج ۳۱، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۳۰. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، اسناد لانه جاسوسی امریکا، ج ۳۷، تهران، بی تا.
۱۳۱. _____، فصلنامه مطالعات تاریخی، سال اول، ش ۳، تهران، ۱۳۸۳ ش.
۱۳۲. مئیر غرری، یادنامه خاطرات مئیر غرری، ج ۱، بی جا، بی نا، ۲۰۰۰ م.
۱۳۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.
۱۳۴. محجوب، فاطمه، الموسوعة الذهبية للعلوم الاسلامية، قاهره، دار الغد العربی، بی تا.
۱۳۵. محفوظ، حسین علی، اجازات الشیخ احمد الاحسایی، نجف، بی نا، ۱۳۹۰ ق.
۱۳۶. محمدی اشتهاودی، محمد، بابی گری و بهایی گری، بی جا، کتاب آشنا، ۱۳۷۹ ش.

۱۳۷. مدرس چهاردهی، مرتضی، شیخی گری بابی گری، تهران، فروغی، ۱۳۴۵ش.
۱۳۸. مدعیان نبوت و امامت، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۳۹. مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، ترجمه کاظم مدیر شانه چپی، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۸۶ش.
۱۴۰. مشکین نژاد، پرویز، فرهنگ خاورشناسان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۲ش.
۱۴۱. معتمد الاسلام، غلامحسین، کلمه‌ای از هزار، تبریز، شفق، ۱۳۹۸ق.
۱۴۲. المعجم المفهرس، ج ۱، بی جا، بی نا.
۱۴۳. مفید، محمد بن محمد، تصحیح الاعتقاد، ج ۵، بی جا بی نا، بی تا.
۱۴۴. منصور، جواد، تاریخ قیام پانزدهم خرداد به روایت اسناد، ج ۱، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۱۴۵. الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، ج ۵، لندن، بی نا، ۱۳۶۸ش.
۱۴۶. موسسه مطبوعات و پژوهشهای سیاسی، سازمان‌های یهودی و صهیونیستی در ایران، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۴۷. موسوی قزوینی، محمد مهدی بن صالح، رة شیخیه، بی جا، بی نا، ۱۳۳۷ش.
۱۴۸. مونتگمری وات، ویلیام، برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ترجمه محمد حسین آریا، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳ش.
۱۴۹. میر، حسین، تشکیلات فراماسونری در ایران، بی جا، انتشارات علمی، ۱۳۷۱ش.
۱۵۰. نجفی، سید محمد باقر، بهائیان، بی جا، نشر مشعر، ۱۳۸۳ش.
۱۵۱. نصر، سیدحسین، قلب اسلام، ترجمه مصطفی شهر آیینی، تصحیح شهرام پاوزکی، تهران، حقیقت، ۱۳۸۳ش.
۱۵۲. نوایی، عبدالحسین، تاریخ جامع بهائیت، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۵۳. نویختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعه*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ش.
۱۵۴. نورانی اردبیلی، مصطفی، *بررسی عقاید و ادیان*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۵۵. نوری (بهاء)، حسین علی، *اشراقات*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۵۶. نوری (بهاء)، حسینعلی، *الاقدس*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۵۷. نیشابوری، مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، ج ۴، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق.
۱۵۸. نیک‌بین، نصر ا...، *فرهنگ جامع خاورشناسان مشهور و مسافران به مشرق زمین*، دوم، تهران، شرکت سهامی کتاب، ۱۳۸۰ش.
۱۵۹. هانری کربن، *تاریخ فلسفه اسلامی*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۶۰. هدایت، رضا قلی‌خان، *روضه الصفاء ناصری*، ج ۱۰، قم، بی‌نا، ۱۳۳۹ش.
۱۶۱. وجدی، محمد فرید، *دائرة المعارف القرن الرابع عشر*، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۱۶۲. ولایتی، علی اکبر، *ایران و مسأله فلسطین*، تهران، دفتر نشر فرهنگی اسلامی، ۱۳۷۶ش.
۱۶۳. یزدانی، احمد، *نظر اجمالی در دیانت بهائیت*، تهران، لجنه ملی نشریات امری، ۱۳۲۹ش.